



**بحران های
جنبش روشنگری
ارشاد شریعتی**

انتشارات مستضعفین

شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: بحران های جنبش روشنگری ارشاد شریعتی

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: بهار ۱۴۰۰

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

۷«اکنون، ما و شریعتی»
۵۵«جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» اکنون در چرخه «بحران استراتژی» و

«اکنون، ما و شریعتی»

دانشجویان دانشگاه اصفهان در ایام روز دانشجو (۱۶ آذر) در سال جاری (سال ۹۷) اقدام به برقراری سمپوزیومی تحت عنوان «نو - شریعتی» (در دانشگاه اصفهان) کردند، لذا جهت باروری دستاوردهای این سمپوزیوم بر خود واجب دانستیم که به صورت حاشیه‌ای هم که شده است، در این امر مهم مشارکت نمائیم. باشد که «قبول افتد، در نظر آید.»

مواردی که در این رابطه به نظر ما می‌رسد و در اینجا قابل طرح است اینک:

۱ - برپائی اینگونه جلسات توسط شاخه‌ای از جنبش دانشجویی ایران آن هم در شرایطی که بیش از ۴۱ سال از وفات شریعتی می‌گذرد و در شرایطی که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در حال گذار از حساس‌ترین تندپیچ تاریخ حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی خود می‌باشد و در مرحله‌ای که نبرد عظیم گفتمان‌ها جهت تعریف مسیر و نقشه راه حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران در حال تکوین و انجام می‌باشد و هر رویکردی در عرصه پراتیک اجتماعی (حرکت تحول‌خواهانه امروز جامعه ایران) تلاش می‌کند تا جهت به روز رسانی کردن اندیشه‌های خود،

رویکرد خود را در آئینه پراتیک اجتماعی امروز جامعه بزرگ ایران با مکانیزمی تطبیقی، یا انطباقی، یا دگماتیستی به صورت «گفتمانی» جهت تعریف مسیر و نقشه راه حرکت تحول خواهانه جامعه امروز ایران درآوردند؛ یعنی در دورانی که گفتمان دگماتیست فقهاتی (که همان اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی و اسلام مداحی گری حوزه های فقهی می باشند) پس از ۴۰ سال حاکمیت توتالیتری و مطلقه فقهاتی بر جامعه بزرگ ایران (که باعث فروپاشی نظام اجتماعی و نظام فرهنگی و هویتی و نظام اقتصادی جامعه بزرگ ایران شده است) امروز خود (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) گرفتار «بحران های مشروعیت و مقبولیت و سیاسی و حاکمیت» نیز می باشد؛ و ریزش شدید مشروعیت ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی در شرایط امروز جامعه ایران، نه تنها ثبات حاکمیت را به چالش کشیده است، بلکه مهمتر از آن کل موجودیت حاکمیت را به زیر سؤال برده است. لذا رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط تنها در سایه سرنیزه و سرکوب و اختناق است که به حیات سیاسی تحمیلی خود بر جامعه ایران ادامه می دهد.

همچنین در شرایطی که «گفتمان به اصطلاح اصلاح طلبانه» (اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی از درون این نظام توتالیتر و از طریق صندوق های رأی مهندسی شده توسط دستگاه فیلترینگ حزب پادگانی خامنه ای و در چارچوب قانون اساسی ولایت مدار مطلقه فقهاتی، آن هم توسط جناح های درونی قدرت در عرصه سفره تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود آن جناح های بالائی) در رنگ های مختلف سفید و سیاه و سبز و بنفش و غیره که برای مدت دو دهه به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران حاکم بودند، به بن بست رسیده است و جامعه ایران با شعار «اصلاح طلب، اصول گرا - دیگه تمامه ماجرا» از این خیمه شب بازی های بیست ساله بالائی های قدرت عبور کرده اند و در شرایطی که گفتمان سوسیالیسم دولتی یا گفتمان حزب - دولت لنینیستی قرن بیستم (و گفتمان سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا) از بعد از فروپاشی بلوک شرق و کشور اتحاد جماهیر شوروی و ظهور

هیولای سرمایه‌داری غارت‌گر تهاجمی یعنی سرمایه‌داری چین و روسیه از دل آن رویکردهای سوسیالیستی شکست خورده و به بن‌بست رسیده است و در شرایطی که جامعه بزرگ ایران هنوز نتوانسته است از سه کارزار:

الف - سنت و مدرنیته.

ب - کار و سرمایه.

ج - دموکراسی و اقتدارگرایی، عبور نماید.

در شرایطی که گفتمان شریعتی‌ستیزی در عرصه داخل و خارج از کشور تحت مدیریت داریوش شایگان - سید حسین نصر - حسین حاجی فرج دباغ (معروف به عبدالکریم سروش) که برای چهار دهه به جنگ اسلام تطبیقی استبدادستیز و استثمارستیز و استعمارستیز شریعتی آمده بودند، شکست خورده‌اند (و امروزه در کشورهای اروپائی مشغول تبلیغ اسلام صوفیانه دنیاگریز و اختیارستیز و غزلت‌نشین و فردگرا و جامعه‌گریز و برپائی رقص سماع صوفیانه می‌باشند) و در شرایطی که جنگ ۵۰ ساله بین روحانیت حوزه‌های فقه‌ای با پروژه «بازسازی اسلام تطبیقی» یا پروژه «اسلام منهای روحانیت» و یا پروژه «اسلام منهای فقه و روایت» شریعتی، به آخرین ایستگاه شکست تمام عیار عملی و نظری اسلام دگماتیست فقه‌ای و روایتی و زیارتی و ولایتی و مداحی‌گری حوزه‌های فقهی رسیده است.

در شرایطی که نئولیبرالیسم سرمایه‌داری (به خصوص از بحران سال ۲۰۰۸ تا به امروز) گرفتار بن‌بست همه جانبه شده است (که جنبش جلیقه زردها در فرانسه که در حال گسترش به تمامی جوامع متروپل سرمایه‌داری می‌باشد، مشتق نمونه خروار در این است) و «بحران دموکراسی‌های سرمایه‌داری» همراه با «بحران اقتصادی سرمایه‌داری جهانی» و «بحران هویتی» و «بحران زیست محیطی» و «بحران مهاجرت» و... تمامی کشورهای متروپل جهان سرمایه‌داری را در بر گرفته است، آنچنانکه جهان سرمایه‌داری در سال جاری در انتظار یک بحران جهانی

دیگر (مانند بحران ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸) می‌باشند و هیولای پوپولیسم راست‌گرای افراطی و فاشیستی و نژادپرست و ضد مهاجر و ضد بیگانه و... در کشورهای متروپل سرمایه‌داری در حال ظهور و بروز می‌باشند و لذا دیوارکشی در مرزها از سرگرفته شده است و جنگ تجاری توسط تعرفه‌های کشوری در حال اعتلا می‌باشند و گسترش تجارت بین‌المللی جهان سرمایه‌داری کاهش پیدا کرده است و در «مرزهای کشورهای متروپل تنها سرمایه‌ها حق ورود یکطرفه دارند نه انسان‌ها» و لذا بحران‌های مهاجرت و اقتصادی و لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و هویت‌طلبی اتحادیه اروپا را در آستانه فروپاشی قرار داده است و بحران زیست محیطی معلول رویکرد غارت - غنیمتی نظام سرمایه‌داری جهانی در بیش از سه قرن گذشته کره زمین را در آستانه یک فاجعه قرار داده است و جامعه بشری در قرن بیست یکم در چارچوب جهانی شدن نظام سرمایه‌داری بدل به یک سوپر مارکت بزرگ شده است که همه چیز در آن از «نیروی کار تا خود انسان به صورت کالا در آمده است.»

در کشور ایران که از زمان دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی، این رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه‌داری (در عرصه اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی و خصولتی و غارت غنیمتی و وابسته ایران) به کار گرفته شده است، پس از سه دهه، جامعه امروز ایران را گرفتار بن‌بست و شکست همه جانبه کرده است. آنچه‌آنکه بیش از ۶۰ درصد جامعه امروز ایران را به زیر خط مطلق رسانیده است و بیش از ۴۰ درصد کل کارگاه‌های تولیدی کشور به تعطیلی کشانده است و تعداد بیکاران جامعه نیروی کار و فعال کشور به بیش از ۱۰ میلیون نفر رسانیده است و تعداد کودکان کار را به بیش از ۲ میلیون نفر رسانیده است و جمعیت حاشیه تولید را به بیش از ۱۹ میلیون نفر رسانیده است و خط فقر کشور را به بیش از ۶ میلیون تومان رسانیده است و بحران فراگیر «رکود تورمی» آنچه‌آنکه گسترش داده است که حتی اقتصاددانان طرفدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم «سال ۹۸ را سال فروپاشی اقتصاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف می‌کنند.»

شعار مشترک همه جنبش‌های مطالباتی امروز جامعه ایران که همان شعار «توقف خصوصی‌سازی» و «مبارزه با کالائی شدن همه چیز در نظام سرمایه‌داری رانتی نفتی خصولتی غارت و غنیمتی و وابسته امروز حاکم بر جامعه ایران می‌باشد» سنتز و مولود همین مبارزه با رویکرد سه دهه نئولیبرالیسم اقتصاد سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران می‌باشد؛ و در شرایطی که پروژه‌های لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری صادراتی امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم اروپا به کشورهای پیرامونی و خاورمیانه و ایران از رژیم پنج (امپریالیسم آمریکا و جناح هار ترامپیسیم و مثلث ترامپ - نتانیا هو - بن سلمان) گرفته تا رژیم رام امپریالیسم اروپا (آنچنانکه امروز در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و غیره شاهدیم) شکست خورده است و گفتمان «دموکراسی سه مؤلفه‌ای محمد اقبال و شریعتی» که همان «اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی» آن هم به صورت دینامیک و از مسیر دموکراتیک می‌باشد، به آخرین سنگر جوامع امروز و جامعه ایران و جنبش دانشجویی ایران بدل شده است؛ و در شرایطی که در جامعه امروز ایران (دوران حاکمیت فراجران‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و زیست محیطی و غیره بر جامعه ایران) آنچنانکه، «بدیل به اصطلاح اصلاحات درون و برون حکومت» (از طریق صندوق‌های رأی و در چارچوب قانون اساسی ولایتمدار و بازوی اجرائی رژیم مطلقه فقهاتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش آن) شکست خورده است و به قول سعید حجاریان «دیگر در جامعه ایران گفتمان گدائی قدرت جواب نمی‌دهد».

همچنین بدیل «رژیم پنج» با حمایت مثلث هار ترامپ - نتانیا هو - بن سلمان و بدیل «انقلابی‌گری» از طریق شورش‌های توده‌های بی‌شکل، جهت کسب قدرت سیاسی پیشاهنگ هم شکست خورده است و تنها بدیل «دموکراتیک» از مسیر جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی و دینامیک تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جامعه سیاسی است که به عنوان تنها بدیل «تغییرساز و تحول‌آفرین» امروز جامعه ایران می‌باشد؛ و در شرایطی که تجربه

آلترناتیوسازی در چارچوب کسب قدرت سیاسی (جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور در دو جبهه راست و چپ اپوزیسیون) نشان داده است که در جامعه دینی و سنت‌زده و فقه‌زده و استبدادزده و استعمارزده و استعمارزده و تصوف‌زده ایران «فونکسیون مثبتی ندارد» و هیچکدام از این جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور توسط مدل «آلترناتیوسازی» نه تنها نمی‌توانند در جامعه امروز ایران تحول‌آفرین و تغییرساز دینامیک باشند، بلکه برعکس تنها فونکسیون مدل «آلترناتیوسازی» در جامعه امروز ایران، اینکه باعث امنیتی شدن فضا و بالا رفتن هزینه مبارزه برای جنبش‌های مطالباتی (صنفي و مدنی و سیاسی) پیشرو خودسازمانده و خودجوش تکوین یافته از پائین می‌شوند.

بنابراین تنها مدل و الگوی «گفتمان‌سازی» (به جای مدل آلترناتیوسازی) است که در جامعه (فقه‌زده و سنت‌زده و استبدادزده و استعمارزده و استعمارزده و تصوف‌زده) امروز ایران می‌تواند بسترساز تحول و تغییر دینامیک بشود. البته آن هم نه هر گونه «گفتمان‌سازی» می‌تواند در این شرایط در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران ایجاد تحول و تغییر مثبت بکند، بلکه تنها گفتمانی می‌تواند در جامعه امروز ایران فونکسیون مثبت تحول‌خواهانه و تغییری همه جانبه داشته باشد که:

اولاً بتواند به صورت ایجابی و سلبی اسلام فقه‌آهنگی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری حاکم را در جامعه دینی و سنت‌زده و استبدادزده و فقه‌زده و استعمارزده و استعمارزده و تصوف‌زده ایران را به چالش بکشد.

ثانیاً این گفتمان باید بتواند در چارچوب جوهر استثمارستیزانه خود، نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و غارت‌غنیمتی و وابسته حاکم را به چالش بکشد.

ثالثاً این گفتمان باید در عرصه نظام سیاسی به صورت «سلبی استبدادستیز باشد» و توسط تئوری مشخص تاریخی استبداد در جامعه ایران به صورت «ایجابی باید دموکراسی‌گرایی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی توسط اجتماعی کردن

قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه و اعتلا یافته از پائین، آن هم به صورت دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از حاکمیت و جامعه سیاسی ایران باشد؛ و از مسیر دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی) بتواند توسط «تعمیق عمودی و افقی دموکراسی» به عنوان یک «نظام اجتماعی» (نه «نظام صرف سیاسی» آنچنانکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مدعی است) به شعار عمودی عدالت خواهانه یا برابری طلبانه و شعار افقی آزادی خواهانه (دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) دست پیدا کنند.

رابعاً «از آنجائیکه در یک جامعه دینی، هم مسیر انحطاط جامعه و هم مسیر اعتلای آن جامعه از مسیر دین عبور می‌کند» و با عنایت به اینکه عامل اصلی نظری و ذهنی و اعتقادی «استبدادگرایی و استثمارگرایی تاریخی بیش از هزار ساله گذشته جامعه بزرگ ایران، اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی و مداحی‌گری حوزه‌های فقهاتی بوده است»، بنابراین اگر باور ما در جامعه امروز ایران بر این داوری مبتنی باشد که «مسیر اعتلای جامعه انحطاط‌زده فقهی ایران، از کانال فقه‌زدائی و استبدادزدائی و استثمارزدائی نظری دین توسط پروژه بازسازی اسلام محمد اقبال و شریعتی به انجام می‌رسد» و بدون بازسازی اسلام تاریخی (توسط پروژه بازسازی محمد اقبال و شریعتی) امکان «تحول فکری جهت شورانیدن عقول توده‌های مردم ایران وجود ندارد» که البته بدون «تحول همه جانبه فرهنگی» در جامعه ایران امکان «تحول اجتماعی» وجود نخواهد شد، آنچنانکه بدون «تحول اجتماعی» (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) امکان «تحول سیاسی و تحول اقتصادی» به صورت زیرساختی و همه جانبه عمودی و افقی (در جامعه بزرگ ایران) وجود ندارد. بنابراین در این رابطه است که این گفتمان باید «استحمارستیز در دو مؤلفه نو

و کهنه باشد» تا بتواند «استبداد دو مؤلفه‌ای سیاسی و مذهبی» و «استثمار سه مؤلفه‌ای ملت از ملت و طبقه از طبقه و فرد از فرد» در جامعه ایران و رنگین کمان ایران به صورت سلبی و ایجابی به چالش بکشد.

طبیعی است که این گفتمان جهت حفظ جوهر «استحمارستیزی» خود باید در عرصه ایجابی بر «دموکراسی معرفتی» یا «اجتماعی کردن معرفت و سکولاریسم حکومتی» (نه سکولاریسم سیاسی و نه سکولاریسم کلامی) یا «جدائی دین از حکومت» (نه جدائی دین از جامعه) تکیه نماید و البته «دموکراسی معرفتی» و بالطبع «سکولاریسم حکومتی» در جامعه ایران تحقق پیدا نمی‌کند، مگر اینکه پیش از آن توسط «پروژه بازسازی اسلام محمد اقبال و شریعتی» بتوانیم به «پلورالیسم دینی جهت نهادینه کردن پلورالیسم اجتماعی و پلورالیسم سیاسی و فرهنگی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دست پیدا کنیم».

پر پیداست که بدون «بازسازی اسلام تاریخی توسط فقه‌زدائی و روایت‌زدائی و تصوف‌زدائی و استبدادزدائی و استثمارزدائی و خرافه‌زدائی از اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهی، امکان دستیابی به پلورالیسم فرهنگی و مذهبی و اعتقادی در جامعه امروز ایران، امکان دستیابی به پلورالیسم اجتماعی و مذهبی و اعتقادی در جامعه امروز ایران، امکان دستیابی به پلورالیسم اجتماعی و پلورالیسم سیاسی وجود نخواهد داشت»؛ و به همین ترتیب «بدون نهادینه شدن پلورالیسم اعتقادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی امکان دستیابی به سکولاریسم حکومتی (نه سکولاریسم سیاسی و نه سکولاریسم کلامی) وجود ندارد»؛ و در ادامه آن «بدون سکولاریسم حکومتی» (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) «امکان دستیابی به دموکراسی معرفتی و دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی (که توسط اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاصل می‌شود) وجود نخواهد داشت.»

بنابراین برای دستیابی به این مهم، این گفتمان باید «معتقد به سه جنبش فراگیر فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در جامعه بزرگ ایران باشد» و قطعاً و جزماً و بدون تردید، ایمان ما و باور ما بر این امر قرار دارد که بدون فقه‌زدائی و روایت‌زدائی توسط پروژه بازسازی اسلام تاریخی محمد اقبال و شریعتی (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) «نه امکان تحقق پلورالیسم فرهنگی و مذهبی و اعتقادی و اجتماعی و سیاسی وجود دارد و نه سکولاریسم حکومتی» (نه سکولاریسم سیاسی و کلامی) یا جدائی دین از حکومت ممکن می‌باشد و «نه دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه سیاسی و اقتصادی و معرفتی» (در جامعه بزرگ ایران) ممکن می‌باشد.

بدین ترتیب است که در چنین شرایطی خود برپائی «سمپوزیوم نو - شریعتی» (توسط دانشجویان دانشگاه اصفهان که شاخه‌ای از جنبش دانشجویی ایران به عنوان وجدان بیدار جامعه ایران می‌باشند) می‌تواند «حامل پیامی نو» برای جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران باشد؛ و آن اینکه دیگر مانند گذشته نباید در یادواره‌های شریعتی و محمد اقبال و سیدجمال، تنها به تجلیل و تمجید و تعریف صرف از آنها، خود را مشغول کنیم بلکه بالعکس اصلی‌ترین دغدغه و هدف ما (در چنین نشست‌هایی و در چنین شرایطی حساسی از حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران) باید در راستای «گفتمان‌سازی ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار» توسط «دستیابی مشخص و تطبیقی و این زمانی و این مکانی و این دورانی به اسلام بازسازی شده غیر فقاهتی و غیر روایتی و غیر ولایتی محمد اقبال و شریعتی به عنوان نقطه آغاز نقشه راه حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران باشد.»

لذا در این رابطه است که برای دستیابی به این مهم راهی جز این برای ما نمی‌ماند مگر اینکه شریعتی و محمد اقبال لاهوری را از لای کتاب‌های کتابخانه‌ها و از عرصه بحث‌های بی‌حاصل و ذهنی آکادمیک دانشگاه‌ها به عرصه پراتیک اجتماعی

و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر (جنبش‌های صنفی و مدنی و سیاسی تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جامعه سیاسی) امروز جامعه بزرگ ایران بکشانیم؛ و این «مهم‌ترین رسالت امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و جنبش دانشجویی، به عنوان وجدان بیدار جامعه ایران می‌باشد.»

باری، بدون تردید در رویکرد برگذارکنندگان اینگونه نشست‌ها ارزش نظریه‌پردازان بزرگی امثال محمد اقبال لاهوری و شریعتی این نیست که توانسته‌اند در طول عمر اندک خود اینهمه آثار قلمی و نظری ایجاد نمایند، بلکه مهمتر از همه این است که اندیشه‌های محمد اقبال و شریعتی می‌تواند حتی ۴۰ سال پس از حاکمیت اسلام فقهاتی آزادی‌ستیز و آگاهی‌ستیز و برابری‌ستیز و خرافه‌پرست برای جامعه نگون‌بخت امروز ایران، به عنوان آبخشور «گفتمان‌سازی این زمانی و این مکانی و این دورانی و این عصری و این نسلی مشخص استبدادستیز و استحمارستیز و استثمارستیز بشود»، بنابراین خود عنوان «نو - شریعتی» این سمپوزیوم، این حقیقت را برای ما آفتابی می‌کند که برای اینکه رویکرد و نظریه‌ها و اندیشه‌های استبدادستیز و استثمارستیز و استحمارستیز محمد اقبال و شریعتی در این زمان بتواند به عنوان یک گفتمان، وارد عرصه جنگ گفتمان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور بشود و بتواند به عنوان یک «گفتمان مسلط» در جامعه امروز ایران درآید و بتواند در فرایند آینده پسا گفتمان مسلط شدن، توسط جنبش فرهنگی بسترساز جنبش تحول‌خواهانه اجتماعی و سیاسی در جامعه بزرگ ایران بشود، باید اندیشه‌ها و نظریه‌های محمد اقبال لاهوری و شریعتی بتوانند به صورت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیستی) وارد وجدان زمان و عصر و نسل امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشود، بنابراین طرح واژه «نو» به عنوان پیشوند «شریعتی» توسط معماران این نشست، خود بیانگر این موضوع می‌باشد که «با اندیشه دیروز محمد اقبال و شریعتی نمی‌توانیم در جامعه امروز ایران تحول و تغییر ایجاد کنیم» به عبارت دیگر اگر بخواهیم «بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز جامعه ایران، با رویکرد

یکطرفه و دگماتیست با اندیشه‌های محمد اقبال لاهوری و شریعتی برخورد نمائیم، هرگز و هرگز و هرگز نخواهیم توانست رویکرد دیروز محمد اقبال و شریعتی را به عنوان یک گفتمان تغییرساز و ضد استثماری و ضد استحماری و ضد استبدادی (بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) مطرح نمائیم.»

پر واضح است که این خودویژگی فقط مخصوص اندیشه‌ها و نظریه‌ها و رویکرد محمد اقبال و شریعتی نمی‌باشد، بلکه تمامی اندیشه‌ها و رویکردهای جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز حتی خود قرآن هم از این خودویژگی برخوردار می‌باشند. بطوریکه اگر بخواهیم قرآن را امروز از حصار و زندان تجلیل و تجوید و نمایش و آواز و قرائت و قبرستان و خروارها روایت‌های مجعول و هزاران کتاب فقه حوزه‌های فقه‌ای و رویکرد تعبد و تقلید و تکلیف و خرافه‌پرستی تعریف شده اسلام فقه‌ای و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی و اسلام مداحی‌گری و اسلام دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای و اسلام حکومتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نجات دهیم و به عرصه جنبش‌های جامعه‌سازانه خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مستقل و دینامیک و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی امروز جامعه ایران بیاوریم، راهی جز این برای ما نمی‌ماند مگر اینکه به صورت تطبیقی و در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز جامعه ایران و در کادر فرمول پیوند تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیست) «ابدیت با تغییر» محمد اقبال لاهوری، بتوانیم به بازسازی اسلام تاریخی استبدادستیز و استثمارستیز و استثمارستیز دست پیدا کنیم و آن را به صورت یک گفتمان مسلط در جنگ میان گفتمان‌های امروز جامعه سیاسی ایران درآوریم؛ یعنی همان کاری که محمد اقبال لاهوری و شریعتی در زمان و عصر و دوران و نسل خود کردند و توانستند با همین رویکرد گفتمان‌سازی خود اسلام بازسازی شده خود را برای دهه‌ها به عنوان گفتمان مسلط درآورند، بنابراین، بدون تردید «نو - شریعتی» در اینجا دلالت بر «رویکرد و گفتمان» این عصری و این نسلی و این زمانی و این مکانی مشخص می‌کند، نه دلالت بر فرد یا

گروه و جریان‌های خاصی تحت عنوان «نو - شریعتی»، پس «نو - شریعتی» یعنی نظریه‌های «بازسازی» یا «به‌سازی» یا «واسازی» شده شریعتی، به صورت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیست) توسط «پیوند تطبیقی با زمان و مکان و دوران و نسل و عصر امروز»، در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز جامعه ایران می‌باشد.»

همچنین «نو - شریعتی» یعنی «شریعتی این زمانی و این مکانی و این نسلی و این عصری» که به عنوان «یک گفتمان تحول‌آفرین و تغییرسازی می‌تواند در جامعه امروز ایران جنبش‌های فرهنگی ایجاد نماید» و در راستای جنبش‌های فرهنگی (در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران) می‌تواند در جامعه امروز ایران «جنبش‌های اجتماعی» و «جنبش‌های سیاسی» ایجاد نماید؛ و لذا بدین ترتیب است که می‌توانیم دآوری کنیم که در جامعه امروز ایران هر گونه ادعای طرفداری از شریعتی و هر گونه شعار «نو - شریعتی» نمی‌تواند حتماً و واقعاً در عمل و در جوهر و مضمون «نو - شریعتی» باشد، به عبارت دیگر، تنها آن دسته از حرکت‌ها و ادعاها و شعارها می‌توانند در چارچوب «نو - شریعتی» به عنوان یک گفتمان و رویکرد تغییرساز امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تعریف بشوند که بتوانند از اندیشه‌های شریعتی برای جامعه امروز ایران ایجاد گفتمان استثمارستیز و استبدادستیز و استثمارستیز «سلبی» و دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی «ایجابی» بکنند.

یادمان باشد که اگر اندیشه‌های شریعتی در دهه ۴۰ و ۵۰ توانست به عنوان یک گفتمان مسلط مطرح بشود و حتی گفتمان مسلط چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای را هم به چالش بکشد، این به معنای آن نیست که آن اندیشه به صورت فیکس و دست نخورده امروز هم می‌تواند برای جامعه ایران به عنوان یک گفتمان تغییرساز و تحول‌آفرین باشد، چراکه برای اینکه نظریه‌ها و اندیشه‌ها بتوانند برای یک عصر و یک

نسل و یک دوران و یک زمان و یک مکان به صورت گفتمان تغییرساز و تحول‌آفرین درآیند، باید ابتدا آن نظریه‌ها و اندیشه‌ها بتوانند خود را در عرصه پراتیک اجتماعی مشخص آن جامعه به صورت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیست) وارد کنند و از بعد از تجربه مثبت آن جامعه در بستر پراتیک اجتماعی با آن اندیشه‌ها و نظریه‌ها است که آن نظریه‌ها و اندیشه‌ها می‌توانند به عنوان گفتمان مطرح بشود.

شاید بهتر باشد که این مهم را اینچنین مطرح کنیم که گفتمان‌ها همیشه زائیده و مولود و سنتز پراتیک اجتماعی هر جامعه می‌باشند، نه سنتز پلمیک تعدادی نظریه‌پردازان در نشست‌های آکادمیک دانشگاهی. آنچنانکه می‌توان به ضرس قاطع در این رابطه داوری کرد که از زمان تأسیس آکادمی افلاطون که بر تابلو سر در آن نوشته شده بود «کسی که هندسه نمی‌داند وارد این آکادمی نشود» تا امروز در تمامی جوامع ۲۶۰۰ سال گذشته بشر «حتی یک گفتمان تغییرساز اجتماعی از دل بحث‌های ذهنی پلمیک دانشگاه‌ها بیرون نیامده است» (لذا بی دلیل نیست که سارتر می‌گوید «گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی در فرانسه پسا انقلاب کبیر فرانسه الی الان همگی در کافه‌های پاریس شکل گرفته‌اند نه در دانشگاه‌های فرانسه»).

باری، برای اینکه اندیشه‌ها و نظریه‌های شریعتی بتوانند برای امروز جامعه ایران به صورت گفتمان تغییرساز و تحول‌آفرین درآیند، لازم است که این اندیشه‌ها بتوانند به صورت تطبیقی با پراتیک امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران پیوند پیدا کنند و این خلاصه همه حرف‌هایی است که ما با سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان داریم.

۲ - آنچنانکه واژه «نو» در عنوان «نو - شریعتی» سمپوزیوم دانشگاه اصفهان برای امروز جامعه ایران حامل این پیام می‌باشد که جامعه ایران در تندپیچ امروز حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته خود نیازمند به گفتمان جدیدی است تا به عنوان

آلترناتیو گفتمان های دیگر (مثل گفتمان شکست خورده اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام صوفیانه یا اسلام عارفانه دنیاگریز و اختیارستیز و اسلام فیلسوفانه مجرد و کلی اندیش ارسطوزده و افلاطون زده و یونانی زده و اسلام کلامی اشعری گری و حتی اعتزالی گری یونانی زده و همچنین گفتمان شکست خورده به اصطلاح اصلاح طلبانه از درون نظام مطلقه فقهاتی حاکم از طریق صندوق های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه ای توسط فیلترینگ شورای نگهبان و تکیه بر تضادهای جناح های درونی قدرت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان و در چارچوب قانون اساسی ولایت مدار فقهاتی) در رنگ های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره و گفتمان شکست خورده پیشاهنگی در سه شکل چریک گرایانه مدرن رژی دبره ای و ارتش خلقی مائوئیستی و حزب - دولت طراز نوین لنینیستی که همه طرفداران سه مؤلفه ای گفتمان پیشاهنگی در چارچوب کسب قدرت سیاسی توسط پیشاهنگ به جای توده ها و جنبش های پیشرو جامعه بزرگ و رنگین کمان می باشند و معتقد به تغییر از بالا توسط چریک یا ارتش و یا حزب طراز نوین می باشند و گفتمان شکست خورده «حزب - جنبش» نه «جنبش - حزب» که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در ۴۰ سال گذشته بر آن تاکید استراتژی داشته است که در تحلیل نهائی، به لحاظ مضمونی همه این گفتمان ها بر این باورند که توسط حرکت عمودی و دستیابی به حزب تکوین یافته روشنفکران جامعه و غیره می توانند به تغییر در جامعه ایران، در غیاب جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند مطرح شود.

باری، هر چند که شریعتی در دوران کوتاه ۵ ساله جنبش روشنگری ارشاد خود (سال های ۴۷ تا ۵۱) و در فرایند پسا آزادی او از زندان (رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) تا خرداد ۵۶ (فرایند حصار خانگی و هجرت تا وفات او) هم به علت وجود دیوار ساواک پهلوی بین او و پراتیک اجتماعی جامعه بزرگ ایران و به دلیل ضربه

فنی شدن گفتمان مسلط چریک‌گرائی مدرن مذهبی (تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق در فرایند رهبری تقی شهرام و بهرام آرام بر این سازمان) نتوانست استراتژی کوتاه‌مدت و درازمدت خود را تدوین کند، از آنجائیکه در فرایند پسا آزادی از زندان (سال‌های ۵۴ و ۵۵) دغدغه شریعتی تنها مبارزه با گفتمان کودتائی چریک‌گرا یانه تقی شهرام - بهرام آرام در سازمان مجاهدین خلق بود، همین امر باعث گردید تا شریعتی حتی در دو سال فرایند پسا آزادی از زندان هم نتواند به صورت تئوریک در عرصه استراتژی اقدام عملی تحزب‌گرایانه و سازمان‌گرایانه جنبشی خود کار کند. در نتیجه حاصل آن شد تا شریعتی در شرایطی در خرداد ۵۶ با ما وداع کند که هنوز تدوین تئوریک استراتژی جنبش روشنگری ارشاد او مراحل اولیه خود را طی می‌کرد.

لذا به همین دلیل در خلاء فیزیکی شریعتی در فرایند ۴۰ ساله پسا وفات شریعتی او (از خرداد ۵۶ الی الان) بزرگ‌ترین اهرمی که باعث زمین‌گیر شدن حرکت شریعتی شده است همین اهرم خلاء استراتژی به لحاظ شکل‌بندی و مضمون می‌باشد؛ که در تحلیل نهائی این خلاء استراتژی باعث گردیده است تا:

اولاً جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در فرایند پسا آبان‌ماه ۵۱ به موازات خاموش کردن چراغ‌های حسینیه ارشاد توسط دستگاه ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی کل جنبش روشنگری ارشاد شریعتی به صورت مطلق خاموش و تعطیل بشود.

ثانیاً این خلاء استراتژی مدون و تئوریزه شریعتی باعث گردید تا در فرایند پسا دستگیری شریعتی و فرایند پسا کودتای تقی شهرام - بهرام آرام در سازمان مجاهدین خلق، «گفتمان شریعتی» نتواند در عرصه نیروهای مذهبی تصفیه شده سازمان مجاهدین خلق (که طبق گفته خود بیانیه‌نویس تغییر مواضع ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق یعنی تقی شهرام، بیش از ۵۰ درصد نیروهای تشکیلاتی

سازمان مجاهدین خلق از رأس تا بدنه و قاعده شامل می‌شدند) به عنوان یک آلترناتیو نظری و عملی باعث بازتولید حرکت (در نیروهای مذهبی باقی مانده سازمان مجاهدین خلق) بشود. هر چند که خود شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان توسط برخوردهای عاطفی مثل نوار حسن - محبوبه و نشست‌های که با محمد اکبری آهنگران و مجتبی آلاادپوش و غیره داشت، تلاش می‌کرد در این رابطه گام‌های حداقلی بردارد، ولی در تحلیل نهائی خود کمونیست شدن حسن آلاادپوش و محبوبه متحدین (به عنوان پارادایم کیس‌های شریعتی در این عرصه) و پیوند آنها با جریان کودتاچیان (تقی شهرام - بهرام آرام) نشان داد که در این رابطه شریعتی شکست همه جانبه خورده است و صد البته تاکید می‌کنیم که دلیل اصلی شکست شریعتی همان فقدان استراتژی مرحله‌ای و استراتژی درازمدت مدون و تئوریزه شده او بود.

یادمان باشد که در «غیبت استراتژی مدون و تئوریزه شده، ایدئولوژی هر چند هم که پتانسیل آزاد کردن نیرو و بسیج‌گرایی توده‌ای هم داشته باشد، هرگز و هرگز ایدئولوژی تنها نمی‌تواند یک مثال حرکت تشکیلاتی و سازماندهی ایجاد نماید» و این همان واقعیت بزرگی بود که شریعتی تا آخر عمر نتوانست بر آن تکیه محوری بکند و به همین دلیل از تمام جنبش روشنگری ارشاد شریعتی حتی یک مثال حرکت عمودی و افقی سازماندهی شده و تشکیلاتی حاصل نشد، لذا در خلاء این حرکت تشکیلاتی و سازماندهی شده بود که با خاموش کردن چراغ حسینی ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی برای همیشه چراغ جنبش روشنگری ارشاد شریعتی خاموش شد.

ثالثاً خلاء استراتژی مدون و تئوریزه شده مرحله‌ای و درازمدت در فرایند ۵ ساله جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (سال‌های ۴۷ تا ۵۱) تا آنجا تأثیرگذار شده بود که طبق گفته رهبران جنبش چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای در دو جناح مذهبی

و غیر مذهبی، حسینییه ارشاد شریعتی در فرایند ۵ ساله (۴۷ تا ۵۱) برای جنبش چریک‌گرایی مدرن به عنوان یک پایگاه عضوگیری و جذب سمپات‌های تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی درآمدی بود. به طوری که در این رابطه آنها می‌گفتند «تا مرحله آزاد کردن نیروها و سیاسی کردن این نیروها توسط پتانسیل ایدئولوژی در حسینییه ارشاد قدرت تصمیم‌گیری با شریعتی بود، ولی از زمان خروج نیروهای آزاد شده و سیاسی شده شریعتی از حسینییه ارشاد توسط آدرس خانه‌های تیمی که ما به آنها می‌دادیم، این ما بودیم که برای نیروهای جنبش ارشاد شریعتی نقشه راه تعیین می‌کردیم.»

به هر حال برای فهم اوج این فاجعه تنها کافی است که بدانیم که از کلاس‌های هزاران نفری حسینییه ارشاد شریعتی که از فروردین ۵۰ تا آبان‌ماه ۵۱ نزدیک به دو سال و بیش از ۴۰ درس کلاس‌های تاریخ ادیان و اسلام‌شناسی او (که بزرگترین کلاس‌های تئوریک عمومی در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بوده است)، شریعتی نتوانست توسط این کلاس‌ها حتی به اندازه انگشت‌های یک دست هم کادرهای همه جانبه سازمان‌گرایانه عمودی و افقی تربیت کند که توان هدایت‌گری جنبش روشنگری او را داشته باشند (که البته در دیسکورس شریعتی این کادرها عبارتند بودند از افرادی که توان تولید فکر و اندیشه و حرکت و راه داشته باشند مانند خود شریعتی). فراموش نکنیم که بیش از همه در باب این ناتوانی شریعتی در پرورش کادرهای تولیدکننده فکر و راه، این خود شریعتی بود که در درس‌های آخرین اسلام‌شناسی ارشادش در نیمه دوم سال ۵۱ و به خصوص در «تفسیر سوره انبیاء» از این شکست خود آگاه و نالان بود و بدون اینکه بتواند این شکست خود را تئوریزه نماید به صورت سلبی (نه ایجابی) از ناتوانی خود در این عرصه از خود انتقاد می‌کرد و افسوس آن می‌خورد که «ای کاش به جای این هزاران نفر کلاس‌های اسلام‌شناسی و تاریخ ادیان می‌توانست به اندازه انگشتان یک دست نیروهای تولیدکننده فکر و راه و حرکت و استراتژی بسازد.»

بر این مطلب بیافزائیم که در عرصه تدوین استراتژی (برعکس ایدئولوژی) اگر با رویکرد تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیست) به استراتژی کوتاهمدت و درازمدت نگاه کنیم، «راهی از قبل مشخص شده برای تغییر و تحول جامعه مشخص وجود ندارد». باید آنچنانکه شریعتی در تفسیر آیه «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا» (آیه ۶۹ - سوره عنکبوت) در مقدمه کنفرانس «شیعه یک حزب تمام» حسینیه ارشاد (در واپسین روزهای حیات حسینیه ارشاد در آبان ماه ۵۱) می گفت «راهی وجود ندارد باید حرکت کرد و در مسیر رفتن راه را ساخت» با همه این احوال بود که شریعتی (برعکس حوزه‌های تئوری عام ایدئولوژی که موفق حرکت کرد و در این رابطه می توان به او نمره قابل قبولی داد) در عرصه تدوین استراتژی مرحله‌ای و درازمدت او شکست خورد؛ و همین شکست او در عرصه تدوین استراتژی باعث گردید که این شکست استراتژی او در عرصه تدوین ایدئولوژی‌اش هم تأثیر منفی و گاه‌ها چپ‌روی‌ها و راست‌روی‌های ناپخته نظری داشته باشد.

برای مثال در کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» و یا کنفرانس «امت و امامت» و نوار «حسن و محبوبه» و شعار «عرفان و آزادی و برابری» او، این خلاء استراتژی مدون و تئوریزه شده به شدت مشهود می‌باشد. عنایت داشته باشیم که در شعار «عرفان و آزادی و برابری» شریعتی سه مؤلفه وجود دارد:

الف - مؤلفه اول «عرفان» است که یک مؤلفه فردی می‌باشد نه اجتماعی و جامعه‌سازانه.

ب - مؤلفه دوم «آزادی» است که هر چند که آزادی به صورت اگزیستانسی می‌تواند صورت فردی داشته باشد.

مومنان را زانبیاء آزادی است

چون به آزادی نبوت هادی است

ولی به صورت اجتماعی آزادی باید خودش را در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی تعریف نماید.

ج - مؤلفه سوم «برابری» است که اگر در چارچوب رویکرد برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه تعریف بشود، بدون تردید یک شعار اجتماعی و جامعه‌سازانه می‌باشد نه شعار فردی.

بنابراین شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی نه یک شعار فردی کامل است (آنچنانکه خود او قبلاً مطرح کرده بود «حقیقت - خیر - زیبایی») و نه یک شعار اجتماعی کامل است (آنچنانکه خود او در کنفرانس «قاسطین - مارقین - ناکشین» مطرح می‌کند «آگاهی، برابری، آزادی») و نه یک شعار سلبی دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای می‌باشد (آنچنانکه خود مطرح می‌کند نفی «زر و زور و تزویر» و خود او در این رابطه می‌گوید «غیر از این شعار هر چه در زندگیم گفته‌ام اضافه بوده است») و نه یک شعار اصلاح‌گرایانه دینی است (آنچنانکه خود او در نامه به پدرش استاد محمد تقی شریعتی می‌گوید «اسلام منهای روحانیت یا اسلام منهای آخوند») و نه یک شعار ترکیبی کامل فرد - اجتماعی می‌باشد (آنچنانکه خود او در این رابطه در خصوص خوابی که در دوران زندانی‌اش در کمیته مشترک ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دیده بود، می‌گوید «در آن ۵۰۰ شب تنهایی، نمی‌دادم شبی یا روزی خواب می‌دیدم در حسینیه ارشاد کنفرانس می‌دادم، ناگاه در میان کنفرانس دانشجوئی بلند شد و خطاب به من گفت استاد این همه از «زندگی» سخن گفته‌ای اما برای یکبار هم زندگی را تعریف نکرده‌ای. در عالم خواب آنچنان برای او زندگی را تعریف کردم که در عالم بیداری هر چه بیشتر به آن می‌اندیشم بیشتر به آن ایمان پیدا می‌کنم. گفتم بنویسید «زندگی عبارت است از نان، آزادی، ایمان، تاریخ، فرهنگ و دوست داشتن») همچنین شعار «عرفان و آزادی و برابری» یک شعار دینامیسم‌ساز برای مکتب اسلام مورد اعتقاد او (آنچنانکه خودش می‌گوید

«اجتهاد و هجرت و امر به معروف» است) هم نمی‌باشد؛ و به همین ترتیب شعار «عرفان، آزادی و برابری» یک شعار انسان‌ساز تاریخی هم (آنچنانکه خود می‌گوید «عرفان و هنر و مذهب» است) نمی‌باشد و باز به همین ترتیب شعار «عرفان، آزادی و برابری» یک شعار جامعه‌سازانه هم (آنچنانکه خود اومی گوید «کتاب، ترازو و آهن») نمی‌باشد.

بدین خاطر در این رابطه است که ما بر این باوریم که شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی تنها یک شعار دفاعی نظری در برابر هجمه ایدئولوژیک بیانیه‌نویسان و کودتاچیان (تقی شهرام - بهرام آرام) درونی سازمان مجاهدین خلق بوده است، نه یک شعار استراتژی‌ساز و حرکت‌آفرین.

لذا در این رابطه است که بر این باوریم که در فرایند بازگشت به گفتمان شریعتی در این عصر نباید تکیه استراتژی‌ساز بر شعار «عرفان، آزادی و برابری» بکنیم، چراکه هر چند در جامعه فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده امروز جامعه ایران شعار «عرفان و آزادی و برابری» می‌تواند آزاد کننده نیرو به نفع رویکرد شریعتی بشود، ولی نباید فراموش کرد که داوری شریعتی در باب فونکسیون اجتماعی عرفان مولوی این بود که «با همه احترام و عظمتی که برای مولوی قائلیم و او را در عرصه فردی جزء سرقافله سالاران کاروان انسانیت می‌دانم، در عرصه جامعه‌سازانه و اجتماعی عرفان مولوی را برای جامعه ایران سم مهلک می‌دانم.»

باری، بدین ترتیب است که معتقدیم که تکیه استراتژی‌ساز و جامعه‌سازانه کردن در این زمان بر شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی به جای اینکه ما را به کعبه برساند به ترکستان خواهد رسانید.

این ره که تو می‌روی به ترکستان

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی

بنابراین، من حیث المجموع پیشنهاد ما به سمپوزیوم دانشگاه اصفهان این است که در عرصه شعار استراتژی‌ساز شریعتی در این شرایط باید به جای شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی، بر شعار استراتژی‌ساز «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی که برای اولین بار در کنفرانس «قاسطین و مارقین و ناکثین» می‌گوید، تکیه بکنیم.

۳ - اگر چه شریعتی در دوران جنبش روشنگری ارشاد خود نتوانست استراتژی خودش را مدون و تئوریزه بکند، ولی در نظریه‌پردازی‌های خودش در آن دوران در این رابطه اقدام به «ریل‌گذاری‌های نظری» کرده است که ما می‌توانیم در این شرایط تندپیچ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در عرصه «گفتمان‌سازی جنبشی» (به عنوان استراتژی تغییرساز و تحول‌آفرین امروز در جامعه ایران) از این ریل‌گذاری‌های نظری شریعتی (نه در عرصه آلترناتیوسازی جهت مشارکت در قدرت و یا کسب قدرت سیاسی و یا کسب هویت اجتماعی و غیره) بهره‌تئوریک لازم ببریم.

از جمله این ریل‌گذاری‌های نظری استراتژی‌ساز که توسط شریعتی انجام گرفته است می‌توان به کنفرانس دو جلسه‌ای «شیعه حزب تمام» او (در آبان‌ماه ۵۱) اشاره کرد که (تقریباً در واپسین روزهای حیات جنبش ارشاد شریعتی در آبان‌ماه ۵۱ مطرح شده است و لذا آخرین دستاوردهای تئوریک او در عرصه استراتژی و حرکت جامعه‌سازانه و اجتماعی او می‌باشد) در کنفرانس دو جلسه‌ای «شیعه حزب تمام» حسینیه ارشاد او، اگر چه مبانی نظری حزب‌گرایانه شریعتی صورت خام و ابتدائی و اولیه دارند و شکل حزبی که او در کنفرانس «شیعه یک حزب تمام» مطرح می‌کند، صورت حزب کلاسیک تکوین یافته از بالا دارد ولی به لحاظ مضمونی و جوهری اگر در پیوند بین شیعه به عنوان یک جنبش اجتماعی و تکوین یافته از پائین در رویکرد او و موضوع حزب در این کنفرانس توجه نمائیم، به خوبی می‌توانیم فهم کنیم و دریابیم که «رویکرد شریعتی به استراتژی اقدام عملی‌سازمان‌گرایانه و

ت حزب‌گرایانه یک رویکرد جنبشی می‌باشد، نه یک رویکرد کلاسیک تقدم حزب بر جنبش» (آنچنانکه حزب توده از دهه ۲۰ الی الان در جامعه ایران تبلیغ می‌کند).

خلاصه اینکه در رویکرد شریعتی به «جنبش‌های عدالت‌خواهانه اقلیت شیعه» می‌توان فهم کرد که در تحلیل نهائی رویکرد شریعتی در عرصه استراتژی یک رویکرد جنبشی - حزبی بوده است (نه حزبی - جنبشی) و در همین رابطه بوده است که در ۴۰ سال گذشته عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران علاوه بر اینکه تدوین نظری و عملی و تئوریزه کردن استراتژی مرحله‌ای و درازمدت جنبشی ارشاد شریعتی در نوک پیکان وظایف خود تعریف کرده است، پیوسته بر این اعتقاد بوده‌ایم و هستیم که تنها استراتژی اقدام عملی‌سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی مستقل و دینامیک و تکوین یافته از پائین می‌تواند در جامعه امروز ایران به عنوان «گفتمان راه‌گشای و تغییرساز اجتماعی» باشد، بنابراین در این رابطه است که در شرایط امروز جامعه ایران باز هم بر این باوریم که تنها گفتمان جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین است که می‌تواند بن‌بست استراتژی تحول امروز جامعه ایران را (در برابر گفتمان شکست خورده به اصطلاح اصلاح‌طلبانه و گفتمان انقلابی‌گری همراه با تکیه بر شورش‌گری توده‌های بی‌شکل و گفتمان تکیه بر قدرت‌های خارجی در چارچوب استراتژی رژیم چنج و غیره) درهم بشکند؛ و راهی به جلو برای ما باز نماید؛ و البته «لازمه دستیابی به این اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت استراتژی جنبشی آن است که با تکیه بر استراتژی تقدم جنبش فرهنگی بر جنبش اجتماعی و تقدم جنبش اجتماعی بر جنبش سیاسی شریعتی بتوانیم شرایط برای اعتلای جنبش‌های خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و خودمدیریتی دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین در جامعه ایران فراهم نماییم.»

باری، آنچه در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد اینکه اگر در تعریف ما از شریعتی، تنها او به عنوان یک نظریه‌پرداز کلاسیک و غیر کلاسیک خلاصه نمائیم، بدون تردید در این رابطه شریعتی محصور شده در مجموعه آثار او برای ما هدف می‌شود و بدون تردید در این چارچوب وظیفه اصلی حواریون شریعتی نجات این شریعتی از خمول الذکری می‌باشد، به عبارت دیگر کسب هویت سیاسی و اجتماعی هدف می‌شود اما در رویکرد ۴۰ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین) برای ما مشکل اصلی جنبش ارشاد شریعتی در این است که شریعتی دیگر در فرایند پسا بسته شدن حسینی‌ها ارشاد آبان‌ماه ۵۱ در پراتیک جامعه‌سازانه و در عرصه حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران حضور ندارد. لذا حضور کتابی و نظری او هر چند هم که فراگیر باشد تا زمانیکه این حضور نظری و کتابی نتواند به حضور در پراتیک اجتماعی بیانجامد، شریعتی شکست خورده می‌باشد چراکه محوری‌ترین شعار شریعتی در این رابطه این بود که «اگر در صحنه حق و باطل زمان خود نباشی هر کجا که می‌خواهی باش چه به نماز ایستاده باشی و چه به شراب نشسته باشی هر دو یکسان است»، بنابراین فوری‌ترین وظیفه حواریون شریعتی در زمان حاضر این است که شریعتی را از زندان کتاب‌هایش نجات بدهند و او را وارد پراتیک اجتماعی یا صحنه حق و باطل زمان امروز جامعه ایران بکنند، پر پیداست که برای انجام و دستیابی به این هدف مهم حواریون امروز شریعتی باید ابتدا نظریه‌ها و اندیشه‌های شریعتی را به صورت گفتمان استبدادستیز و استثمارستیز و استعمارستیز مشخص در زمان حاضر در چارچوب فرمول محمد اقبال لاهوری (پیوند بین ابدیت و تغییر) درآورند.

یادمان باشد، وقتی که می‌گوئیم نظریه‌های شریعتی باید به صورت یک گفتمان مسلط در جنگ گفتمان‌های موجود جامعه ایران درآید، منظور ما این نیست که به تکثیر و فروش کتاب‌های شریعتی پردازیم، یا اینکه مثلاً برای جلب و جذب مشتری بیشتر به تبلیغ یکطرفه کویری‌ات یا عرفان شریعتی اقدام کنیم؛ و یا اینکه توسط

نشست‌های دیالوگی در دانشگاه‌های کشور مثلاً اندیشه‌های شریعتی را به بحث و فحش بگذاریم. خیر هیچکدام از این اعمال و رویکردها امروز نمی‌تواند نظریه‌های شریعتی را بدل به دیسکورس و گفتمان مسلط در جامعه ایران بکند. گفتمان‌سازی از نظریه‌های شریعتی در این زمان باید در چارچوب همان گفتمان‌سازی از قرآن باشد که امام علی در نهج‌البلاغه به ما آموزش می‌دهد و

«...ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ...» قرآن را به حرف درآورید، چراکه او خود حرف نمی‌زند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵۸ - ص ۲۲۳ - سطر ۵).

پر واضح است که منظور امام علی در اینجا از به حرف در آوردن قرآن همین گفتمان‌سازی بروز قرآن می‌باشد (نه رویکرد تفسیرگرایانه جدای از رویکرد تغییرگرایانه توسط تاسی از رویکرد فلاسفه یونان یا رویکرد تصوف هند شرقی یا رویکرد اعتزالی‌گری و اشاعره نشستن و قرآن را تفسیر کردن که البته هزاران گونه از این تفسیرها آنچنانکه در ۱۴ قرن گذشته شاهد بوده‌ایم، نمی‌تواند کوچکترین تغییری در جامعه مسلمین ایجاد نماید)، بنابراین تا زمانیکه قرآن در شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی و حتی جغرافیائی نتواند به صورت گفتمان تغییرساز درآید هرگز و هرگز این قرآن نمی‌تواند نه تنها کوچکترین تغییری در جامعه مسلمین ایجاد نماید، بلکه مهمتر از آن اینکه باعث تفرقه بیشتر جوامع مسلمین هم می‌گردد.

زین رسن قومی درون چه شدند	زانکه از قرآن بسی گمراه شدند
چون تو را سودای سر بالا نبود	مر رسن را نیست جرمی‌ای عنود

مولوی

بنابراین مقصود ما از «گفتمان‌سازی از اندیشه‌های شریعتی» در این زمان یعنی اینکه، در جامعه امروز ایران بتوانیم «پیوندی تطبیقی و دیالکتیکی بین اندیشه‌ها و نظریات شریعتی و پراتیک اجتماعی امروز جامعه ایران ایجاد کنیم». طبیعی است که برای ایجاد پیوند دیالکتیکی و تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی) بین

اندیشه‌های شریعتی و پراتیک اجتماعی امروز جامعه ایران، نخست باید در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز جامعه ایران» پراتیک اجتماعی امروز جامعه ایران را به صورت مشخص (نه کلیشه‌ای و نه کیپی‌برداری از تعاریف جوامع دیگر و نه تقلیدی) بشناسیم و از پراتیک اجتماعی امروز جامعه ایران «تعریفی مشخص» ارائه دهیم و سپس بر پایه این «تعریف مشخص از پراتیک اجتماعی مشخص امروز جامعه ایران» است که می‌توانیم «پیوندی تطبیقی و دیالکتیکی بین اندیشه و نظریات شریعتی با زمان و نسل و دوران و عصر امروز جامعه ایران برقرار کنیم.»

پر واضح است که برحسب «تفاوت نوع تعریف ما از پراتیک اجتماعی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، نوع پیوند نظریات شریعتی با این پراتیک اجتماعی تعریف شده مشخص ما از صورت تطبیقی تا صورت انطباقی و دگماتیسم در چارچوب فرمول پیوند بین ابدیت و زمان محمد قبال لاهوری متفاوت می‌باشند؛» یعنی اگر در تعریف مشخص از پراتیک اجتماعی امروز جامعه بزرگ ایران، این «پراتیک اجتماعی را پراتیک آزادی‌خواهانه یا برابری‌طلبانه یا به صورت مشخص تر پراتیک مطالبه‌گرایانه صنفی و مدنی و سیاسی و غیره تعریف کردیم، پیوند اندیشه‌ها و نظریات شریعتی با هر یک از انواع تعریف‌های فوق ما از پراتیک اجتماعی امروز جامعه ایران متفاوت می‌شوند» و تنها بدین ترتیب است که اندیشه و نظریات شریعتی می‌توانند از لای کتاب‌ها و بحث‌های بی حاصل خشک پلمیک دانشگاهی وارد عرصه کارزار اجتماعی و مدنی و سیاسی و مطالبه‌گرایانه امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشوند؛ و به قول شریعتی «به جای اینکه ابوذر غفاری بنشیند در گوشه حوزة و کلاس و مدرسه و آکادمی و به بحث و فحش‌های کلامی و حدیثی و تفسیری و فقهی و فلسفی و غیره خود را مشغول سازد، استخوان شتری را برمی‌دارد و یک راست به سراغ کعب الاحبار و کاخ سبز معاویه و دارالخلافه عثمان و غیره می‌رود و استبداد و استثمار و استحمار حاکم بر جامعه مسلمین در زمان خودش را

به چالش می کشد؛» به عبارت دیگر با ورود اندیشه‌ها و نظریات شریعتی به عرصه زندگی و حیات اجتماعی و سیاسی و صنفی و روزمره و یا پراتیک اجتماعی مشخص امروز جامعه ایران است که اندیشه و نظریات شریعتی می‌توانند روندی تطبیقی در زندگی مردم امروز ایران پیدا کنند و بدل به «گفتمان تغییرساز و تحول‌آفرین برای جامعه امروز ایران بشوند»؛ و این نظریات و اندیشه‌های گفتمان شده تطبیقی و تغییرساز می‌توانند به صورت «سلبی» نظام سیاسی استبدادی و نظام اقتصادی استثماری و نظام استثماری فرهنگی و مذهبی حاکم را به چالش بکشند و به صورت «ایجابی» دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی جایگزین نظام استبدادی و استثماری و استثماری حاکم بر جامعه امروز ایران بکنند.

در این رابطه طبیعی است که در مرحله پسا گفتمان‌سازی از اندیشه‌ها و نظریات شریعتی وظیفه حواریون شریعتی این است که بتوانند در عرصه حرکت افقی جامعه (نه حرکت عمودی پیشگام) این گفتمان شریعتی را در جدال دیالوگی زنده در عرصه پراتیک اجتماعی با گفتمان‌های موجود دیگر جامعه سیاسی ایران، بدل به گفتمان مسلط برای گروه‌های مختلف جامعه ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بکنند. از این مرحله است که گفتمان شریعتی می‌تواند وارد کانال جامعه‌سازانه در عرصه جنبش فرهنگی و جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی بشود؛ و بدین ترتیب است که ما می‌توانیم اندیشه‌های شریعتی را از زندان کتاب‌های شریعتی نجات بدهیم و به عرصه اجتماعی بکشانیم.

پر واضح است که در این چارچوب است که اندیشه‌های شریعتی می‌توانند وارد دیالوگ اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بشوند و تنها در این میدان است که این اندیشه‌ها و نظریات شریعتی می‌توانند مورد نقد و آشپزی و چکش‌کاری قرار بگیرد و از اینجا است که شرایط برای ظهور «نو - شریعتی» به عنوان یک گفتمان

در جامعه امروز ایران فراهم می‌شود.

۴ - در خصوص «نو - شریعتی» موضوع سمپوزیوم دانشگاه اصفهان (در ایام ۱۶ آذر یا روز دانشجوی سال ۹۷) ابتدا باید مشخص کنیم که چه تعریفی از «نو - شریعتی» داریم؟

آیا منظورمان از «نو - شریعتی» گروه‌های طرفدار شریعتی در شرایط فعلی جامعه ایران است؟

آیا منظورمان از «نو - شریعتی» طرفداران جدید شریعتی در داخل و خارج از کشور هستند؟

آیا منظورمان از «نو - شریعتی»، شریعتی به عنوان گفتمان امروز جامعه ایران است؟

در چارچوب پاسخ سوم به تعریف «نو - شریعتی» است که ما بر این باوریم که سمپوزیوم فوق دانشگاه اصفهان بلاموضوع می‌باشد، چراکه در جامعه امروز ایران هنوز نظریه‌های شریعتی به عنوان یک گفتمان درنیامده است تا «نو - شریعتی» بتوانند در عرصه پراتیک اجتماعی امروز جامعه ایران هویت تئوریک و نظری و عملی پیدا کنند، بنابراین در این رابطه است که باید ما ابتدا توسط گفتان‌سازی از نظریه‌های شریعتی برای «نو - شریعتی»‌ها در جامعه امروز ایران هویت نظری و عملی و اجتماعی ایجاد کنیم و سپس در عرصه «نو - شریعتی» به عنوان یک گفتمان جامعه‌سازانه و استبدادستیز و استثمارستیز و استثمارستیز در مؤلفه سلبی و ایجابی به قضاوت و داوری در باب «نو - شریعتی» بپردازیم، چراکه که بدون تردید در عرصه گفتان‌سازی از نظریه‌های شریعتی در این زمان اختلاف فراوانی بین حواریون شریعتی به وجود می‌آید.

مثلاً عده‌ای می‌خواهند حول شعار «عرفان - برابری - آزادی» گفتمان‌سازی کنند

و عده‌ای دیگر می‌خواهند حول شعار «آگاهی - آزادی - برابری» گفتمان‌سازی کنند و به همین ترتیب جمعی دیگر می‌خواهند حول شعار نفی «زر و زور و تزویر» گفتمان‌سازی کنند و جمعی دیگر می‌خواهند حول شعار «عبادت - کار - مبارزه» و یا شعار «نان - آزادی - فرهنگ» گفتمان‌سازی کنند و غیره. طبیعی است که در این عرصه، جنگ گفتمان‌ها در بین حواریون شریعتی - آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته شاهد بودیم - به وجود می‌آید. البته این جنگ گفتمان‌ها اگر شرایط برای دیالوگ بین جریان‌های حواری شریعتی هموار باشد امری مثبت و حسنه می‌باشد و می‌تواند باعث اعتلای رویکرد شریعتی در عرصه نظر و عمل در جامعه امروز ایران بشود.

یادمان باشد که تمام اهمیت شریعتی به اندیشه‌هایش می‌باشد و تمام اهمیت اندیشه‌های شریعتی به این است که این اندیشه‌ها در برهه‌ای از زمان (دهه ۴۰ و ۵۰) توانسته‌اند به صورت گفتمان مسلط درآیند و توانسته‌اند در آن برهه حساس حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران، گفتمان مسلط چریک‌گرایی مدرن و گفتمان تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی را به چالش بکشند، به عبارت دیگر اگر اندیشه‌های شریعتی در برهه‌ای از تاریخ جامعه ایران (دهه ۴۰ و ۵۰) نمی‌توانست به صورت گفتمان مسلط درآید اگر مجموعه آثار شریعتی به جای ۳۷ جلد، ۱۰۰ جلد هم می‌شد امروز نمی‌توانست سمپوزیوم دانشگاه اصفهان تحت عنوان «نو - شریعتی» بر پا بشود و در آن در باب «نو - شریعتی» یا «نو - شریعتی» ها بحث بکنند.

به هر حال خود نفس تشکیل اینگونه جلسات معرف آن است که به صورت پیشفرض ما قبول کرده‌ایم که اندیشه‌های شریعتی از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که در این شرایط تاریخی جامعه امروز ایران، دوباره این اندیشه‌ها و نظریات می‌توانند به عنوان گفتمان مسلط درآیند و دوباره می‌توانند مانند دهه ۴۰ و ۵۰ این گفتمان

به صورت گفتمان مسلط تمامی گفتمان‌های آلترناتیو در راستای تغییر جامعه امروز ایران را به چالش بکشد.

۵ - سوالی که در اینجا ما می‌توانیم از نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان بکنیم اینکه آیا اصلاً ما می‌توانیم در عرصه آکادمیک و پلمیک کلاسیک خشک دانشگاهی و خارج از پراتیک اجتماعی با اندیشه‌های شریعتی برخورد دیالوگی و یا برخورد گفتمانی تطبیقی بکنیم؟ و یا آن را نقد نمائیم؟ و یا مثلاً ثوابت و اصول و متشابهات اندیشه شریعتی را مشخص کنیم؟

برای پاسخ به این سوال‌ها باید بگوئیم تا زمانیکه نتوانیم بفهمیم که پروسه تکوین اندیشه شریعتی در دوران حیات سیاسی خود شریعتی از آغاز تا انتها چگونه بوده است، هرگز نخواهیم توانست به این سؤال‌های فربه جواب قانع کننده‌ای بدهیم. در توضیح این مساله آنکه، پروسه شکل‌گیری اندیشه یک فرد ممکن است در دو صورت انجام بگیرد. یکی اینکه از مسیر آکادمیک و تحصیلات نظری صرف آن اندیشه‌ها و نظریات حاصل شده باشند. روش دوم آن که آن اندیشه‌ها سنتز و مولود پراتیک افقی با پراتیک اجتماعی مشخص جامعه خود باشد. طبیعی است که این دو گونه اندیشه‌ها هر چند که ممکن است به لحاظ شکلی مشابه باشند اما به لحاظ جوهر و مضمون صد در صد متفاوت از یکدیگر می‌باشند و البته برخورد اصلاحی و نقادانه با این دو گونه اندیشه هم متفاوت می‌باشد؛ بنابراین در شرایطی که پروسه تکوین یک اندیشه صورت آکادمیک و کلاسیک داشته باشد، بدون تردید اصلاح و نقد آن اندیشه می‌تواند به صورت آکادمیک پلمیک کلاسیک دانشگاهی صورت بگیرد؛ اما برعکس اگر پروسه تکوین یک اندیشه مولود و سنتز دیالکتیکی پراتیک افقی با پراتیک مشخص اجتماعی باشد، طبیعتاً اصلاح و نقد آن اندیشه هم باید در عرصه پراتیک مشخص اجتماعی به انجام برساند. برای مثال زمانیکه علامه محمد اقبال لاهوری می‌خواهد به اصلاح و نقد اندیشه سیدجمال الدین اسدآبادی

بپردازد، پیش از آنکه برای نقد و اصلاح و اعتلای اندیشه‌های سیدجمال بخواهد بر رویکرد آکادمیک و پلمیک کلاسیک دانشگاهی تکیه نماید، او مجبور است برای انجام این مهم اندیشه‌های سیدجمال را در عرصه پراتیک اجتماعی خود سیدجمال مورد آشنایی و جرح و تعدیل و چکش‌کاری و صیقل قرار دهد؛ یعنی همان پراتیک اجتماعی که خود محمد اقبال لاهوری تکمیل کننده آن مسیر توسط پروژه بازسازی بوده است.

باری، در خصوص اندیشه‌ها و نظریات شریعتی هم باید با همین رویکرد محمد اقبال به اندیشه‌های سیدجمال برخورد بکنیم و شاید بزرگترین ضعف اکثریت مدعیان نقد و اصلاح اندیشه شریعتی از آغاز و زمان حیات خود شریعتی الی الان این بوده است که توسط رویکرد کلاسیک و آکادمیک و یا با رویکرد اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و کلامی حوزه‌های فقهی و یا با رویکرد اسلام انطباقی ساینس‌زده می‌خواستند خارج از پراتیک اجتماعی مشخص جامعه ایران، نظریه‌های شریعتی را نقد و اصلاح نمایند.

در خصوص نظریه‌پردازان «نو - شریعتی» سؤال ما این است که آیا نظریه‌ها و اندیشه‌های شریعتی در زمان خودش یک سنت فکری و یا یک پارادایم بوده است؟ که شما می‌خواهید در این زمان در چارچوب سنت فکری «نو - شریعتی» از آن یک پارادایم جدید بیافرینید و به نقد و اصلاح و جرح و تعدیل و چکش‌کاری و آشنایی آن بپردازید؟ و یا برعکس اندیشه‌ها شریعتی سنتز و مولود یک پراکسیس اجتماعی پیچیده او با جامعه ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ بوده است؟

در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که حداقل بخش اجتماعیات و اسلامیات اندیشه‌های شریعتی مولود و سنتز یک پراکسیس مشخص اجتماعی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است و دلیلی که برای این داوری خود داریم اینکه تمامی نظریه‌پردازان و نقادان اندیشه شریعتی، رویکرد شریعتی در دهه ۴۰ و ۵۰ در

جامعه ایران را به عنوان یک گفتمان مسلط اجتماعی - سیاسی جامعه ایران تعریف می‌کنند نه یک پارادایم و سنت فکری. اگر این را بپذیریم بدون تردید سوالی که در ادامه آن مطرح می‌شود اینکه چگونه اندیشه‌ها و نظریات می‌توانند خارج از پراتیک اجتماعی بدل به گفتمان تغییرساز سیاسی و اجتماعی در یک جامعه بشوند؟ برای مثال جهت توضیح بیشتر این موضوع می‌توانیم به راز و رمز اینکه چرا قرآن برعکس کتاب پیامبران ابراهیمی ماقبل پیامبر اسلام در عرصه پراتیک اجتماعی ۲۳ ساله فرایند مکی و مدنی (برعکس تورات موسی که به صورت دفعی و در لوح‌های آماده در طور سینا تحویل موسی گردید) به صورت تدریجی برای پیامبر اسلام حاصل شده است؟

در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که علت اینکه قرآن در بستر پراتیک اجتماعی مشخص زمان پیامبر اسلام برای او حاصل شده است این بوده است که قرآن در چارچوب گفتمان مسلط جهانی در قرن هفتم میلادی به دنبال تغییر اجتماعی بشریت بوده است، پر واضح است که با چنین رویکردی اگر قرآن در عرصه پراتیک مشخص اجتماعی ۲۳ ساله پیامبر اسلام تکوین پیدا نمی‌کرد اندیشه‌ها و آیات قرآن نمی‌توانستند به عنوان «گفتمان توحیدی» برای بشریت قرن هفتم میلادی مطرح گردد. در خصوص اندیشه‌های شریعتی هم باور ما بر این امر قرار دارد که اسلامیات و اجتماعیات شریعتی در عرصه پراتیک مشخص اجتماعی جامعه ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ برای او حاصل شده است و توسط برخورد تطبیقی شریعتی با پراتیک مشخص اجتماعی جامعه ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ بوده است که اندیشه و نظریات شریعتی توانستند بدل به گفتمان مسلط دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه بزرگ ایران بشوند و توانستند تمامی گفتمان‌های آن روز جامعه ایران را حتی گفتمان چریک‌گرائی مدرن را هم به چالش بکشد، بنابراین اگر داوری ما در این رابطه مورد تأیید واقع بشود، معتقدیم که نقد و اصلاح اندیشه‌های شریعتی در جامعه امروز ایران هم باید در بستر پراتیک مشخص اجتماعی امروز جامعه ایران صورت بگیرد.

البته طرح این موضوع از جانب ما در اینجا اصلاً و ابداً به معنای نفی صلاحیت نظریه پردازان بزرگوار سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان نبوده و نیست، بلکه تنها به عنوان یک پیشنهاد به آن بزرگواران عزیز و محبوب می باشد، چراکه اگر بپذیریم که پراتیک اجتماعی جامعه امروز ایران بهترین آزمایشگاه برای اندیشه ها و نظریات شریعتی جهت فهم و نقد و اصلاح آن می باشد، بدون تردید شریعتی دیگر به صورت یک صاحب نظر آکادمیک که صاحب اندیشه های مجرد علمی و یا غیر علمی می باشد، مطرح نیست بلکه برعکس شریعتی با این رویکرد یک مصلحی می شود در ردیف محمد اقبال لاهوری که در دهه ۴۰ و ۵۰ توسط حرکت نظری و عملی خود در ادامه راه سیدجمال و محمد اقبال در راستای تحول اجتماعی جامعه ایران حرکت کرده است.

بر این مطلب بیافزائیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اصلاً «گفتمان اجتماعی محصول پراتیک اجتماعی می باشد»، به عبارت دیگر یک مصلح یا یک انقلابی گفتمان اجتماعی و سیاسی جامعه سازانه خود را باید از دل پراتیک مشخص اجتماعی زمان و عصر و نسل و دوران خودش کشف کند، نه اینکه بنشیند در کنج کتابخانه ها و به خلق گفتمان اجتماعی به صورت ذهنی بپردازد. شاید بهتر باشد که مطلب را اینچنین مطرح کنیم که تا زمانیکه مصلح و انقلابی نتواند پیوند دیالکتیکی با پراتیک اجتماعی جامعه خودش پیدا کند و توسط کنشگری فعال در عرصه این پراتیک به کشف گفتمان زمان خود دست پیدا نماید، نمی تواند گفتمان مورد ادعای او در جامعه به عنوان گفتمان مسلط درآید، بنابراین اگر بر این باور باشیم که گفتمان اسلام تطبیقی استثمارستیز و استعمارستیز و استثمارستیز سلبی و گفتمان دموکراسی خواهانه سه مؤلفه های اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی شریعتی در دهه های ۴۰ و ۵۰ به عنوان گفتمان اجتماعی مسلط بر جامعه ایران بوده است، بدون شک دیگر نمی توانیم شریعتی را مجرد از پراتیک اجتماعی زمان خودش تعریف کنیم (آنچنانکه نمی توانیم محمد

اقبال لاهوری را از پراتیک اجتماعی و سیاسی استعمارستیز زمان خودش در وجه سلبی و پروژه بازسازی اسلام تطبیقی او در عرصه ایجابی جدا کنیم) و او را به صورت مجرد و به صورت یک نظریه پرداز کلاسیک و آکادمیک مورد مطالعه قرار دهیم.

به هر حال اگر با این رویکرد بخواهیم «شریعتی» و «نو - شریعتی» را تعریف بکنیم، یقیناً اصلی ترین رسالت «نو - شریعتی» ها در این زمان «بیرون آوردن شریعتی از لای کتاب و کتابخانه ها و مراکز آکادمیک و کشاندن شریعتی به عرصه پراتیک مشخص اجتماعی امروز جامعه ایران می باشد. همان کاری که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین دنبال کرده است و در ۴۰ سال گذشته حرکت خود پیوسته معتقد بوده ایم که شریعتی یک فرد نیست، بلکه یک مصلح است که از بعد از بازگشت از اروپا در ادامه راه علامه محمد اقبال لاهوری (در چارچوب پروژه بازسازی اسلام تطبیقی محمد اقبال در جامعه ایران) پراتیک اجتماعی - سیاسی جامعه ایران که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد و از بعد از قیام ۱۵ خرداد و از بعد از اعتلای جنبش چریکی در جامعه ایران این پراتیک اجتماعی - سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دچار رکود و انحراف شده بود، وارد فرایند اعتلای کرد و با طرح شعار «اسلام منهای روحانیت» که همان اسلام منهای فقاقت و اسلام غیر روایتی دگماتیست حوزه های فقهی می باشد و با طرح «دموکراسی سه مؤلفه ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و اجتماعی قدرت معرفتی گامی بزرگ در این رابطه برداشت»، بنابراین در چارچوب همان پراتیک مشخص اجتماعی بود که شریعتی هر کدام از کنفرانس هایش نه تنها دیگر یک سخنرانی مجرد نبود بلکه بالعکس حیات جدیدی بود که به پراتیک مشخص اجتماعی (راکد پسا کودتای ۲۸ مرداد و پسا قیام ۱۵ خرداد ۴۲) جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تزریق می کرد. از کنفرانس های «تشیع علوی و تشیع صفوی» گرفته تا کنفرانس های «از کجا آغاز

کنیم؟» یا «چه باید کرد؟» و «مذهب علیه مذهب» و غیره.

پر واضح است که شریعتی به عنوان یک مصلح یا اصلاح‌گر تحول‌خواهانه سیاسی و اجتماعی و معرفتی در عرصه پراتیک ده ساله خودش دچار اشتباهاتی هم شده است چراکه در عرصه پراتیک اجتماعی تنها املاء نانوشته غلط ندارد، بنابراین تائید حرکت شریعتی به عنوان یک مصلح تحول‌خواه سیاسی و اجتماعی عصر خودش به معنای این نیست که اندیشه‌های او را آیه قرآن فرض کنیم و با رویکرد ارتدوکسی نسبت به آنها بخواهیم شریعتی را قدسی نمائیم. باید عنایت داشته باشیم که زمانیکه شریعتی در عرصه پراتیک اجتماعی دوران خودش آوردیم، او دیگر یک فرد زمینی می‌شود و خطاپذیر است و در عرصه پراتیک مشخص اجتماعی حتی عصر خودش خطاهائی کرده است. سخن ما در اینجا این است که اگر شریعتی را در عرصه پراتیک اجتماعی دوران خودش تعریف بکنیم و اگر اندیشه‌های شریعتی به عنوان گفتمان مسلط دو دهه جامعه ایران بدانیم برای نقد و اصلاح اندیشه‌های او مجبوریم که در چارچوب همان پراتیک اجتماعی عصر خودش و در عرصه پراتیک مشخص اجتماعی امروز جامعه ایران مورد آسیب‌شناسی قرار دهیم.

۶ - اینکه در سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان گفته شده است که «کارزار اصلی پراتیک اجتماعی شریعتی، کارزار سنت و مدرنیته بوده است» باید در این رابطه بگوئیم که «کارزار پراتیک اجتماعی - سیاسی شریعتی به عنوان یک مصلح تحول‌خواه سیاسی - اجتماعی اصلاً یک کارزار تک مؤلفه‌ای (سنت و مدرنیته) نبوده است» بلکه برعکس «کارزار پراتیک اجتماعی شریعتی یک کارزار سه مؤلفه بوده است» (که مؤلفه کارزار سنت و مدرنیته تنها یک مؤلفه از سه کارزار شریعتی بوده است) سه کارزار پراتیک اجتماعی شریعتی عبارت بودند از:

الف - کارزار دموکراسی - اقتدارگرایی.

ب - کارزار کار - سرمایه.

ج - کارزار سنت و مدرنیته.

از خودویژگی‌های پراتیک سیاسی اجتماعی شریعتی همین بود که هم زمان در عرصه سه کارزار فوق، پراتیک مشخص اجتماعی خود را در جامعه بزرگ ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ به صورت سه مؤلفه‌ای ضد استثماری (نفی استثمار طبقه از طبقه و نفی استثمار ملت از ملت و نفی استثمار فرد از فرد) و دو مؤلفه‌ای ضد استبدادی (نفی استبداد سیاسی و نفی استبداد مذهبی) و دو مؤلفه‌ای ضد استثماری (نفی استعمار نو و نفی استعمار کهنه) با شعار نفی «زر و زور و تزویر» تعریف می‌کرد؛ و این از مشخصه‌های مهم رویکرد شریعتی می‌باشد هر چند که خود شریعتی این مبارزه در سه جبهه از محمد اقبال لاهوری آموخته بود.

یادمان باشد مهمترین نقد محمد اقبال و در ادامه آن نقد شریعتی به سیدجمال همان «مبارزه تک مؤلفه‌ای سیدجمال بود»، چرا که سیدجمال به دلیل اینکه مبارزه ضد استعماری را مطلق کرده بود، نمی‌توانست همزمان با مبارزه ضد استعماری خود مبارزه ضد استبدادی سیاسی و ضد استبدادی مذهبی و مبارزه ضد استثماری خود را در برابر حوزه‌های فقه‌ای شیعه و سنی به انجام برساند. در نتیجه از نظر محمد اقبال و شریعتی عامل اصلی شکست سیدجمال همین تک مؤلفه‌ای بودن مبارزه سیدجمال در عرصه کارزار ضد استعماری بود.

فراموش نکنیم از نظر محمد اقبال و شریعتی «خود مبارزه ضد استثماری در عصر سرمایه‌داری یک مبارزه ضد استعماری می‌باشد» چرا که در رویکرد آنها خود مبارزه ضد استثماری سه مؤلفه‌ای است که عبارتند از:

الف - نفی استثمار ملت از ملت.

ب - نفی استثمار طبقه از طبقه.

ج - نفی استثمار فرد از فرد.

لذا در این رابطه بوده است که در رویکرد محمد اقبال و شریعتی مبارزه تک مؤلفه‌ای ضد استعماری سیدجمال فقط مشمول مبارزه با استثمار ملت از ملت می‌شده و در عرصه مبارزه ضد استعماری سیدجمال مبارزه با استثمار طبقه از طبقه و استثمار فرد از فرد وجود نداشته است؛ و همین تاریکی در حرکت ضد استعماری سیدجمال باعث گردید تا سیدجمال نه تنها در مبارزه همه جانبه با استعمار شکست بخورد، بلکه مهمتر از آن این خلاء در مبارزه ضد استعماری سیدجمال باعث گردید تا سیدجمال در مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری هم شکست بخورد؛ و لذا نوک پیکان پروژه بازسازی اقبال در عرصه نظری و عملی همین بازسازی هرم وارونه شده مبارزه سیدجمال در دو عرصه نظری و عملی بود. هر چند که قبل از محمد اقبال محمد عبده پروسه «واسازی» و «به‌سازی» حرکت سیدجمال را از کانال روحانیت اهل تسنن آغاز کرده بود اما از آنجائیکه محمد عبده اگر چه در آسیب‌شناسی شکست مبارزه سیدجمال (که از همراهان استراتژیک سیدجمال بود) درست تشخیص داده بود و در عرصه مبارزه سلبی با استعمار، نظر محمد عبده درست بود ولی اشکال و اشتباه محمد عبده در این بود که نتوانست مانند محمد اقبال از فرایند «واسازی» و «به‌سازی» (رویکرد نظری و عملی سیدجمال، آن هم نه صرف بازسازی سلبی بلکه مهمتر از آن اینکه محمد اقبال توسط پروژه بازسازی خودش پس از عبور از پروژه «واسازی» و «به‌سازی» محمد عبده توسط کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام) وارد فرایند بازسازی ایجابی در عرصه نظری و عملی به صورت افقی و عمودی بشود.

قابل توجه است که محمد اقبال در چارچوب پروژه بازسازی نظری و عملی سیدجمال معتقد بود که نه تنها کل اسلام تاریخی باید توسط اجتهاد در اصول و فروع اسلام مورد بازسازی قرار گیرد و از نو بازسازی مجدد بشود بلکه او معتقد بود که به موازات آن باید در عرصه عملی هم مبارزه سیدجمال مورد بازسازی مجدد قرار گیرد و در راستای بازسازی عملی حرکت سیدجمال بود که محمد اقبال هم در عرصه مبارزه

ضد استعماری سیدجمال این بازسازی عملی به انجام رسانید و هم در رابطه با خلاء مبارزه ضد استعماری و ضد استثماری در حرکت سیدجمال پروژه بازسازی عملی خود را تعریف کرد.

مبارزه عملی محمد اقبال با امپریالیسم انگلیس در هندوستان که او بدون تردید یکی از سر سلسله جنبان این مبارزه تاریخی و رهائی‌بخش بود (هر چند که در پروژه جداسازی پاکستان و استقلال کشور پاکستان از هندوستان که ده سال بعد از وفات محمد اقبال انجام گرفت و تاریخ شوم و انحرافی کشور پاکستان در فرایند پسا استقلالش باعث گردید تا تمامی ایده‌های استراتژیک محمد اقبال در سایه برود و نقشه راه محمد اقبال نیمه راه سترون بشود) ولی فراموش نباید بکنیم که در عرصه استراتژی محمد اقبال کلاً با تمام رویکردهای تجزیه‌طلبانه و دولت - ملت کشورهای پیرامونی به صورت درازمدت مخالف بود و به صورت درازمدت معتقد بود که راه رهائی کشورهای پیرامونی پیوند آنها به صورت اتحادیه‌های دموکراتیک در برابر امپریالیسم جهانی می‌باشد.

موافقت محمد اقبال با شعار دولت - ملت ترک‌های جوان در ترکیه پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی در جنگ اول جهانی به خاطر مخالفت محمد اقبال با امپراطوری و امت‌سازی غیر دموکراتیک ترک‌های عثمانی بود که محمد اقبال در چارچوب رویکرد دموکراتیک خود کل نظام امپراطوری ترک‌های عثمانی را به چالش می‌کشید و بر این باور بود که تنها توسط حفظ حقوق دموکراتیک جوامع مسلمان امکان دستیابی دوباره پیوند دموکراتیک کشورهای پیرامونی جهت مقابله با جهان سرمایه‌داری و امپریالیسم جهان‌خوار حاکم می‌باشد، بنابراین به همین دلیل بود که محمد اقبال توانست هم در عرصه عملی و هم در عرصه نظری حرکت سیدجمال را مورد بازسازی همه جانبه (توسط اجتهاد عملی - نظری در اصول و فروع) قرار دهد؛ و لذا در ادامه حرکت محمد اقبال بود که شریعتی در اواخر دوران حضورش

در مغرب زمین با آشنائی نظری و عملی حرکت محمد اقبال به پراتیک سیاسی - اجتماعی - نظری - عملی محمد اقبال در چارچوب پروژه بازسازی اعتقاد پیدا کرد و توسط همین اعتقاد و ایمان شریعتی (در اواخر دوران حضورش در مغرب زمین) به حرکت محمد اقبال بود که شریعتی با همه گذشته خود وداع کرد و فصلی نو در عرصه حرکت و حیات سیاسی و اجتماعی خود آغاز کرد. بدون تردید تمامی کسانی که نتوانند این جدائی شریعتی با گذشته‌اش (در اواخر دوران حیات سیاسی‌اش در مغرب زمین توسط پیوند او با پراتیک اجتماعی - سیاسی محمد اقبال) فهم نمایند، هیچ چیز از جوهر مبارزه و پراتیک اجتماعی شریعتی فهم نکرده‌اند و اصلاً صلاحیت «به‌سازی» و «واسازی» و «بازسازی» و «نقد و اصلاح اندیشه‌های شریعتی در این زمان و در هیچ زمانی نخواهند داشت.»

به هر حال جوهر و مضمون تمامی داوری‌های ما در باب شریعتی بر این قضاوت استوار می‌باشد که «شریعتی از بعد از پیوند با پراتیک نظری و عملی بازسازی سیاسی اجتماعی محمد اقبال بود که شریعتی شد». بدون تردید شریعتی قبل از پیوند با پراتیک نظری و عملی بازسازی اجتماعی - سیاسی محمد اقبال یک شریعتی سرگردان در عرصه‌های نظری و عملی و در عرصه‌های استراتژی و سیاسی بود، گاهی به دنبال استراتژی ارتش آزادی‌بخش (با تاسی از استراتژی جنگ آزادی‌بخش الجزایر مثل مجاهدین خلق امروز ایران بود) و گاهی با دنباله‌روی از جبهه مقاومت ملی و نهضت آزادی به دنبال حرکت‌های رفرمیستی در جامعه ایران بود و گاهی به صورت فردی مرید یکطرفه مولوی می‌شد و گاهی در چارچوب اگزیستانسیالیست صادق هدایت حتی تصمیم به خودکشی می‌گرفت. من حیث المجموع شریعتی که امروز ما و جامعه ایران او را می‌شناسد از دوران اواخر حضورش در مغرب زمین پس از آشنائی و پیوندش با پراتیک عملی و نظری بازسازی اجتماعی سیاسی محمد اقبال متولد شده است.

شاید بهتر باشد که قضاوت نهائی خودمان را در باب شریعتی اینچنین تعریف کنیم و اینچنین بیان کنیم که «شریعتی بدون تردید و بدون شک شاگرد بلافضل محمد اقبال لاهوری است». لذا نتیجه‌ای که از این داوری و قضاوت خود می‌خواهیم بگیریم این است که بدون شناخت محمد اقبال و شناخت پراتیک عملی و نظری بازسازی سیاسی - اجتماعی محمد اقبال هرگز و هرگز نخواهیم توانست به حداقل آشنائی در باب جوهر و مضمون حرکت شریعتی راه پیدا کنیم؛ و طبیعتاً هر گونه داوری نقادانه یا اصلاح‌گرایانه در باب اندیشه‌های شریعتی جدای پراتیک عملی و نظری بازسازی سیاسی و اجتماعی محمد اقبال کاری ابر و عقیم و سترون و ذهن‌گرایانه و آکادمیک خواهد بود که هیچگونه فونکسیون مثبتی نه برای شریعتی و نه برای جامعه امروز ایران نخواهد داشت.

لذا در این رابطه می‌باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته حرکت خود در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین پیوسته در راستای برخورد اصلاح‌گرایانه تطبیقی با اندیشه‌های شریعتی معتقد بوده است و معتقد نیز هست که هر گونه برخورد اصلاح‌گرایانه نظری و عملی با اندیشه‌های شریعتی باید فقط و فقط در عرصه پراتیک نظری و عملی بازسازی اجتماعی - سیاسی محمد اقبال صورت بگیرد.

همچنین در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین با هر گونه اصلاح نظری و عملی شریعتی خارج از پراتیک مشخص اجتماعی جامعه ایران و پراتیک نظری و عملی بازسازی سیاسی - اجتماعی محمد اقبال مخالف بوده است. پر پیداست که این مخالفت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین در ۴۰ سال گذشته حیات سیاسی - اجتماعی خود به معنای این نیست که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اندیشه‌های شریعتی را غیر قابل نقد

بداند و با رویکرد ارتدوکسی و دگماتیستی به آن نگاه کند، بلکه برعکس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته چه در فرایند آرمان مستضعفین و چه در فرایند نشر مستضعفین حتی بر «ابر روایت‌های تئوریک شریعتی، مثل «شهادت» و «انتظار مکتب اعتراض» و «امت و امامت» و غیره نقد جدی داشته است و تمامی اینگونه ابر روایت‌های شریعتی انطباقی و خارج از چارچوب پراتیک نظری و عملی بازسازی سیاسی - اجتماعی و تاریخی محمد اقبال می دانیم»، ولی با همه این مورد، پیوسته بر این باور بوده‌ایم و هستیم که تنها باید شریعتی را در عرصه پراتیک اجتماعی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و پراتیک نظری و عملی بازسازی سیاسی و اجتماعی و تاریخی محمد اقبال آسیب‌شناسی و اندیشه‌های او مورد چکش کاری و نقد و اصلاح و بازسازی و واسازی و به‌سازی قرار گیرد.

بزرگ‌ترین اشتباه نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» در دانشگاه اصفهان این بوده است که آنها می‌خواستند با جدا کردن شریعتی از پراتیک اجتماعی جامعه ایران در دهه ۴۰ و ۵۰ جدا کردن اندیشه‌های شریعتی از چارچوب گفتمان مسلط این اندیشه‌ها در دهه ۴۰ و ۵۰ و خارج از پراتیک نظری و عملی بازسازی سیاسی اجتماعی تاریخی محمد اقبال به صورت مکانیکی اندیشه شریعتی را مورد بازسازی قرار دهند و همین رویکرد مکانیکی آنها با شریعتی باعث گردیده است که این نظریه‌پردازان در نشست سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان (در ایام ۱۶ آذر یا روز دانشجوی سال ۹۷):

اولاً مبارزه نظری و عملی شریعتی را تنها در چارچوب صرف کارزار «سنت و مدرنیته» تحلیل نمایند.

ثانیاً به علت مطلق کردن کارزار «سنت و مدرنیته» شریعتی، دو کارزار عمده «دموکراسی و اقتدارگرایی» و «کار و سرمایه» شریعتی را به حاشیه یا فراموشی

بسپارند.

ثالثاً توسط مطلق کردن کارزار «سنت و مدرنیته» شریعتی و نادیده گرفتن کارزار «دموکراسی و اقتدارگرایی» و «کار - سرمایه» او حرکت شریعتی را در چارچوب شعار فردی «عرفان - آزادی - برابری» خلاصه نمایند و توسط مطلق کردن شعار فردی و دفاعی «عرفان - آزادی - برابری» او (که یک شعار دفاعی و موضعی شریعتی در برابر کودتای نظری و عملی درون سازمان مجاهدین خلق توسط باند تقی شهرام - بهرام آرام بوده است)، «شریعتی جامعه‌ساز را بدل به یک شریعتی اتو کشیده نظری - ذهنی عارف و صوفی فردساز بکنند.»

رابعاً توسط مطلق کردن و محدود و محصور کردن حرکت شریعتی در چارچوب مبارزه سه مؤلفه‌ای ضد استثماری با اسلام تقلیدی سنتی و اسلام نهادی روحانیت و اسلام دولتی صفویه، مبارزه ضد استثماری سلبی و ایجابی سه مؤلفه‌ای شریعتی (نفی استثمار ملت از ملت و نفی استثمار طبقه از طبقه و نفی استثمار فرد از فرد) توسط پروژه ایجابی دموکراسی خواهانه سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی و دموکراسی اقتصادی یا اجتماعی قدرت اقتصادی و دموکراسی معرفتی یا اجتماعی کردن معرفت و آگاهی) و مبارزه ضد استبدادی دو مؤلفه‌ای شریعتی (ضد استبداد سیاسی و ضد استبداد مذهبی) را به محاق و کاشیه بکشانند.

یادمان باشد که شریعتی در راستای مبارزه سه مؤلفه‌ای ضد استثماری و مبارزه دو مؤلفه‌ای ضد استبدادی خود بوده است که به مبارزه دو مؤلفه‌ای با استعمار نو و کهنه روی آورده است نه برعکس.

یادمان باشد که شریعتی چه در «درس‌های تاریخ ادیان» و چه در درس‌های «اسلام‌شناسی ارشاد» و چه در کنفرانس «حسین وارث آدم» و چه در کنفرانس‌های «میعاد با ابراهیم» ظهور و تکوین تاریخی استعمار در حیات بشر مولود و سنتز

ظهور استثمار و استبداد در تاریخ بشر می‌داند نه برعکس. آنچنانکه به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که شریعتی در هیچ جای از اقیانوس اندیشه‌های خودش حتی برای یکبار هم به صورت مستقل از (استثمار و استثمارگران و استبداد و استبدادگران) برای استثمار و استثمارگران در شکل نو و کهنه آن اصالت تاریخی قائل نشده است؛ و لذا هر جا که شریعتی استثمار در شکل نو و کهنه آن به چالش تاریخی و اجتماعی و سیاسی و مذهبی و فرهنگی کشیده است، پدیده استثمار نو و کهنه برای شریعتی یک طفیلی جهت توجیه مذهبی فرهنگی جایگاه استثمارگران و استبدادگران بوده است و این حقیقتی که نظریه‌پردازان نشست سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان در ایام ۱۶ آذر ۹۷ به آن عنایت نداشته‌اند.

خامسا نظریه‌پردازان نشست سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان در ایام ۱۶ آذر ۹۷ متاسفانه به این امر واقف نبوده‌اند که رمز موفقیت شریعتی در عرصه مسلط کردن گفتمان خودش در دهه ۴۰ و ۵۰ بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «قلم و بیان شریعتی بوده است» و بدون تردید اگر شریعتی از این دو موهبت بزرگ برخوردار نمی‌بود هرگز و هرگز شریعتی نمی‌توانست گفتمان اسلام ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استعماری و دموکراسی خواهانه سه مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی (مبارزه با زر و زور و تزویر و یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و اجتماعی کردن معرفتی) خودش را برای دو دهه ۴۰ و ۵۰ به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآورد.

یادمان باشد که شریعتی از آغاز تا انتها یک فرد بود.

یادمان باشد که تمامی جنبش روشنگری ارشاد شریعتی از یک فرد شروع می‌شود و به یک فرد هم تمام می‌شود و آن غیر از خود شریعتی کسی نبود و البته این موضوع اگرچه کلید رمز شکست حرکت جنبش روشنگری شریعتی (از بعد از خاموش کردن چراغ‌های حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی) بوده است،

ولی از یکطرف می‌تواند برای امروز ما حامل پیام مثبتی نیز باشد و آن اینکه بیان و قلم شریعتی بزرگترین اهرم قدرت موفقیت او در مسلط کردن گفتمان ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استحماری خودش بوده است. آن هم در عصری که گفتمان چریک‌گرایی مدرن توانسته بود حاکمیت نظری و عملی خودش بر فرهنگ و ادبیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران تحمیل نماید. آن هم در عصری که اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی حوزه‌های فقهاتی شیعه از بعد از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ توانسته بود به عنوان یک گفتمان آلترناتیو در جامعه ایران قد علم کند، همان گفتمان آلترناتیو ارتجاعی اسلام دگماتیست فقهاتی یا اسلام دگماتیست روایتی یا اسلام دگماتیست ولایتی که بالاخره و بالاخره و بالاخره در خلاء گفتمان‌های دموکراتیک در سال ۵۷ توانست توسط موج‌سواری بر کشتی جنبش ضد استبدادی گروه‌های مختلفی اجتماعی جامعه ایران سوار بشود و با غضب انقلاب شکوهمند ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، آن گفتمان ارتجاعی اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی خودشان را به صورت نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بر مردم نگون‌بخت ایران تحمیل کنند. همان فاجعه‌ای که ۴۰ سال است که مردم نگون‌بخت ایران در حال پرداخت هزینه استخوان‌سوز آن می‌باشند.

باری در این رابطه آنچه از قلم و بیان نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان در ایام ۱۶ آذر ۹۷ مشهود است اینکه، متأسفانه این نظریه‌پردازان از دو موهبت «قلم و بیان» شریعتی محروم می‌باشند، چراکه کلام و قلم نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» آنچنان غیر سلیس و خام و ناپخته می‌باشد که اصلاً و ابداً بوی ادبیات شریعتی از گل‌های آنها به مشام ما نمی‌رسد.

سادساً نکته مهمی که در رویکرد نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» (دانشگاه اصفهان در ایام روز دانشجوی سال ۹۷) خلاء آن به شدت مشهود می‌باشد اینکه، چنین به نظر می‌رسد که این نظریه‌پردازان نمی‌دانند که بزرگترین کشف تاریخی و

مکتبی شریعتی «کشف مستضعفین به عنوان نیروی محرک تاریخ و جامعه بشر در هر عصر و دورانی می‌باشد» و بدون تردید این ابر کشف بزرگ شریعتی بود که باعث گردید تا رویکرد و گفتمان شریعتی برای همیشه و آینده به صورت یک جنبش بالنده درآید، چراکه آنچنانکه خود او در بحث پرسش و پاسخ کنفرانس‌های «انسان و اسلام» دانشکده نفت آبادان می‌گوید، وظیفه اصلی روشنفکران در هر عصری و هر نسلی و دورانی «کشف مصداق مستضعفین به عنوان نیروی بالنده و جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز در جامعه مشخص خود می‌باشد».

یقیناً توسط این رویکرد بود که علاوه بر اینکه شریعتی توانست ترم مستضعفین قرآن را (از صورت فقرا و بیچارگان خارج از چرخه تاریخ و اجتماعی) به عنوان نیروی بالنده همیشه تاریخ مطرح کند و توسط نیروی عامل مستضعفین در هر زمانی و در هر عصر و نسلی اسلام تغییرساز اجتماعی جایگزین اسلام قدرت‌طلب فقهاتی و روایتی و ولایتی حوزه‌های فقهاتی بکند، از همه مهمتر اینکه شریعتی با کشف مستضعفین به عنوان نیروی عامل تاریخ و جوامع بشر برای همیشه توانست «دیالکتیک تغییر تاریخ و جامعه بشر را امری همیشگی و جاودانه بکند».

همین جوهری که نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان در سال ۹۷ به آن عنایت نداشتند که «پایه دینامیسم اندیشه‌های شریعتی، مستضعفین به عنوان نیروی بالنده و عامل تغییرساز جامعه و تاریخ می‌باشند» لذا به همین دلیل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین پیوسته در چارچوب نظریه‌های شریعتی بر این باور بوده‌ایم که هر گونه استمرار اجتماعی و تاریخی حرکت شریعتی تنها در چارچوب حضور دیالکتیکی این اندیشه‌ها در جنبش‌های جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه مستضعفین به صورت مشخص می‌باشد.

بنابراین طرح موضوعاتی مثل اینکه «تفاوت شرایط امروز جامعه ایران با زمان

شریعتی»، «تغییر عصر امپریالیسم» یا «تغییر روش انقلابی به روش پارلماناریستی» یا «تغییر سوژه انقلابی به سوژه مدنی» یا «تغییر تضادهای تراکمی به تضادهای تقاطعی» و غیره که توسط نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» دانشگاه اصفهان در سال ۹۷ مطرح شده است، تنها فونکسیون‌هایی که می‌تواند در حرکت امروز شریعتی در جامعه ایران بیافریند «لیبرالیزه کردن رویکرد دموکراتیک سه مؤلفه‌ای شریعتی می‌باشد»، همان مسیر انحرافی و فرصت‌طلبانه‌ای که دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی در دهه ۷۰ دنبال می‌کردند و البته شکست خوردند.

دعوت ما در این رابطه از نظریه‌پردازان سمپوزیوم «نو - شریعتی» «فاصله گرفتن از لیبرالیزه کردن اندیشه‌های شریعتی و روی آوردن به رویکرد جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودمدیریتی و خودرهبری دینامیک تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه مبارزه افقی آزادی‌خواهانه و عمودی برابری‌طلبانه می‌باشد.»

«جنبش روشنگری ارشاد شریعتی»

اکنون در چرخه

«بحران استراتژی» و

«بحران تئوری برنامه سیاسی»

و «بحران هدایت‌گری عملی»

قرار دارد

اگر حرکت شریعتی در فاز پنج ساله ۴۷ تا ۵۱ «فرایند روشنگری» پروسس حرکت او از آغاز تا انتهای حیات سیاسی‌اش تعریف بکنیم، در تعریف عنوان «روشنگری» این فرایند باید عنایت داشته باشیم که خود دوره‌بندی پنج ساله این فرایند (۴۷-۵۱) از خود شریعتی وام گرفته‌ایم، چراکه او در اولین نامه‌اش (در خرداد ۵۶ پس از هجرت از وطن) که به احسان می‌نویسد (و احتمالاً آخرین نامه سیاسی اجتماعی او هم بوده است) حیات سیاسی خودش را به دوره‌های پنج ساله تقسیم می‌نماید (و از جمله سال‌های ۴۷ تا ۵۱ به عنوان یکی از این دوره‌های پنج ساله یاد می‌کند) و در این نامه برای اولین بار اعلام می‌کند که در تمامی فرایندهای پنج ساله حرکتش (که طبق گفته او شش فرایند بوده است) شکست خورده است. به عبارت دیگر با اینکه ۳ ماه قبل از شروع جنبش ضد استبدادی مردم ایران این نامه را به احسان نوشته است، او از شکست فرایندهای شش گانه حیات سیاسی‌اش سخن می‌گوید؛ و البته در آن نامه، هجرت از وطن و مرحله دوم ورود به اروپا، سرآغاز یک دوره ۵ ساله دیگر در حرکتش تعریف می‌نماید و می‌گوید:

«اکنون ۵ سال دیگری را به امید خدا آغاز می‌کنم تا چه بخواهد و چه بشود.

شکر خدا که این همه شکست‌های منظم و متناوب را خورده‌ام و ککم نگزیده است. عجب پوست کلفتی دارم. روانشناسان می‌گویند هر نسلی بیش از یک شکست را تحمل نمی‌تواند کرد و من خود را برای ششمین یا هفتمین شکست دارم آماده می‌کنم. شکست یا پیروزی چه فرقی می‌کند. برای سیاستمداران و ورزشکاران و کسبه است که این دو کلمه متضادند برای ما آنچه مهم است انجام وظیفه انسانی و تعقیب راه خدایی است. اگر پیروز شویم دعایمان اینکه از ستم و حق‌کشی و غرور در امان مانیم و اگر شکست خوردیم از تبهکاری و ذلت مصون باشیم و شهادت ارزانی‌مان باد. زندگی را چون سوسمار در سوراخ خود خزیدن و مشغول سعادت خانوادگی بودن بد است تلاش در جستجوی حقیقت و کسب آزادی و فلاح انسان. نفس زندگی و عین سعادت است. آدم در راهی که در پیش می‌گیرد باید همچون کرگدن تنها سفر کند» (طرحی از یک زندگی - ص ۲۲۸).

یادمان باشد که سال ۱۳۴۷ سال آغاز کنفرانس‌های شریعتی در حسینیه ارشاد می‌باشد و از سال ۴۷ بود که به قول شریعتی زبان او باز می‌شود و تا سال ۵۱ حسینیه ارشاد آنچنانکه در نامه‌اش به همایون (در دوران فترت بین بسته شده حسینیه ارشاد در تاریخ ۱۳۵۱/۰۸/۱۹ تا فروردین ماه ۵۲ که شریعتی خودش را به ساواک شاه معرفی می‌نماید و دوران ۱۸ ماهه زندان انفرادی او در کمیته مشترک ساواک شروع می‌شود) می‌نویسد: «برای او بدل به یک حزب می‌شود که با بسته شدن ارشاد به دست ساواک شاه حتی در دور افتاده‌ترین روستاهای ایران هم یک حسینیه ارشاد باز می‌شود.»

باری، عنایت داشته باشیم که «در فرایند ۴۷ - ۵۱ است که شریعتی استراتژی مبارزه خودش را با حسینیه ارشاد تعریف و تبیین می‌نماید». بنابراین بدین ترتیب است که او با بسته شدن حسینیه ارشاد در تاریخ ۵۱/۰۸/۱۹ در نامه‌ای که از مخفیگاه شش ماهه خودش برای پوران، همسرش می‌نویسد، بسته شدن حسینیه ارشاد، پایان پراتیک اجتماعی خودش تعریف می‌نماید.

«پوران عزیزم، بالاخره شد آنچه می‌بایست می‌شد. فکر نمی‌کردم به این دیری و به این خوبی. خدا را می‌بینم و حس می‌کنم. دست‌هایش را روی شانه‌ام لمس می‌کنم که به نشانه حمایت و لطف گذاشته است. خوشبختانه همه چیز و همه کس روشن شدند. هم روشنفکر. هم بازاری. هم دوست و هم روحانیت. یک نقطه سؤال و یک نقطه ابهام باقی نماند. کار من تمام شد. دیگر وجدانم نگرانم نمی‌کند که بنشینم و بنویسم و زندگی کنم و به زن و بچه‌هایم برسیم» (طرحی از یک زندگی - ص ۱۷۲).

آنچه از بیان فوق شریعتی قابل فهم است اینکه:

اولاً شریعتی فرایند حرکت حسینییه ارشادی خودش در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ «تمام پراتیک اجتماعی» خودش تعریف می‌نماید.

ثانیاً در تقریر فوق شریعتی بسته شدن حسینییه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی «پایان پراتیک اجتماعی» خودش تعریف می‌نماید.

ثالثاً شریعتی در بیان فوق «استراتژی مبارزه خودش را در چارچوب حرکتش در حسینییه ارشاد تعریف می‌نماید نه بالعکس» به عبارت دیگر در بیان فوق شریعتی «استراتژی خودش در چارچوب حسینییه ارشاد تعریف می‌نماید، نه حسینییه ارشاد در چارچوب استراتژی مبارزه خودش.»

رابعاً در بیان فوق شریعتی «جوهر و مضمون پراتیک اجتماعی خودش در حسینییه ارشاد را روشنگری با مفهوم کلاسیک آن تعریف می‌نماید.»

باری، در چارچوب آناتومی و کالبد شکافی «فرایند روشنگری پنج ساله» (۴۷ - ۵۱) شریعتی است که می‌توانیم به «بازشناسی مانیفست پروژه بازسازی نظری و عملی» (و به موازات آن آسیب‌شناسی حرکت نظری و عملی) شریعتی دست پیدا کنیم. مبانی مانیفست منظومه عملی و نظری شریعتی در بستر این بازشناسی و

آسیب‌شناسی عبارتند از:

۱ - موتور استراتژی شریعتی بر دو پایه: «آگاهی» و استحاله این آگاهی به «خودآگاهی» استوار می‌باشد، پر پیداست که «آگاهی» در دیسکورس شریعتی صورت «مجرد و انتزاعی و ذهنی ارسطویی ندارد» بلکه برعکس، آگاهی در منظومه نظری و عملی شریعتی «صورت انضمامی و کنکرت و مشخص دارد» و به همین جهت است که شریعتی آگاهی را به اقسام مختلف: آگاهی طبقاتی، آگاهی اجتماعی، آگاهی سیاسی، آگاهی فرهنگی و غیره تقسیم می‌نماید.

پر واضح است که «خودآگاهی سنتز این آگاهی‌های مشخص، خودآگاهی‌های گوناگونی نیز می‌باشند، مثل خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی سیاسی و غیره»، آنچه در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد اینکه از نظر شریعتی «حرکت و جنبش مولود و سنتز خودآگاهی می‌باشد نه آگاهی‌های صرف موجود در محیط» بنابراین تا زمانیکه «آگاهی‌های موجود در محیط با انتقال در احساس گروه‌های مختلف اجتماعی بدل به خودآگاهی نشوند، آگاهی‌ها هر چند هم که گسترده و فراگیر باشند تا زمانیکه این آگاهی‌ها بدل به خودآگاهی نشوند، حرکتی ایجاد نمی‌کنند.»

در این رابطه است که از نظر شریعتی رسالت پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه انتقال آگاهی‌های مختلف طبقاتی و اجتماعی و سیاسی در بستر پراتیک افقی اجتماعی به وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو طبقه متوسط شهری و طبقه رنج و کار و زحمت شهر و روستا می‌باشد. پر واضح است که در دیسکورس شریعتی تمامی این رسالت پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید در بستر پراتیک اجتماعی افقی که همان «جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین» در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد صورت بگیرد؛ و این به

معنای آن است که آگاهی‌های انتقالی (توسط پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) به احساس جامعه‌سازانه این جنبش‌های خودبنیاد باید (به جای آگاهی‌های موازی و عرضی) آگاهی‌های طولی باشند که البته فونکسیون آگاهی‌های طولی، «دموکراتیک کردن یا تعمیق همان آگاهی‌های خودسامان‌گر و خودسازمان‌گر (این جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت، شهر و روستا) می‌باشند.

«رسالت روشنفکر زعامت و حکومت و رهبری سیاسی و اجرائی و انقلابی مردم نیست این کاری است که در انحصار خود مردم است تا او خودبه میدان نیامده است دیگری نمی‌تواند وکالتا کار او را تقبل کند کسانی که می‌گویند و با اعجاب و انکار می‌گویند همه‌اش همین؟ کسانی‌اند که نمی‌دانند «همین» یعنی چه؟ آری همین و همین کافی است» (م.آ. - ج ۴ - صفحه ۲۵۷).

آنچه از گفته فوق شریعتی قابل فهم است اینکه:

الف - کار پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی با بالائی‌های قدرت نیست.

ب - کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی کار جنبش‌های خودبنیاد و خودسامان‌گر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستاهای ایران می‌باشد.

ج - تقدم تکوین و اعتلای جنبش‌های خودبنیاد و خودسامانده و خودسازمانده می‌توانند بستر ساز حرکت پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشند.

بنابراین برای اینکه جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «خود را

جایگزین جنبش های خودبنیاد تکوین یافته از پائین نکنند» و معتقد به استراتژی «تقدم حرکت موتور کوچک بر موتور بزرگ» و همچنین معتقد به «جایگزینی حرکت موتور کوچک به جای موتور بزرگ نشوند» باید حرکت جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، مؤخر بر تکوین حرکت جنبش های خودبنیاد صنفی و مدنی و سیاسی و طبقاتی باشد؛ و «رسالتش باید اعتلای جنبش های خودبنیاد در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه باشد.»

برای مثال رسالت جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایط فعلی امروز جامعه بزرگ ایران، در چارچوب اعتلای جنبش های موجود مطالباتی صنفی و مدنی و طبقاتی و سیاسی معنی پیدا می کند، چراکه جنبش های خودبنیاد مطالباتی در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران، آنچنان در حال اعتلا می باشند که دستگاه های چند لایه ای سرکوب گر حزب پادگانی خامنه ای (از تابستان سال ۹۶ که این جنبش های خودبنیاد مطالباتی توسط جنبش مستقل مالباختگان و جنبش مستقل کامیونداران و در ادامه آن جنبش معلمان و جنبش کارگران و جنبش بازنشستگان و غیره روندی رو به اعتلا پیدا کرده اند، الی الان) نتوانسته اند، این جنبش های مستقل خودبنیاد را سرکوب نمایند، بنابراین رسالت جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ جامعه ایران تنها بسترسازی نظری و عملی جهت اعتلای این جنبش های خودبنیاد تکوین یافته از پائین می باشد.

د - شریعتی در ادامه گفتار خود رسالت جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تنها در همین دایره تعریف می نماید؛ و با نقد رویکرد کسانی که معتقدند این رسالت جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کم است می گوید این رویکرد چنین ناقدانی به رسالت پیشگامان مولود عدم شناخت به عظمت و بزرگی و حجم کار این رسالت جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می باشد.

«رسالت اساسی روشنفکر خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی دادن به مردم و طبقه محروم و استثمار شده است» (م. آ - ج ۴ - ص ۳۴۲).

آنچه از این گفته شریعتی قابل فهم است اینکه:

اولاً وظیفه محوری جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه (طبقه متوسط شهری) و برابری طلبانه (طبقه کار و زحمت شهر و روستای ایران) «ایجاد خودآگاهی اجتماعی و طبقاتی و سیاسی» در گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

ثانیاً در این گفته شریعتی خودآگاهی سنتز حاصل رسالت پیشگامان به سه دسته اجتماعی و سیاسی و طبقاتی تقسیم می‌کند.

ثالثاً در این گفته شریعتی بر طبقه استثمار شده که همان طبقه کار و زحمت شهر و روستا (همان جبهه برابری طلبانه شهر و روستا) می‌باشد، تکیه محوری می‌کند.

«روشنفکر در یک کلمه کسی است که نسبت به موضع انسانی خودش در زمان و مکان تاریخی و اجتماعی‌ای که در آن است خودآگاهی دارد و این خودآگاهی جبراً و ضرورتاً به او احساس مسئولیت بخشیده است. روشنفکر خودآگاه مسئول است که اگر تحصیل کرده هم باشد مؤثرتر است و اگر نباشد کم اثرتر. روشنفکر به معنای اصطلاحی آن، از فیلسوف و دانشمند و سیاستمدار و فقیه و... جدا است. در یک کلمه انسانی است که «جای- گاه» خویش را احساس می‌کند. یعنی نسبت به وضع خویش در جهان و جامعه و تاریخ آگاهی دارد و طبیعی است که در هر یک از این رابطه‌ها، به نوعی خود را متعهد و مسئول احساس می‌نماید. روشنفکری یک نوع پیامبری پس از خاتمیت است. روشنفکرانند که راه انبیاء را در تاریخ ادامه می‌دهند. روشنفکر انسان آگاهی است که بر قوم خویش مبعوث است تا مردم را به سوی آگاهی و آزادی و کمال انسانی هدایت کند و در نجات از جهل و شرک و ظلم آنان را یاری دهد. روشنفکر عبارت است از

یک انسان آگاه نسبت به ناهنجاری‌ها و تضاد اجتماعی. آگاه به علل درست این تضاد و ناهنجاری‌ها. آگاه نسبت به نیاز این قرن و این نسل و مسئول در ارائه راه نجات جامعه از این وضع ناهنجار محکوم و تعیین راه حل و ایده‌ال‌های مشترک برای جامعه و بخشیدن یک عشق و ایمان مشترک جوشان به مردم تا در متن سرد و منجمد اجتماع منحط سنتی‌اش، حرکت ایجاد کند. روشنفکر رسالتش رهبری کردن سیاسی جامعه نیست. رسالت روشنفکر خودآگاهی دادن به متن جامعه است. فقط و فقط همین و دیگر هیچ. اگر روشنفکر بتواند به متن جامعه خودآگاهی بدهد، از متن جامعه قهرمانانی بر خواهند خواست که لیاقت رهبری کردن خود روشنفکر را هم دارند و تا وقتی که از متن مردم قهرمان نمی‌زاید. روشنفکر رسالت دارد. روشنفکر کارش این است که این تضادهایی را که در متن جامعه وجود دارد، این ناهماهنگی‌ها و ناهنجاری‌هایی که در متن جامعه وجود دارد و در متن واقعیت وجود دارد از متن واقعیت بردارد و توی احساس و آگاهی جامعه وارد کند. روشنفکر رسالتش این است که تضادهای موجود در متن جامعه را از واقعیت وارد ذهنیت کند. تضادها تا در درون عینیت وجود دارد هرگز عامل حرکت نیست. بنابراین نفس تضاد عامل حرکت نیست. اگر تضاد وارد ذهنیت انسان‌ها شد و به آگاهی رسید آن وقت عامل حرکت است. این است که فقر عامل حرکت نیست. احساس فقر عامل حرکت است» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۵۵ و ۴۷۵ و ۳۶۷ و ۴۹۹ و ۵۰۳).

آنچه از عبارات فوق شریعتی قابل فهم است اینکه:

الف - از نظر شریعتی در عبارات فوق اولین خودویژگی پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران این است که خود این پیشگامان قبل از شروع حرکت خودآگاهی بخش افقی، به جنبش‌های مطالباتی (در حال اعتلای جامعه بزرگ ایران در سه جبهه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی) باید در عرصه عمودی به خودآگاهی پیشگامی رسیده باشند. آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه در رویکرد شریعتی

«خودآگاهی پیشگامی» با «خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی» جنبش‌های مختلف گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ برابری طلبانه (طبقه کار و زحمت) و آزادی خواهانه (طبقه متوسط شهری) متفاوت می‌باشند، چراکه شریعتی در عبارات فوق، «خودآگاهی پیشگامی سنتز آگاهی پیشگام نسبت به موضع انسانی خودش در زمان و مکان و تاریخی و اجتماعی جامعه‌ای و جهانی (که پیشگام در آن قرار دارد) تعریف می‌نماید» در صورتی که (خود شریعتی در عبارات فوق) خودآگاهی گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مولود و سنتز انتقال تضادهای طبقاتی و سیاسی و اجتماعی موجود در محیط به احساس خود این گروه‌ها تعریف می‌نماید.

ب - شریعتی در عبارات فوق مشخصه تکوین پیشگامی همان «خودآگاهی انسانی و اجتماعی و تاریخی می‌داند نه سواد آکادمیک و تحصیلات دانشگاهی». البته داوری شریعتی در این رابطه بر این امر قرار دارد که تحصیلات کلاسیک و آکادمیک نه به عنوان اصل، اما به صورت حاشیه می‌تواند برای پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مفید باشد؛ و البته در این رابطه است که شریعتی در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» پیشگامی را در قالب ستارخان‌ها و باقرخان‌هایی تعریف می‌نماید، نه در سیمای علامه‌های دانشگاهی زمان خودش.

ج - شریعتی در عبارات فوق بین پیشگامان با فیلسوفان و دانشمندان و فقیهان حوزه‌های فقه‌ای دیوار چین ایجاد می‌کند و می‌گوید: «پیشگام یک انسانی است که جای - گاه خویش را احساس کرده باشد». جداسازی کلمه جایگاه به «جای - گاه» در عبارات فوق توسط شریعتی برای آن است که او می‌خواهد در تعریف پیشگام بگوید پیشگام انسانی است که «آگاهی» به «جای خود» پیدا کرده باشد. «جای» در تعریف فوق شریعتی همان «جهان، جامعه و تاریخ» ایی است که به صورت مشخص و کنکرت پیشگام در آن قرار دارد.

د - شریعتی در عبارات فوق در چارچوب رویکرد «عقل‌گرایی» محمد اقبال (به پیشگامی در دوران ختم نبوت پیامبر اسلام که در این رابطه محمد اقبال معتقد است که با تکیه بر عقل برهانی استقرائی مولود و سنتز قرآن و پیامبر اسلام از قرن هفتم میلادی، پیشگامان می‌توانند رسالت انبیاء را در دوران ختم نبوت بر دوش بکشند) رسالت پیشگامی را یک نوع پیامبری در دوران خاتمیت نبوت می‌داند و معتقد است که این پیشگامان هستند که راه انبیاء را در تاریخ ادامه می‌دهند و به همین دلیل است که او در عبارات فوق می‌گوید «پیشگام انسان آگاهی است که بر قوم خویش مبعوث می‌شود تا مردم را به سوی آگاهی و آزادی و کمال انسانی هدایت نماید.»

ه - شریعتی در عبارات فوق مشخصه دیگری که برای پیشگامان تعریف می‌کند، «برنامه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی پیشگامی به صورت سلبی و ایجابی و به صورت آلترناتیوی وضع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی موجود است که توسط آن پیشگامان شرایط موجود را به چالش می‌کشند». لذا در رابطه با همین ضرورت برنامه سیاسی - اجتماعی و اقتصادی پیشگامی است که در عبارات فوق شریعتی می‌گوید «پیشگام عبارت است از یک انسان آگاه نسبت به ناهنجاری‌ها و تضادهای اجتماعی و آگاه به علل درست این تضادها و ناهنجاری‌ها و آگاه نسبت به نیاز این قرن و این نسل و مسئول در ارائه راه نجات جامعه از این وضع ناهنجار و محکوم به تعیین و مسیر رهائی می‌باشد.»

با عنایت به عبارات فوق شریعتی است که می‌توانیم داوری کنیم که از نظر شریعتی پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه، باید مسلح به سه پتانسیل:

اول - تئوری راهنمای عمل.

دوم - برنامه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی.

سوم - هدایت‌گری نظری و عملی جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی، سیاسی و صنفی و مدنی، باشند؛ و نقص هر کدام از این سه پتانسیل برای جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران یک آفت استراتژیک می‌باشد. البته خود این سه پتانسیل در عرصه میدانی رابطه دیالکتیکی با یکدیگر داشته و باعث تقویت و تضعیف هر سه مؤلفه فوق می‌گردد.

و - شریعتی در عبارات فوق کسب قدرت سیاسی و جایگزین کردن رهبری عملی در عرصه میدانی به جای مسئولیت رهنمودی نظری و عملی جنبش‌های پیشرو مطالباتی به عنوان دو آفت استراتژی پیشگامی می‌داند؛ که معتقد است که در نهایت باعث انحراف استراتژی پیشگامی به سمت استراتژی پیشاهنگی در سه مؤلفه چریک‌گرائی مدرن و ارتش خلقی مائوئیستی و تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی می‌گردد. در این رابطه است که شریعتی در عبارات فوق می‌گوید «پیشگام رسالتش رهبری کردن سیاسی جامعه نیست رسالت پیشگام فقط و فقط خودآگاهی دادن به متن جامعه است.»

ز - موضوع دیگری که شریعتی در عبارات فوق مطرح می‌کند و در عرصه تعیین استراتژی پیشگامی اهمیت ویژه‌ای دارد اینکه پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در راستای مسئولیت خودآگاهی‌سازی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران باید آگاهی‌های کنکرت و مشخص محیطی گروه‌های مختلف اجتماعی دو جبهه برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه وارد احساس این گروه‌های اجتماعی بکنند. خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی در گروه‌های مختلف اجتماعی سنتز جدیدی است که از بعد از انتقال آگاهی‌ها به احساس آن گروه‌های اجتماعی حاصل می‌شوند. ولذا به همین دلیل است که شریعتی در عبارات فوق می‌گوید «پیشگام کارش این است که تضادهایی را که در متن جامعه وجود دارد از متن واقعیت بردارد و توی احساس جامعه وارد کند» چرا که تا زمانیکه «تضادها در واقعیت

وجود داشته باشد و وارد احساس گروه‌های اجتماعی نشود، خودآگاهی و در ادامه آن حرکتی ایجاد نمی‌شود» و مع الوصف در این رابطه است که در عبارات فوق شریعتی نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید: «فقر عامل حرکت نیست. احساس فقر عامل حرکت است.»

۲ - «جامعه ایران یک جامعه دینی است» بنابراین استراتژی پیشگامی در جامعه دینی ایران باید از «بازسازی اسلام تاریخی موجود آغاز بشود». اگر موتور استراتژی جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (در فرایند ۵ ساله ۴۷ - ۵۱) «خودآگاهی» تعریف نمائیم و مسئولیت پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ برابری طلبانه (طبقه کار و زحمت) و آزادی‌خواهانه (طبقه متوسط شهری) ایجاد این خودآگاهی در مؤلفه‌های مختلف طبقاتی و سیاسی و اجتماعی تعریف کنیم، از آنجائیکه آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، در رویکرد شریعتی فاکتور خودآگاهی توسط پیشگام در گروه‌های مختلف اجتماعی توسط انتقال آگاهی‌های کنکرت و مشخص به احساس گروه‌های اجتماعی حاصل می‌شود لذا در این رابطه است که شریعتی در تقسیم این آگاهی‌های کنکرت و مشخص، «آگاهی را از عرصه مفاهیم وارد عرصه مصادیق می‌کند» و در عرصه مصادیق است که آگاهی‌ها را به اقسام: «آگاهی فرهنگی و آگاهی اجتماعی و آگاهی طبقاتی و آگاهی‌های سیاسی و غیره تقسیم می‌نماید.»

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا شریعتی برای دستیابی به آگاهی‌های فرهنگی بازسازی شده در جامعه دینی ایران که اسلام تاریخی در طول ۱۴ قرن گذشته دچار انحطاط و گرفتار خرافات و اسیر چهار زندان:

الف - زندان فقه دگماتیست هزار ساله حوزه‌های فقه‌ای.

ب - زندان عرفان و تصوف دنیاگریز و اختیارستیز نئوآفلاطونی ۱۴ قرن گذشته.

ج - زندان طبیعت‌گریز و تجرداندیش و انتزاعی‌نگر فلسفه یونانی ارسطویی و

افلاطونی.

د - زندان کلامی جبرگرای اشعری‌گری شده است، موضوع «نجات اسلام و بازسازی اسلام تاریخی» (در چارچوب رویکرد پروژه بازسازی تطبیقی نظری و عملی محمد اقبال) در اولویت استراتژی جنبش روشنگری خود قرار بدهد.

یادمان باشد که در دیسکورس شریعتی و در بستر تدوین استراتژی جنبش روشنگری او در فرایند ۵ ساله ۴۷ - ۵۱ «بحران فرهنگی» جامعه ایران به عنوان بحران زیرساختی تمامی بحران‌های اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی و طبقاتی جامعه ایران می‌باشد؛ و تا زمانیکه جامعه ایران توسط انحطاط‌زدائی و خرافات‌زدائی از اسلام تاریخی با مکانیزم بازسازی اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام فقهاتی و اسلام مداحی‌گری و اسلام ولایتی به تصفیه منابع فرهنگی و پروتستان‌تیسیم اسلامی و اسلام منهای روحانیت دست پیدا نکند، امکان مبارزه با این بحران فراگیر و گسترده وجود نخواهد داشت. مع الوصف این همه باعث گردیده است تا شریعتی علاوه بر اینکه «آگاهی‌های دینی در جامعه دینی ایران به عنوان سر پل انتقال آگاهی‌های دیگر (اعم از آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و غیره) تعریف نماید» خود همین «آگاهی‌های دینی» در صورتی که به صورت تطبیقی (نه انطباقی) محصول بازسازی همه جانبه نظری اسلام تاریخی توسط اجتهاد در اصول و فروع آن (در چارچوب پروژه بازسازی محمد اقبال) به انجام برسد، می‌تواند برای جامعه بزرگ ایران خودآگاه‌ساز همه جانبه باشد.

باری، به همین دلیل است که شریعتی در تبیین استراتژی جنبش روشنگری خود (در فرایند ۵ ساله ۴۷ - ۵۱) بر شعار: «نجات اسلام قبل از مسلمین تکیه محوری می‌کند» و او بر این باور است که «بدون جنگ نظری آزادی‌بخش اسلام در عصر حاضر اصلاً و ابداً امکان نجات جامعه دینی ایران وجود ندارد». البته باز هم تاکید می‌کنیم و از این تکرار خود خسته نمی‌شویم که این رویکرد شریعتی به مذهب

و دین در جامعه دینی ایران از آنجا بر می‌خواست که شریعتی به «اولویت بحران فرهنگی در جامعه ایران نسبت به بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و غیره اعتقاد داشت» و در خصوص همین هیرارشی بحران‌ها و جایگاه خودویژه و زیرساختی بحران فرهنگی نسبت به دیگر بحران‌ها در دیسکورس شریعتی بود که او جهت مقابله با بحران فرهنگی در جامعه دینی ایران اعتقاد به تکیه بر مذهب و نجات اسلام تاریخی از انحطاط اسلام فقهاتی و اسلام تصوفزده نئوافلاطونی‌ها و اسلام فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی و اسلام جبرگرای اشعری‌گری داشت. باز در این رابطه بود که شریعتی برای مقابله با این بحران فرهنگی و این اسلام انحطاط زده تاریخی معتقد بود که باید کار ریشه‌ای بشود و در چارچوب این کار ریشه‌ای بود که او با تاسی از محمد اقبال شعار بازسازی تطبیقی اسلام را مطرح کرد و در بستر شعار بازسازی تطبیقی (نه انطباقی) اسلام تاریخی توسط «اجتهاد در اصول و فروع» (این اسلام تاریخی انحطاطزده فقهاتی و فلسفی و عرفانی و زیارتی و مداحی‌گری ولایتی و غیره) بود که او «مسیر رهائی جامعه استبدادزده و فقه‌زده و تصوفزده ایران را ترسیم می‌کرد»؛ و به همین دلیل است که می‌توانیم شریعتی را معمار بزرگ مقابله با بحران فرهنگی و اسلام انحطاطزده تاریخ ایران معرفی کنیم؛ و باز به همین دلیل است که شریعتی در تبیین و تدوین استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش معتقد بود که این استراتژی در جامعه دینی ایران «باید از مذهب آغاز بکند» و باز در همین رابطه بود که شریعتی در بستر استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش معتقد بود که پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه چه مسلمان باشند و چه نباشند «باید اسلام‌شناس باشند.»

باز در این رابطه بود که شریعتی در چارچوب استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش معتقد بود که برای اینکه پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بتوانند

در جامعه بحران‌زده فرهنگی ایران ایجاد حرکت تازه و اندیشه تازه عملی و نظری بکنند، «باید ابتدا اقدام به پروتستان‌تیسیم اسلامی در جامعه ایران بکنند.»

«من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه مذهبی حلول کرد و او را بیدار نمود. با او زبان و احساس مشترک یافت و حرف زد. این تنها راه مکن است و تجربه‌های بسیار آن را ثابت کرده است. مبارزه با مذهب تنها نتیجه‌ای که داشته است اسارت بیشتر مردم در چنگ دسیسه‌های سرمایه‌داری غرب بوده است. یک مذهبی که مذهبش را از او می‌گیرند چه می‌شود؟ یک روشنگر؟ هرگز. یک مصرف‌کننده کالاهای اروپایی و هیچ یک موجود رام و بی‌تعصب در برابر هجوم غرب و این نیز تجربه شده است و بسیار» (م. آ - ج ۳۳ - ص ۱۰۳۲).

«روشنفکر نیز باید در عمق وجدان توده خودش حضور پیدا کند... بنابراین روشنفکر ما باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است؛ و اگر به این واقعیت پی نبرد در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد... این روشنفکر به وسیله مبارزه با مذهب در جامعه اسلامی، توده را از قطب روشنفکری می‌هراساند و می‌رماند و او برای فرار از دست روشنفکری ضد مذهبی، به عوامل ارتجاعی و انحرافی و استعماری که به ظاهر حامی مذهبند پناه می‌برد و به این شکل رابطه مردم با روشنفکر قطع می‌شود و روشنفکر تنها می‌ماند... مبارزه روشنفکران علیه مذهب در جامعه‌های اسلامی بزرگترین خدمت را به عمال جنایت و ارتجاع و دشمنان فریبنده مردم کرده است. زیرا با مخالفت اینان توده مردم مذهبی دست از دین بر نمی‌دارند ولی کسانی که خود را پاسدار دین و وضع خود را منطبق با دین معرفی می‌کنند زیر پایشان محکم‌تر می‌شود و در حمله به نهضت روشنفکری و عدالتخواهی و آزادی، قوی دست‌تر می‌شوند. روشنفکر جامعه ما باید این دو اصل را بداند که اولاً جامعه ما

اسلامی است و ثانیاً اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک. اگر یک متفکر بتواند نهضت خود را برای بیداری و آگاهی و رشد اجتماعی و فرهنگی توده‌های ما بر این پایه استوار کند موفقیتش حتمی و سریع است... بنابراین روشنفکر جامعه اسلامی از نظر دینی و ایمانی هر اعتقادی که داشته باشد، قطعاً و جبراً لازم است که اسلام‌شناس باشد و آن وقت بعد از شناخت اسلام است که ناگهان دچار یک حالت انقلابی و شگفت‌انگیز و غیر قابل پیش‌بینی می‌شود و متوجه می‌گردد چه فاجعه بزرگی رخ داده و چگونه روشنفکران دیگر همه وقت و استعداد و نبوغ خودشان و مردم را با «بد آغاز کردن» تباه نمودند و با «بد فهمیدن» و عوضی گرفتن‌ها و ارتباطات نامعقول و نامنتظمی موجب فاجعه‌های بزرگ شدند... بنابراین تکیه به اسلام در جامعه سنتی اسلامی، مسئولیت هر روشنفکر وابسته به این جامعه است. چه مذهبی و چه غیر مذهبی. برای غیر مذهبی به عنوان یک فرهنگ و برای روشنفکر مذهبی در عین حال به عنوان یک عقیده نیز... بر اساس همه اینهاست که روشنفکر در این جامعه و در این لحظه برای آزاد کردن مردم و هدایت آن‌ها و ایجاد یک عشق و ایمان و جوشش تازه و روشنائی بخشیدن به ذهن‌ها و اندیشه‌ها و آگاه نمودن مردم از عوامل جهل، خرافه، ستم و انحطاط، در جوامع اسلامی باید از «مذهب» آغاز کند. مذهب به معنای این فرهنگ مذهبی خاص و آن برداشت و تلقی درست و مستقیم، نه آنچه که موجود است و در برابرش می‌بینید، بلکه درست علیه آن و حتی برای نفی آنچه که در برابرش می‌بینید، روشنفکر باید به ایجاد یک پروتستانتیسم اسلامی بپردازد تا همچنان که پروتستانتیسم مسیحی اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب، اندیشه و سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد و سرکوب کرده بود بتواند فورانی از اندیشه تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۹۷ و ۲۸۶ و ۳۸۲ و ۲۹۲).

آنچه از عبارات فوق شریعتی قابل فهم است اینکه:

الف - شریعتی در تبیین استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش بر این باور است که برای خودآگاهی بخشی و بیدارسازی جامعه دینی و بحران زده ایران باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی این جامعه حلول کرد.

ب - در عبارات فوق در چارچوب تدوین استراتژی روشنگری ارشاد، در فرایند پنج ساله ۴۷-۵۱ دآوری شریعتی بر این امر قرار دارد که مبارزه با مذهب و دین و به نقد کشیدن دین و مذهب در جامعه دینی ایران باعث می گردد تا توده های ایران برای فرار از دست روشنفکران ضد مذهبی (آنچنانکه از جنبش مشروطیت الی الان شاهد بوده ایم) به عوامل ارتجاعی و انحرافی روحانیت حوزه های فقهاتی پناه ببرند.

ج - در عبارات فوق شریعتی معتقد است که نخستین وظیفه پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در راستای تدوین استراتژی خود «تحلیل مشخص از جامعه مشخص ایران می باشد» که مطابق این تحلیل مشخص از جامعه مشخص ایران است که پیشگامان درمی یابند که «روح غالب بر فرهنگ جامعه بزرگ ایران روح اسلامی است؛ و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت های جامعه ایران را می سازد» و مطابق این تحلیل مشخص است که پیشگامان درمی یابند که:

اولاً جامعه ایران یک جامعه مسلمان است.

ثانیاً اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک است.

د - در عبارات فوق شریعتی «اسلام شناسی» را شرط ضروری پیشگامی نظری و عملی جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می داند و در همین رابطه او معتقد است که با اسلام شناسی است که پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت غیر مترقبه و ناگهانی متوجه می شوند که در آسیب شناسی جنبش پیشاهنگان جامعه ایران در سه مؤلفه حزب گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک گرائی مدرن رژی دبره ای در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه ایران، چگونه همه وقت و استعداد و نبوغ خودشان و

مردم ایران را با «بد آغاز کردن» تباه نموده‌اند و با «بد فهمیدن و عوضی گرفتن‌ها و ارتباطات نامعقول و نامنتقی» موجب فاجعه‌های بزرگ شده‌اند.

ه - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که در عرصه تدوین استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، نادیده گرفتن فرایند بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی و محدود کردن حرکت نظری و عملی خود به یک محدوده عمل مطلقاً سیاسی، این کار موجب آن می‌شود که اسلام نو در جنین خفه بشود و میراث‌خوار این اسلام روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای بشوند. همان تجربه‌ای که در سه جنبش بزرگ اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تجربه کرده‌ایم و حاصلش هیولای ۴۰ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بوده است.

و - در عبارات فوق شریعتی در عرصه استراتژی مانند محمد اقبال بین فرایند نظری و فرایند عملی استراتژی بازسازی و تحول‌گرایانه خود دیوار چین ایجاد نمی‌کند، بلکه برعکس خود همان فرایند نظری را هم عمل می‌داند و می‌گوید:

«ما نباید مثل نیمه روشنفکرانی که از کلمات فقط صدای حروفش را می‌شنوند و سپس حوصله‌شان سر می‌رود و فریاد می‌زنند حرف بس است باید عمل کرد متوجه نباشیم که حرف داریم و حرف. حرفی داریم که حرف است و حرف هم می‌ماند. حرفی داریم که عمل می‌زایاند و حرکت می‌آفریند و بیداری می‌دهد و رسواگری می‌کند و حرفی داریم که خود زدنش عمل است و نیز حرفی داریم که عمل وسیله‌ای است برای زدن آن. یعنی حرف، هدف عمل است و عمل مقدمه و وسیله حرف» (م.آ. ج. ۱ - ص ۶۲).

ز - در عبارات فوق استراتژی جنبش روشنگری ارشاد شریعتی تنها در چارچوب «ابلاغ پیام» خلاصه می‌شود و بنابراین در این رابطه است که او می‌گوید:

«مگر پیامبران که تاریخ‌ها را دگرگون کرده‌اند و زمان‌ها را خلق و تمدن‌ها را بنیاد.

جز پیام را ابلاغ کرده‌اند؟ کار روشنفکر هم همین است ابلاغ پیام» (م. آ - ج. ۱ - ص ۶۳).

ح - در استراتژی جنبش روشنگری شریعتی که در عبارات فوق او به تدوین آن پرداخته است، شریعتی مبنای جنبش رهائی‌بخش اجتماعی خود را در جامعه دینی ایران در گرو فرایند بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی تعریف می‌نماید و می‌گوید:

«بر اساس همه اینها است که روشنفکر در این جامعه و در این لحظه برای آزاد کردن مردم و هدایت آن‌ها و ایجاد یک عشق و ایمان و جوشش تازه و روشنایی بخشیدن به ذهن‌ها و اندیشه‌ها و آگاه نمودن مردم از عوامل جهل، خرافه، ستم و انحطاط در جوامع اسلامی باید از مذهب آغاز کند» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۹۲).

ط - شریعتی در عبارات فوق فرایند نظری استراتژی خودش در چارچوب بازسازی اسلام تاریخی همان پروژه بازسازی محمد اقبال می‌نامد و می‌گوید:

«مقصودمان از تکوین ایدئولوژی مذهبی همان معنائی است که اقبال می‌گوید یعنی ما داریم تجدید ساختمان می‌کنیم» (م. آ - ج ۱ - ص ۲۷).

ی - شریعتی در عرصه استراتژی روشنگری ارشاد خودش در پنج سال ۴۷ - ۵۱ «حسینیه ارشاد را یک ساختمان نمی‌داند» بلکه فرایندی از حرکت خودش می‌دانست و لذا در این رابطه است که می‌گوید:

«یکی از خوبی‌هایی که حسینیه ارشاد از بین رفت همین است که آدرس خیلی از فکرها هم از بین رفت. بچه‌هایی که دیگر هیچ سربرندی ندارند. هر هفته جزوه‌ای نمی‌گیرند... این‌ها خودشان شروع کرده‌اند به تولید کردن و تولید کننده فکر شده‌اند. ارزش ۱۰ تا دانشجویی که تولید کننده‌اند از هزار تا حسینیه ارشاد که ده هزار نفر آنجا کف بزنند بیشتر است؛ یعنی نسل جوان از شیر و آ شده است این چقدر عالی است فاطمه کلمه قشنگی است و یکی از معنی‌های فاطمه از

شیر وا شده است یعنی شکوفا شده‌اند» (م. آ - ج ۲۳ - ص ۲۵۴).

۳ - «اسلام منهای روحانیت» و «اسلام منهای فقه، فقاقت» و «نجات اسلام قبل از مسلمین» و «تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و اقتصادی و سیاسی» و «پیوند بازسازی تطبیقی عملی و نظری» و «مبارزه آلترناتیوی با مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران» از اصول محوری استراتژی جنبش روشنگری شریعتی (در فرایند پنج ساله ۴۷ تا ۵۱ حسینیه ارشاد او) می‌باشد. آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، شعار محوری و استراتژیک و جامعه‌سازانه شریعتی (در فرایند پنج ساله ۴۷ - ۵۱ جنبش روشنگری ارشاد او) همان شعاری می‌باشد که شریعتی در نیمه دوم سال ۵۱ و در اواخر کار حسینیه ارشاد (قبل از بسته شدن حسینیه ارشاد توسط دستگاه ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی و در شب‌های سوگواری امام علی در ماه رمضان سال ۵۱) توسط کنفرانس «قاسطین و مارقین و ناکشین» مطرح کرده است و عبارتند از: «آگاهی، آزادی، برابری»

مضمون اجتماعی این شعار استراتژیک شریعتی زمانی بیشتر مشخص می‌شود که این شعار محوری شریعتی را با شعار محوری انقلاب کبیر فرانسه (که عبارت بود از «آزادی و برابری و برادری») و شعار محوری انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه (که عبارت بود از: «صلح، نان و آزادی») و شعار محوری جنبش بازسازی عملی و نظری محمد اقبال (که عبارت بود از: «برابری و آزادی و مسئولیت مشترک» یا «آزادی و برابری و همبستگی») مقایسه کنیم.

پر پیداست که به لحاظ مضمون اجتماعی و پتانسیل تغییر اجتماعی و جامعه‌سازانه شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی، هم از شعار انقلاب کبیر فرانسه و هم از شعار انقلاب کبیر اکتبر و حتی از شعار استراتژیک محمد اقبال لاهوری هم قوی‌تر و دینامیک‌تر می‌باشد. چراکه:

اولاً در این شعار با تقدم مؤلفه «آگاهی» بر «آزادی و برابری» شریعتی در عرصه

تحول و تغییر اجتماعی بر «تحول فرهنگی» و مبارزه ریشه‌ای با بحران فرهنگی موجود در جامعه دینی ایران تکیه می‌نماید؛ و مبارزه با بحران فرهنگی توسط پروژه بازسازی اسلام قبل از مسلمین، بستر ساز «تحول اجتماعی و تحول اقتصادی و تحول سیاسی می‌داند» و بدون تحول فرهنگی بر پایه آگاهی‌های دینی و اجتماعی و طبقاتی و سیاسی هر گونه مبارزه دموکراسی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه در جامعه ایران را محکوم به شکست می‌داند و به عبارت دیگر در استراتژی شریعتی، بر پایه شعار سه مؤلفه‌ای فوق، مبارزه دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و استثمارزده و استعمارزده و استخفاف‌زده و تصوف‌زده ایران، در گرو «مبارزه با بحران فرهنگی موجود توسط تکیه بر آگاهی‌های دینی و طبقاتی و سیاسی و اجتماعی می‌باشد.»

ثانیاً در چارچوب شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی با تقدم «آزادی بر برابری» تنها بر سوسیالیسمی تکیه می‌کند که از مسیر دموکراسی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد او یعنی اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی حاصل بشود؛ و بنابراین بدین ترتیب است که مطابق این شعار شریعتی مدل آلترناتیو سرمایه‌داری موجود که همان مدل «دموکراسی سوسیالیستی» (نه سوسیال دموکراسی برنشتاینی دولت رفاه سرمایه‌داری انترناسیونال دوم اروپا) می‌باشد، مطرح می‌کند که مطابق آن تنها از مسیر «دموکراسی به عنوان یک پروسس» (نه یک پروژه) است که می‌توان به اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت دست پیدا کرد؛ و از اینجاست که می‌توان نتیجه گرفت که در رویکرد شریعتی هر گونه تلاش عدالت‌طلبانه یا برابری‌خواهانه و سوسیالیستی جز از بستر مدل دموکراسی سه مؤلفه‌ای محکوم به شکست می‌باشد. و مع الوصف دلیل و علت شکست سوسیالیسم دولتی و یا سوسیالیسم اردوگاهی و یا سوسیالیسم حزب دولت لنین در قرن بیستم و همچنین شکست سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا از نظر شریعتی همین دور زدن و تعلیق دموکراسی جهت رسیدن به سوسیالیسم بوده است.

در رویکرد شریعتی تا زمانی که «سوسیالیسم در بستر دموکراسی سه مؤلفه‌ای تعریف نشود» هرگز قابل حصول اجتماعی نمی‌باشد، بنابراین در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در فرایند سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فرایند جنبشی نشر مستضعفین پیوسته بر این باور بوده است که تنها شعار جامعه‌سازانه و تغییرساز جنبش روشنگری ارشاد شریعتی همین شعار «آگاهی، آزادی و برابری» می‌باشد، چراکه تنها شعاری از شریعتی است که دارای مضمون اجتماعی می‌باشد؛ و بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان با جریان‌های که توسط شعار فردی: «عرفان، برابری و آزادی» شریعتی می‌خواهند به «لیبرالیزه کردن حرکت شریعتی بپردازند»، مبارزه تئوریک کرده است.

قابل ذکر است که از آنجائیکه شریعتی در چارچوب مدل دموکراسی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد خود در فرایند پسا آزادی از زندان در سال ۵۵ در بستر مبارزه تئوریک با جریان انحرافی درون سازمان مجاهدین خلق، با تعریف «پراکسیس سه مؤلفه‌ای باطنی و اجتماعی و طبیعی» به طرح شعار فردی «عرفان، برابری و آزادی» جهت مبارزه تئوریک با عمل‌زدگی و پراگماتیست کودتاچیان درونی سازمان مجاهدین خلق می‌پردازد، بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که تمامی فعالیت‌های نظری و تئوریک شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان در راستای مبارزه با عمل‌زدگی و انحراف درونی سازمان مجاهدین خلق در آن سال‌ها بوده است؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که جزوه کوچک «حسن و محبوبه» (که قصه گذشته شریعتی با دو تن از مجاهدین خلق مارکسیست شده سازمان مجاهدین خلق یعنی حسن آلاپوش و محبوبه متحدین می‌باشد) در این رابطه مورد بازخوانی مجدد قرار گیرد تا نسبت به این داوری ما (که معتقدیم تمامی اندیشه‌های شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان به صورت مستقیم و غیر مستقیم

تحت تأثیر مبارزه نظری او با انحراف درونی سازمان مجاهدین خلق بوده است) قضاوت نمائید.

باری، در این رابطه است که ما معتقدیم فرایند اصلی و محوری و جامعه‌سازانه و تغییرآفرین حرکت شریعتی همان فرایند ۵ ساله ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه ارشاد می‌باشد و بدین ترتیب است که در رویکرد ما به شریعتی، تنها شعار محوری استراتژی روشنگری ارشاد او همان شعار: «آگاهی، آزادی و برابری» می‌باشد. لذا در راستای دستیابی به این شعار محوری بوده است که شریعتی در فرایند پنج ساله ۴۷ - ۵۱ در عرصه تدوین مبانی مانیفست منظومه عملی و نظری خود به یک سلسله اصول زیربنائی جهت نیل به این شعار استراتژیکی تکیه کرده است مانند:

۱ - نجات اسلام قبل از مسلمین.

۲ - تکیه بر اصل اسلام منهای روحانیت و همچنین اسلام منهای فقه فقاقت.

۳ - مبارزه همه جانبه آلترناتیوی با سرمایه‌داری حاکم.

۴ - تقدم «تحول فرهنگی» بر «تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول طبقاتی» در جامعه دینی ایران.

«روشنفکر امروز غالباً مسائلی تاریخی را فقط در مقطع زمانی خاص. به صورت انتزاعی و با عینک زمانی خویش می‌بینند در صورتی که بارها گفته‌ام بایستی مسائلی تاریخی را به صورت انضمامی و عینی و با بینش دیالکتیکی نگریست و قضاوت کرد. چه در غیر این صورت. قضاوت در باره آنها قضاوتی نادرست خواهد بود. بنابراین بایستی ارزش یک استراتژی را هم از نتیجه و بازده آن شناخت فهمید... استراتژی شیوه مبارزه است که بایستی در هر زمانی و مکانی. بر مبنای شناخت و ارزیابی عینی و دقیق شرایط و مقدرات و امکانات خودی و دشمن. اتخاذ و مجری گردد. از این رو پیوسته استراتژی ثابت و مشخص واحدی نیست که در شرایط و

اوضاع متفاوت او بتواند مبارزه خود را ادامه بدهد بلکه برعکس این شیوه مترقی و قابل انعطاف است که می‌تواند در هر زمانی و در هر مکانی برحسب شرایط متغیر خودی و دشمن، به طور مستمر و بی‌امان ادامه بدهد. استراتژی آنچنان شیوه گسترده و کشنداری است که قادر است در تمام فراز و نشیب‌های شرایط متحول گوناگون تاریخی، فکری، اجتماعی، طبقاتی، نظامی و... راه خود را پیدا کرده و همواره به صورت مستقیمی رو به سوی هدف‌های خویش گام بردارد» (م.آ - ج ۷ - ص ۱۱۱ و ۱۱۳ و ۱۱۴).

«بنابراین باید متوجه باشیم که وقتی دیالکتیک به حرکت می‌آید و جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که وارد خودآگاهی و وجدان جامعه بشود؛ یعنی از میان جامعه به درون خودآگاهی جامعه بیاید» (م.آ - ج ۱۸ - ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

«و تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدایی دارند به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند که در آن رهبران‌اند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه مردم باشند. به عبارت دیگر تا متن مردم بیدار نشده باشند و وجدان آگاه اجتماعی نیافته باشند. هر مکتبی و هر نهضتی عقیم و مجرد خواهد ماند» (م.آ - ج ۴ - ص ۹۴ و ۸۹).

«اول مردم باید آگاهی پیدا کنند و سپس خودآگاهی. مردمی که آب قنات ندارند به جستجوی آب حیات در پی اسکندر روانه کردن و قصه خضر در گوششان خواندن، شیطنت بدی است آنها که عشق را در زندگی خلق جانشینان می‌کنند فریبکارانند که نام فریبشان را زهد گذاشته‌اند. مردمی که معاش ندارند معاد ندارند» (م.آ - ج ۱۳ - ص ۱۲۶۶).

«حکومت مذهبی رژیم‌ی است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی

مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استبداد است زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند و در چنین صورتی دیگر مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند. یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می‌داند به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم. بنابراین یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می‌داند بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هیچ‌گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی‌دهد بلکه رضای خدا را در آن می‌پندارد. گذشته از آن برای مخالف و برای پیروان مذاهب دیگر حتی حق حیات نیز قائل نیست آنها را مغضوب خدا، گمراه، جَس و دشمن راه دین و حق می‌شمارد و هر گونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می‌کند. خلاصه حکومت مذهبی همان است که در قرون وسطی کشیشان داشتند و ویکتور هوگو آن را به دقت ترسیم کرده است اما در اسلام چنین بحثی اصلاً مطرح نیست زیرا اعمال حکومت مذهبی در جامعه اسلامی وجود ندارد و سازمانی به نام روحانیت نیست و کسی روحانی حرفه‌ای نمی‌شود» (م.آ - ج ۲۲ - ص ۱۹۵ و ۱۹۸).

«البته استبداد روحانی سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است» (م.آ - ج ۴ - ص ۲۶۳).

«سوسیالیسم و دموکراسی دو موهبتی است که ثمره پاک‌ترین خون‌ها و دستاورد عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان به بشریت این عصر ارزانی کرده است. من معتقدم هر چه در باره انسان گفته‌اند فلسفه و شعر است و آنچه حقیقت دارد جز این نیست که انسان تنها آزادی است و شرافت و آگاهی و اینها چیزهایی نیست که بتوان فدا کرد حتی در راه خدا» (م.آ - ج ۳۵ - ص ۵۴۹).

«دموکراسی حقیقی یک شکل نیست بلکه یک مرحله از رشد و استقلال جامعه است. جامعه را باید برای رسیدن به آن درجه تربیت کرد. دموکراسی مانند تمدن و فرهنگ یعنی همانطور که تمدن و فرهنگ را نمی‌شود صادر کرد. دموکراسی را هم نمی‌شود صادر کرد» (م.آ - ج ۱۲ - ص ۲۲۸).

آنچه از عبارات فوق قابل فهم است اینکه:

الف - مهم‌ترین مشخصه پیشگامان از نظر شریعتی «رویکرد دیالکتیکی» آنها می‌باشد چراکه تا زمانی که پیشگامان به رویکرد دیالکتیکی مسلح نباشند هرگز و هرگز نمی‌توانند «پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و تاریخی را به صورت واقعی و انضمامی و کنکرت و مشخص و خارج از ذهن و در پیوند ارگانیک با یکدیگر و در حال تحول و تکامل مطالعه نمایند.»

ب - در چارچوب همان رویکرد دیالکتیکی پیشگامان است که استراتژی برای جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه «یک نسخه واحد ثابت تغییرناپذیر نیست» که مانند خاکشیر دوی هر دردی باشد بلکه برعکس «استراتژی یا مسیر تغییر و تحول در هر جامعه‌ای در چارچوب شرایط مشخص اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و حتی جغرافیائی صورت مشخص و کنکرت دارد و لذا تا زمانی که استراتژی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص تاریخی و فرهنگی و اقتصادی و حتی جغرافیایی پیشگامان تبیین و تدوین نگردد، این استراتژی نمی‌تواند جامعه‌سازانه و تغییرآفرین در جامعه ایران بشود.»

مشکل اساسی تمامی نیروهای پیشاهنگی در سه مؤلفه حزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرای مدرن رژی دبره‌ای در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران از نظر شریعتی در این بوده است که تمامی این جریان‌ها به «استراتژی حرکت، به صورت امری مجرد و عام و کلی نگاه

می‌کردند» در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا جریان‌های پیشاهنگ سه مؤلفه‌ای گذشته ایران در ۱۵۰ سال گذشته نتوانند در جامعه ایران به حرکتی رو به اعتلای تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند.

«بزرگ‌ترین فریبی که هر روشنفکری را گریبان‌گیر می‌شود، ابدی، مطلق و جهانی تلقی کردن حقیقت‌ها و آرمان‌ها و جهت‌گیری‌هایی است که گذرا، نسبی و موضعی است. چنین فریبی به روشنفکری که انسان و جامعه و زمان را همواره در حرکت و تغییر می‌یابد و ناچار به تنوع شرایط و تحول نیازها و تبدیل جبهه‌ها و جهت‌ها معترف است، بخشودنی نیست» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۴۷۹).

ج - موتور استراتژی شریعتی بر «خودآگاهی و آگاهی» استوار می‌باشد. لذا در این رابطه است که شریعتی هر گونه حرکت جبری و خود به خودی را نفی می‌نماید و محکوم به شکست می‌خواند و تنها بر حرکت اجتماعی تکیه می‌نماید که توسط آگاه‌سازی پیشگامان آن جامعه حاصل بشود. آگاه‌سازی توده‌ها از نظر شریعتی تنها محصول «انتقال دیالکتیک مشخص و کنکرت جامعه به احساس آنها می‌باشد، نه توسط آگاهی‌های آکادمیک و ذهنی که هرگز توان خودآگاه‌سازی در توده‌ها ندارند.» «من معتقدم که اگر توده‌ها را هم به حساب آوریم هرگز انسانیت، عدالت و آزادی و حق‌پرستی به اندازه امروز در جهان، آشنا و خواهان و پرستنده نداشته است... در این قرن است که انسان به پیروزی قطعی جبهه عدالت، در دنیا یقین کرده، چنین احساسی در تاریخ هرگز به دست نیامده بود» (م.آ - ج ۱۷ - ص ۹).

د - شریعتی در چارچوب تعریف خود از آگاهی‌های، «خودآگاهی‌ساز طبقاتی و اجتماعی است که نتیجه می‌گیرد که تنها مسیر تحول فرهنگی در جامعه امروز ایران و تنها بستری که می‌تواند جامعه ایران را از فرایند اسلام دگماتیست تکلیف‌محور و مقلدساز حوزه‌های فقه‌ای به فرایند حق‌مدار و تحول‌ساز برساند همین آگاهی‌های خودآگاهی‌ساز طبقاتی و اجتماعی می‌باشد» بنابراین در دیسکورس شریعتی

«هرگز توسط آگاهی‌های مجرد و انتزاعی و آکادمیک نمی‌توان جامعه ایران را از ورطه استبدادزدگی و فقه‌زدگی و تصوف‌زدگی و استثمارزدگی و استحمارزدگی و استعبادزدگی نجات داد.»

ه - شریعتی از آنجائیکه در چارچوب «ثئوری ختم نبوت محمد اقبال، بر عقل‌گرایی و آزادی همه جانبه انسان‌ها در عصر ختم نبوت اعتقاد دارد» و عقلانیت انسان در دوران ختم نبوت به عنوان تنها موتور درونی هدایت‌گر انسان تعریف می‌نماید و «سکولاریسم حکومتی» (نه سکولاریسم سیاسی و نه سکولاریسم اجتماعی و نه سکولاریسم کلامی) بستر دستیابی جوامع مذهبی به دموکراسی می‌شناسد، در نتیجه این همه باعث می‌گردد که شریعتی در عبارات فوق هر گونه حکومت مذهبی و روحانی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، بسترساز نابود دموکراسی بداند، چراکه از نظر شریعتی مشخصه همه حکومت‌های مذهبی این است که «اصالت را از زمین می‌گیرند و به آسمان می‌دهند و مشروعیت را از انتخاب مردم می‌گیرند و با انتصاب آسمانی تعریف می‌کنند» بنابراین از اینجا است که «شریعتی استبداد مولود حاکمیت روحانیت حوزه‌های فقه‌ای بر سه مؤلفه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی قدرت سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبداد تاریخ بشر می‌داند». آنچه‌انکه شوربختانه این داوری شریعتی ۴۰ سال است که جامعه نگون‌بخت ایران به صورت استخوان‌سوز توسط حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای تجربه می‌نماید.

«استبداد روحانی سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است» (م. آ - ج ۴ - ص ۲۶۳).

و - در عبارات فوق شریعتی «انسان را با آزادی تعریف می‌نماید» برعکس شیخ مرتضی مطهری که در چارچوب رویکرد دگماتیست افلاطونی خود، انسان را با فطرت از پیش تعیین شده تعریف می‌کند؛ و در همین رابطه است که شریعتی می‌گوید:

«اگر به تکامل نوعی انسان اعتقاد داریم کمترین خدشه به آزادی فکری آدمی و کمترین بی‌تابی در برابر تحمل تنوع اندیشه‌ها و ابتکارها یک فاجعه است» (م. آ - ج ۲ - ص ۱۴۹).

ز - در عبارات فوق شریعتی بر محور دموکراسی به عنوان یک پروسه (نه دموکراسی به عنوان یک پروژه) در راستای نیل به «سوسیالیسم به عنوان یک نظام اجتماعی انتخابی و اختیاری» (نه شکل جبری مناسبات غیر ارادی اقتصادی) تکیه می‌نماید؛ و می‌گوید:

«دموکراسی حقیقی یک شکل نیست بلکه یک مرحله از رشد و استقلال جامعه است. جامعه را باید برای رسیدن به آن درجه تربیت کرد. دموکراسی مانند تمدن و فرهنگ است؛ یعنی همانطور که تمدن و فرهنگ را نمی‌شود صادر کرد. دموکراسی را هم نمی‌شود صادر کرد» (م. آ - ج ۱۲ - ص ۲۲۸).

ح - در عبارات فوق شریعتی مرز نهائی بین جنبش پیشاهنگی و جنبش پیشگامی در جامعه ایران تعریف می‌نماید و می‌گوید:

«مردم زمینه اصلی کار اجتماعی و مخاطب اصلی پیام روشنفکران هر جامعه می‌باشند» (م. آ - ج ۴ - ص ۴۸).

به عبارت دیگر از نظر شریعتی (برعکس پیشاهنگ که با عمل و حرکت خودش تعریف می‌شود) پیشگام تنها با مردم تعریف می‌گردد و لذا (برعکس پیشاهنگ که می‌تواند به صورت وارداتی و صادراتی و کلی و عام و چند منظوره وجود داشته باشد) از نظر شریعتی، «پیشگام نمی‌تواند جنبه عام و کلی و مجرد داشته باشد» پیشگام تنها به صورت کنکرت در جامعه و مردم خودش قابل تعریف می‌باشد.

«روشنفکر وجود ندارد. کسی نمی‌تواند بگوید من روشنفکرم. زیرا این جمله مبهم است و ممکن است غلط باشد. باید دید این آقا در کجا و در چه زمان و مکان

و جایگاه اجتماعی و در چه مرحله‌ای از تاریخ روشنفکر است» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۴۶۵).

ط - در عبارات فوق شریعتی «بر تقدم زمانی و ارزشی تحول فرهنگی نسبت به تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تاکید می‌ورزد» و بر این باور است که «بدون تحول فرهنگی هر گونه تحول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نمی‌تواند تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را به صورت دموکراتیک و از پائین نهادینه کند» به عبارت دیگر از نظر شریعتی، علت اینکه در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه ایران مردم ایران نتوانسته‌اند آزادی و دموکراسی که به دست آورده‌اند، نهادینه کنند (و پیوسته به صورت اجباری از یک استبداد به استبداد مخوف‌تر از استبداد اول تن در داده‌اند) این بوده است که به علت خلاء تحول فرهنگی در جامعه ایران «تئوری استبداد و تئوری دموکراسی در عرصه سلبی و ایجابی نتوانسته است در جامعه ایران به صورت فرهنگی از پائین نهادینه بشود» در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا مردم ایران در جریان انقلابات و تحولات سیاسی بیش از یک قرن گذشته خود، پیوسته «می‌دانستند که چه نمی‌خواهند، اما نمی‌دانستند که چه می‌خواهند» به عبارت دیگر «مردم ایران می‌دانستند که کی باید برود و کی باید بیاید، اما هرگز نمی‌دانستند که چه باید برود و چه باید جایگزین آن بشود.»

«هر انقلابی که از یک فرهنگ انقلابی نیرومند و غنی برخوردار نبوده. کف جوش بی‌محتوا و پوکی بوده که ناگهان خروش کرده و با پفی فرو نشسته است» (م.آ - ج ۴ - ص ۲۵۹).

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد.

۱ - داوری شریعتی در باب محمد اقبال این است که:

«اقبال درست یک عارف بزرگ با یک روح زلال فارغ از ماده است و در عین حال مردی است که به علم و پیشرفت و تکنیک و به پیشرفت تعقل بشری در زمان ما به

دیده احترام و عظمت نگاه می‌کند. اشراق و احساسی چون تصوف و مسیحیت و مذهب لائوتسو و بودا که حقیر علم و حقیر عقل و حقیر پیشرفت علمی باشد. نیست... علم اقبال علم خشکی نیست که چون علم فرانسیس بیکن و کلود برنارد تنها در حصار کشف روابط پدیده‌ها و نمودهای مادی و استخدام قدرت‌های طبیعی برای زندگی مادی باشد. اقبال. در عین حال متفکری نیست که فلسفه و اشراق و علم و دین و عقل و وحی را با هم (به صورت انطباقی) مونتاژ کند. بلکه او (با روش تطبیقی) به این جهان. تعقل را و علم را به همان معنایی که امروز در جهان هست. نه با آن هدف. همدست و همراه و همگام با عشق و احساس و الهام می‌داند و این دو را در جهت تکامل روح بشری با هم همدست می‌خواند بزرگترین اعلام اقبال به بشریت این است که دلی مانند عیسی داشته باشید. اندیشه‌ای مانند سقراط و دستی مانند قیصر. اما در یک انسان در یک موجودی بشری. بر اساس یک روح و برای رسیدن به یک هدف... اقبال نمی‌خواست یونانی‌مابی یا غرب‌زدگی در تاریخ اسلامی که فیلسوف‌ها را ساخت. شرق‌زدگی که صوفیان را ساخت و مسیحیت‌زدگی که زاهدان را گذاشت که طبیعت‌گرایی خدابین و واقعیت‌بینی انسان‌گرای کمال‌جوی که شاخصه جهان‌بینی قرآنی و انسان‌شناسی اسلامی بود. در عمق فهم و شیوه نگرش و منطق تعقل و تفکر و رفتار و نظام ارزشی و بنیاد اخلاقی و در نتیجه ساختمان اجتماعی و فلسفه زندگی ما رسوخ نماید» (م. آ - ج ۵ - ص ۳۵ و ۱۹۴).

۲ - پلورالیسم فکری در عرصه اجتماعی از نظر شریعتی بسترساز تقویت اجتماعی برای نهادینه شدن دموکراسی می‌باشد.

«گرچه یک جامعه با قدرت سیاسی و اخلاقی نیرو می‌گیرد و رشد می‌کند اما با وحدت فکری. یک فکری. رو به سقوط و انحطاط می‌رود. جامعه‌ای که وحدت فکری دارد جامعه‌ای است که در آن همه نمی‌اندیشند» (م. آ - ج ۴ - ص ۴۲).

۳- در دیسکورس شریعتی انسان فقط با آزادی و اختیار و آفرینندگی تعرف می‌شود و لاغیر.

«من معتقدم که هر چه در باره انسان گفته‌اند فلسفه و شعر است و آنچه حقیقت دارد جز این نیست که انسان تنها آزادی است و شرافت و آگاهی و اینها چیزهایی نیست که بتوان آنها را حتی در راه خدا فدا کرد و اگر کسی این سه را از انسانی بگیرد، در برابر آن چه چیزی در این جهان است که می‌خواهد به او ببخشد» (م.آ - ج ۳۵ - ص ۵۴۹).

«انسان یک انتخاب است. انسان نبرد و تلاش و شناخت است. انسان یک شوق همیشگی است» (م.آ - ج ۱۶ - ص ۴۷).

۴- در منظومه معرفتی شریعتی توده‌های مردم در چارچوب دیالکتیک سلبی و ایجابی زندگی‌شان به یک اندیشه و رویکرد و دین و مذهب روی می‌آورند نه به صورت ذهنی و نظری و آکادمیک.

«اگر ملتی مسلمان یا مسیحی می‌شود و یا امروز به هر ایدئولوژی تمایل می‌یابد، نیروی کتابها را بخواند و همه ادیان و مذاهب را مطالعه و تحقیق و بررسی و مقایسه کند و آن وقت بگوید که به این دلیل و این دلیل، این دین و مذهب و ایدئولوژی را می‌پذیرم. بلکه یک جامعه، یک طبقه، یک نژاد، یک ملت و یک گروه اجتماعی از چیزی رنج می‌برد و خواه ناخواه به چیزی نیازمند است و در مسیر او از ناهنجاری رنج‌آوری به سوی هدف و مقصود و مذهبی که نیاز او را در موقعیت اجتماعی و زمانی‌اش درک می‌کند و پاسخگوی شعار اوست، مورد قبولش واقع می‌شود و به خاطر همان یک بعد و یک اصل، همه ابعاد و اصولش را این گروه اجتماعی می‌پذیرد بعدهاست که دانشمندان روی یک یک اصول اعتقادی تحقیق و بررسی می‌کنند؛ اما توده مردم به خاطر رنج و عشق است که به دینی می‌گیرند. رنج از کمبود و عشق به یک ایده آل و هدف... پیشرفت مکتب‌های اجتماعی نیز به

همین شکل است...» (م.آ - ج ۱۵ - ص ۱۰).

«...مارکس از طریق تحقیقات فلسفی و مباحث علمی و دیالکتیک و ماتریالیسم به فلسفه طبقاتی و جبر دیالکتیک تاریخ و از آن به سوسیالیسم نرسیده است بلکه درست برعکس. هدف اساسی و نهایی وی سوسیالیسم و حتی قبل از آن نجات طبقه پرولتاریا بود و برای نیل بدان بود که به سوسیالیسم گرایش یافت و برای توجیه فلسفی آن و تسلیح منطقی آن و دادن یک جهان‌بینی یا پایه عقیده‌ای به آن دیالکتیک و ماتریالیسم روی آورد و مذهب را کوبید» (م.آ - ج ۴ - ص ۳۶۲).

۵ - سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم انتخابی مولود و سنتز آگاهی و خودآگاهی می‌باشد نه یک سوسیالیسم جبری مولود تضاد بین رشد ابزار تولید و مناسبات سرمایه‌داری.

«بین اندیشه و انسان و نظام مادی و اقتصاد رابطه علت و معلولی دائماً و به طور متقابل وجود دارد در یک طرف انسان است. آگاهی و شعور انسان و بعد نظام اقتصادی که پیش می‌رود روی نظام فکری و عقیدتی انسان تأثیر می‌گذارد؛ اما این انسان به میزانی که آگاهی علمی، خودآگاهی مذهبی، آگاهی تکنیکی و آگاهی اجتماعی بیشتری پیدا می‌کند سهم بیشتری در تغییر نظام اجتماعی دارد یعنی هر چقدر خودآگاهی می‌رود بالا از عوامل جبری و محیطی کاسته می‌شود بر عامل ارادی در واقع افزوده می‌شود و اراده و آگاهی ما نقش بیشتری بازی می‌کند این است که می‌بینیم در جامعه‌های ابتدائی وضع کار و نظام تولید مادی‌شان است که انسان‌ها را می‌سازد اما همین انسان امروز که آگاهی اجتماعی پیدا می‌کند، می‌تواند به عنوان یک علت وارد جبر تاریخ و نظام اقتصادی بشود و نظام اقتصادی را عوض کند. این است که به قول یاسپرس انسان ساخته شده محیط کم کم به انسان سازنده محیط تبدیل می‌شود بعد می‌بینیم از همان اوایل فئودالیت و حتی وقتی که فئودالیت هنوز به وجود نیامده اینها هنوز ماشین

ندارند. هنوز سرمایه‌داری ندارند و بورژوازی ندارند جست زده‌اند و با همان نظام اجتماعی. نظام بعد از سرمایه‌داری را ساخته‌اند. این نشان می‌دهد که انسان وقتی آگاه است. به عنوان علت وارد نظام اقتصادی و اجتماعی‌اش می‌شود» (م.آ - ج ۱۷ - ص ۳۲۶).

«روشن است که به چه معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی ما سوسیالیست هستیم. مارکس به عنوان یک اصل علمی و کلی اقتصاد را زیربنای انسان می‌گیرد و ما درست برعکس به همین دلیل با سرمایه‌داری دشمنیم و از انسان بورژوازی نفرت داریم و بزرگترین امیدی که به سوسیالیسم داریم این است که در آن انسان. ایمان و اندیشه و ارزش‌های اخلاقی انسان دیگر روبنا نیست. کالای ساخته و پرداخته زیربنای اقتصادی نیست. خود علت خویش است... اقتصاد زیربنا نیست. دارد زیربنا می‌شود... در اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی است که اقتصاد زیربنای فرهنگ و هنر و ایمان و اخلاق است. انسان خودساخته و پرداخته آن است. نه چنین بوده است. نه باید چنین باشد. با ویران کردن بنای سرمایه‌داری. نه چنین خواهد بود» (م.آ - ج ۱۰ - ص ۷۹).

۶ - در منظومه معرفتی شریعتی منطق قرآن کاملاً ضد منطق ارسطویی می‌باشد زیرا منطق ارسطو نمی‌تواند جمع ضدین را اما منطق قرآن بر دیالکتیک استوار است. «منطق ارسطویی جمع ضدین را نمی‌تواند بپذیرد. بنابراین نمی‌تواند بفهمد که آدم جمع ضدین است. الانسان حیوان ناطق که چیزی را روشن نمی‌کند. تکرار مکررات است و انسان را یک چیز فیکس و ثابت و همیشگی فرض کرده است. در صورتی که انسان دائماً در صیوروت است. دائماً در شدن است. این صیوروت اصطلاحی است که قرآن تکرار می‌کند «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» یعنی امور همیشگی فیکس نیست. اگر هر امری آنطور که ارسطو می‌گوید یک تعریف ثابت داشته باشد. آیا «تصیر» غلط نیست؟ خدا می‌گوید «تصیر» با «ص» اگر با «س» باشد

یعنی «دارد می‌رود» یعنی یک شیء ثابت است. «تصیر» دگرگونی در ذات و جوهر است. حرکت ذاتی را دارد می‌گوید دیگر شدن نه اینکه رفتن. این مفهوم با آن مفهوم دیالکتیکی که تغییر را همیشگی می‌داند، کون و فساد را همیشگی می‌داند و تضاد را همیشگی و همه جایی می‌داند، تناسب دارد. پدیده دیالکتیکی روشن‌تر از آدم وجود ندارد. انسان یک موجود فیکس نیست، حیوان نیست، ناطق نیست، انسان شدنی است که در او روح خدا به عنوان عالی‌ترین ارزش‌ها و عنصر ابلیسی به عنوان دانی‌ترین و برارزش‌ها جمع شده است. ابلیس و خدا تضاد دارند. این‌ها دو مفهوم هستند. مصداق نیستند. دو مفهوم متضاد و متناقضی هستند که در آدم جمع شده‌اند. به قول‌های دیگر انسان تنها فرشته‌ای است که گناه می‌کند» (م. آ - ج ۲۳ - ص ۲۸۲).

۷- از نظر شریعتی رسالت پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تنها خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی طبقاتی دادن به اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است نه رهبری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آنچنانکه جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی معتقدند.

«رهبری از وظایف روشنفکر نیست. روسو می‌گوید همواره بینایی در مردم به وجود بیاورید و برایشان برنامه طرح نکنید» (م. آ - ج ۳۱ - ص ۱۸۷).

«رسالت روشنفکر رهبری سیاسی جامعه نیست گرچه یک رهبر سیاسی می‌تواند یک روشنفکر باشد رسالت اساسی روشنفکر خودآگاهی سیاسی، اجتماعی و طبقاتی دادن به مردم و طبقه محروم و استثمار شده است. رسالت روشنفکر زعامت و حکومت و رهبری سیاسی و اجرائی و انقلابی مردم نیست این کاری است که در انحصار خود مردم است تا او خود به میدان نیامده است دیگری نمی‌تواند وکالتا کار او را تقبل کند کسانی که می‌گویند و با اعجاب و انکار می‌گویند همه‌اش همین؟ کسانی‌اند که نمی‌دانند همین یعنی چه؟ آری همین و

همین کافی است» (م.آ - ج ۴ - ص ۳۴۲ و ۲۵۷).

۸ - تکیه بر شعار اسلام منهای روحانیت و یا اسلام منهای فقاقت یکی از شعارهای محوری شریعتی می باشد که توسط آن شریعتی تلاش می کند تا استراتژی تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه ایران خود را در گرو دستیابی به شعار اسلام منهای روحانیت و یا اسلام منهای فقاقت تعریف نماید. پر واضح است که در راستای تحقق شعار اسلام منهای روحانیت و یا اسلام منهای فقاقت است که شریعتی بر شعار تقدم نجات اسلام قبل از مسلمین در چارچوب پروژه بازسازی اسلام تاریخی محمد اقبال مطرح می کند.

«اسلام فردا، دیگر اسلام ملا نخواهد بود. اسلام قم و مشهد نیز تغییر خواهد کرد هم اکنون دیگر دین در اختیار این متولیان رسمی و ارثی نیست و نسل تحصیل کرده جدید نیز نشان داد علیرغم همه کوشش هایی که نیم قرن است می شود تا او را با مذهب بیگانه سازند و از اسلام و تشیع بیزار. دعوت اسلام محمدی و تشیع علوی را عاشقانه پاسخ می گوید و همچون مبلغی مسئول و آگاه و مصمم به میدان آمده است. اسلام فردا دیگر اسلام مفاتیح نیست. اسلام قرآن است. تشیع فردا دیگر تشیع شاه سلطان حسین نیست. تشیع حسین است مذهب فردا، دیگر مذهب جهل و جور و تعصب و عوام و کهنگی و تلقین و عادت و تکرار و گریه و ضعیف و ذلت نیست مذهب شعور و عدل و آگاهی و آزادی است... حسینیه ارشاد یک مکان نیست، یک حادثه، یک جمع و یک مجلس نیست، یک جریان است، پدیده ای است که از متن ضرورت و نیاز زمان برآمده» (م.آ - ج ۱ - ص ۱۴۰ و ۱۴۱).

۹ - حسینیه ارشاد در فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) جنبش روشنگری ارشاد شریعتی، یک مرحله از استراتژی او می باشد، چنانکه خود او در اولین نامه اش پس از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی به مرحوم همایون

بنیانگذار حسینیه ارشاد می‌نویسد، می‌گوید «حسینیه ارشاد دیگر یک مکان نیست، یک جریان است» و حسینیه ارشاد را نماد استراتژی اقدام عملی سازمان‌گراانه حزبی خود می‌داند؛ و می‌گوید حسینیه ارشاد بدل به یک حزب فراگیر شده است که با بستن آن توسط ساواک در دورترین روستاهای ایران درب یک حسینیه ارشاد باز می‌گردد.

۱۰ - عنوان «روشنگری» برای فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) حرکت شریعتی برای آن انتخاب کردیم، چراکه بر این باوریم که علاوه بر اینکه خود شریعتی در آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت، علت اصلی شکست انقلاب مشروطیت «خلاء دوران روشنگری» می‌دانست، او بر این باور بود که انقلاب مشروطیت به جای «عصر روشنگری» با چند فتوای روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی تکوین پیدا کرد و با چند فتوا هم شکست خورد. لذا در این رابطه است که در تحلیل نهائی ما می‌توانیم داوری کنیم که شریعتی تمامی رسالت حرکت خودش را در پر کردن خلاء «عصر روشنگری» در جامعه ایران تعریف می‌کرده است.

«وقتی مشروطه را با انقلاب کبیر فرانسه مقایسه کنید. در مقایسه با آنچه که از آن کپی‌برده‌اند. یکی به آن شکل در می‌آید و یکی به این شکل. این است که می‌بینیم مشروطه با چند تا فرمان و فتوا شروع می‌شود در صورتی که انقلاب کبیر فرانسه با یک قرن اندیشیدن، تفکر، بینش تازه و حرکت فکری مرفقی و آگاه و روشنگرانه شروع می‌شود» (م. آ - ج ۱۷ - ص ۱۶۶).

«در موقعی که مشروطیت عملی شد، قوانین بلژیک را ترجمه کرده و به جای سنت‌های استبدادی و بومی برای ایران به کار بردند در حالی که مردم ایران به آن حد از تکامل و خودآگاهی نرسیده بودند. اینگونه قوانین حروف مرده‌ای هستند که از کفن سپید کتابچه‌ها پا بیرون نمی‌گذارند و فقط به درد مطالعه افراد محقق می‌خورند و نه به درد مردم. بدون خودآگاهی متن مردم هر راه حلی در حوزه‌های

علمی و زوایای کتابخانه‌ها و گوشه‌های کافه‌های روشنفکری خواهد ماند و البته مجرد و بیگانه» (م.آ - ج ۱۲ - ص ۲۲۸).

باری، اگر «عصر روشنگری» (که از قرن ۱۸ در ادامه فرماسیون مذهبی لوتر و رنسانس اروپا، با نوشتن جزوه‌ای تحت عنوان روشنگری چیست؟ توسط کانت شروع شد) را با جمله آغازین جزوه «روشنگری چیست؟» کانت تعریف نمائیم، «روشنگری به معنای خروج انسان از دوران صغاری یا کودکی است که خودش بر خودش تحمیل کرده است». بدون تردید آنچنانکه کانت می‌گوید این خروج انسان از دوران کودکی تنها توسط «خودآگاهی زائیده آگاهی نخبگان جامعه صورت می‌گیرد که مطابق آن نخبگان پس از تولید اندیشه و آگاهی و توده‌ای کردن آن اندیشه و آگاهی‌ها است که می‌توانند به این خودآگاهی اجتماعی دست پیدا کنند؛» و این موضوع درست همان مسئولیتی است که شریعتی برای پیشگام (روشنفکر در دیسکورس خودش) تعریف می‌نماید.

«این است که باید متوجه بود که وقتی دیالکتیک به حرکت می‌آید و جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که وارد خودآگاهی و وجدان جامعه بشود؛ یعنی از میان جامعه به درون خودآگاهی جامعه بیاید» (م.آ - ج ۱۸ - ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

«تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدایی دارند به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند که در آن رهبران‌اند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه مردم‌اند. تحول واقعی صورت نمی‌گیرد» (م.آ - ج ۴ - ص ۹۴).

بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که جنبش ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ که اوج اعتلای حیات سیاسی او بوده است، همان جنبش روشنگری ارشاد شریعتی می‌باشد؛ و در چارچوب تعریف «جنبش روشنگری» (برای

جنبش ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) است که می‌توانیم به صورت علمی حرکت شریعتی را «نقد و اصلاح» نماییم. بر این مطلب بیافزائیم که از آنجائیکه ۵ سال ۴۷ تا ۵۱ حرکت شریعتی بستر تولید تمامی منظومه فکری و عملی شریعتی بوده است، بدون تردید نقد و اصلاح این فرایند به مثابه نقد و اصلاح کل منظومه فکری و عملی عمر سیاسی شریعتی نیز می‌باشد، بنابراین برای انجام این مهم نخست باید به کالبد شکافی حرکت شریعتی (در این فرایند در راستای دستیابی به موضوع‌های محوری که در آن شرایط شریعتی بر آن تکیه می‌کرده است) بپردازیم؛ که به صورت اجمالی و کپسولی می‌توانیم موضوعات محوری مورد تکیه شریعتی در فرایند ۵ ساله ۴۷ تا ۵۱ و در چارچوب جنبش روشنگری ارشادش به سه موضوع اشاره کنیم که عبارتند از:

۱ - تئوری.

۲ - برنامه سیاسی و استراتژی.

۳ - رهبری عملی.

در خصوص محور اول یعنی «تئوری» بدون تردید تمام تلاش شریعتی بر این امر قرار داشت تا این حقیقت را برای ما تبیین نماید که «بدون تئوری امکان ظهور جنبش‌های هدفمند در جامعه وجود ندارد و هر گونه جنبشی که در جامعه بدون تئوری تکوین پیدا کنند جنبشی خود به خودی می‌باشند که محکوم به شکست هستند و در درازمدت این جنبش‌های خود به خودی نمی‌توانند دوام پیدا کنند» البته شریعتی در رابطه با خود این تئوری هم بر این باور بود که «تئوری تا زمانی که مضمون اجتماعی نداشته باشد خود یک بسته ثابت سترون می‌باشد که هرگز توان ایجاد جنبش و حرکت در جامعه ندارد و نمی‌تواند به عنوان یک پدیده دینامیک راهنمای حرکت ما در جامعه بشود». لذا از اینجا است که شریعتی برای تئوری فی نفسه و بالذات ارزش حرکت‌زائی اجتماعی قائل نمی‌شود. در نتیجه او تنها به

تئوری‌هایی ارزش می‌دهد که آن تئوری‌ها به صورت دینامیک در عرصه اجتماعی بتوانند دیالکتیک جامعه را به حرکت درآورند و جامعه را دچار تحول بکنند.

«روشنفکران امروز غالباً مسائل تاریخی را فقط در مقطع زمانی خاص به صورت انتزاعی و با عینک زمانی خویش می‌بینند در صورتی که بارها گفته‌ام بایستی مسائل تاریخی را به صورت انضمامی و عینی و با بینش دیالکتیکی نگریست و قضاوت کرد. چه در غیر این صورت قضاوت در باره آنها قضاوتی نادرست خواهد بود. بنابراین بایستی ارزش یک استراتژی را هم از نتیجه و بازدهی آن شناخت» (م.آ - ج ۷ - ص ۱۱۱).

«همه جا در طول تاریخ می‌بینیم هر جا حرکت و سازندگی وجود داشته پشتش یک بینش و یک آگاهی فکری، یک فرهنگ اعتقادی بیدار کننده و روشنگر و همچنین یک توجیه انتقادی از حرف و از عمل وجود دارد. این یک چیز جبری مسلم بدون استثناء است. بدون استثناء» (م.آ - ج ۱۷ - ص ۱۶۳).

باری، اگر بخواهیم با یک نگاه کلی مضمون و جوهر اجتماعی منظومه فکری شریعتی یا تئوری‌های شریعتی را تعریف نمائیم بدون تردید باید مضمون و جوهر اجتماعی اندیشه‌های شریعتی را «تئوری جنبشی» تعریف کنیم. هر چند که خود شریعتی در اواخر فرایند ۵ ساله روشنگری‌اش (نیمه دوم سال ۵۱ قبل از بستن ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی) توسط کنفرانس‌های «شیعه یک حزب تمام» در حسینیه ارشاد تلاش می‌کرد که جوهر و مضمون تئوری‌های خودش به صورت «حزبی» تبیین و تعریف نماید که البته در این امر موفق نشد و آنچه که او در کنفرانس‌های «شیعه یک حزب تمام»، در این رابطه مطرح می‌نماید، یک سری دستاوردهای حزبی مقدماتی و نارس می‌باشند؛ و بنابراین در این رابطه است که داوری ما بر این امر قرار دارد که تلاش شریعتی برای «حزبی کردن مضمون و جوهر اندیشه‌هایش در کنفرانس‌های شیعه یک حزب تمام یک اشتباه

بوده است» و البته اندیشه‌های شریعتی که در سال‌های بین ۵۳ یعنی پس از آزادی از زندان تا اردیبهشت ۵۶ که او هجرت می‌کند و اکنون در دسترس قرار دارند، نشان می‌دهد که شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان هم دیگر در رابطه با حزبی کردن مضمون و جوهر حرکتش گامی برنداشته است؛ و هر چند که در نامه خودش به مرحوم همایون (در فرایند پسا بسته شدن ارشاد) باز سخن از حزب و رویکرد حزبی می‌گوید ولی در یک جمع‌بندی کلی در این رابطه می‌توان داوری کرد که شریعتی تنها در همان اواخر فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) جنبش روشنگری‌اش گرایش حزبی داشته است که اوج این گرایش همان دو کنفرانس «شیعه یک حزب تمام» می‌باشد که با توجه به خودویژگی‌های سال ۵۱ که اوج اعتلای «گفتمان چریکی» در جامعه ایران بوده است، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تکیه شریعتی در نیمه دوم سال ۵۱ بر «گفتمان حزبی» در کنفرانس‌های «شیعه یک حزب تمام»، اعلام یک «آلترناتیو گفتمانی» در برابر «گفتمان چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» مسلط آن شرایط بوده است؛ که البته شریعتی در این امر هم شکست خورد؛ که از نظر ما عامل شکست شریعتی در عدم توانایی مسلط کردن گفتمان حزبی‌اش (از نیمه دوم سال ۵۱) منهای بسته شدن ارشاد توسط ساواک، همین «پارادوکس تئوریک شریعتی در عرصه تعیین استراتژی مشخص بوده است» چرا که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم «جوهر و مضمون اجتماعی تئوری مبنائی استراتژی شریعتی، مضمون جنبشی داشته است نه حزبی.»

لذا از آنجائیکه سلطه «گفتمان جنبش چریکی» در آن شرایط فضا برای طرح «گفتمان جنبشی مطالباتی تکوین یافته از پائین» شریعتی (به عنوان گفتمان آلترناتیوی گفتمان جنبش چریکی) محدود بوده است، همین امر باعث گردید تا شریعتی برای نهادینه کردن آلترناتیوی حرکت خود در برابر جنبش چریکی دچار «حرکت زیگزاگی» بشود. بطوریکه شاهد بودیم که در این حرکت زیگزاگی نه تنها شریعتی در نیمه دوم سال ۵۱ به سمت حرکت حزبی خیز برداشت، بلکه مهمتر

از آن (آنچنانکه در دو کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» و «قصه حسن و محبوبه» دیدیم) حتی شریعتی به سمت گفتمان مسلط چریک‌گرایی هم چشمی داشت. (آنچنانکه در قصه حسن و محبوبه استراتژی خودش را در نماد دو چریک شهری تعریف می‌نماید) که البته همین حرکت زیگزاگی شریعتی در فرایند ۵ ساله جنبش روشنگری‌اش باعث گردید تا کل حرکت شریعتی از فردای بسته شدن ارشاد (در آبان‌ماه سال ۵۱) دچار «بحران فراگیر و فلج‌کننده استراتژی بشود» که البته این بحران فلج‌کننده استراتژی شریعتی علی‌الدوام ادامه دارد؛ و هنوز حرکت شریعتی نه در عرصه عمل و نه در عرصه نظر نتوانسته است دامن خود را از این بحران استراتژی نجات بدهد.

لذا به همین دلیل است که به خصوص در فرایند پسا وفاتش و در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، این بحران استراتژی شریعتی باعث گردیده است تا جریان‌های محصول جنبش روشنگری سال‌های ۴۷ تا ۵۱ شریعتی در دو جبهه متناقض راست‌روانه و چپ‌روانه حرکت نمایند که نمودار جبهه چپ‌روانه این حرکت می‌توان از جریان فرقان در سال‌های ۵۸ و ۵۹ اشاره کرد و نمودار جبهه راست‌روانه، باید از تمامی جریان‌های سازنده رژیم مطلقه فقه‌ای و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی یاد کرد؛ که در این رابطه میر حسین موسوی (که قائم مقام مدیر کل حزب جمهوری اسلامی یعنی سید محمد بهشتی بود) می‌گوید بیش از ۹۰ درصد نیروهای جذب شده به حزب جمهوری اسلامی در سال‌های ۵۸ تا ۶۳ نیروهای هوادار شریعتی بودند.

بدین خاطر همین بحران استراتژی در منظومه نظری و عملی حرکت شریعتی بوده است که باعث گردیده است که در طول نزدیک به نیم قرن که از بسته شدن ارشاد شریعتی توسط ساواک شاه می‌گذرد، هنوز حرکت شریعتی نتوانسته است، به صورت یک حرکت فراگیر نهادینه شده جنبشی مطالباتی سیاسی و اجتماعی تکوین یافته

از پائین در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مادیت پیدا کند. پر واضح است که تا زمانیکه تئوری شریعتی نتواند این پارادوکس بحران‌زای استراتژی درونی خودش را به صورت نظری و عملی حل نماید، نخواهد توانست در عرصه میدانی جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی امروز جامعه ایران حضوری فیزیکی و تعیین کننده داشته باشد، بنابراین هر گونه تلاش جریان‌های هوادار شریعتی در راستای سازماندهی خود از پائین چه در شکل جنبشی باشد و چه در شکل حزبی آن، تا زمانیکه بحران استراتژی منظومه نظری و عملی حرکت شریعتی حل نشود، آب در هاون کوبیدن است؛ که البته در این رابطه هزینه‌ای که حرکت ما در سال‌های ۵۹ - ۶۰ در این رابطه پرداخت کرده است، استخوان سوز و تشکیلات‌سوز بوده است.

شرح آن هجران و آن سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر

بطوریکه در داوری نهائی ما در باب بحران تشکیلاتی سال‌های ۵۹ - ۶۰ آرمان مستضعفین، عامل اصلی آن بحران فراگیر ریشه در همین بحران استراتژی حرکت شریعتی داشته است. مع الوصف در اینجا برای فهم این بحران استراتژی در منظومه عملی و نظری شریعتی به مقایسه دو دسته از رویکردهای نظری و عملی شریعتی در عرصه حرکت زیگزاگی او می‌پردازیم.

«این رسالت بزرگ پیامبرانه را روشنفکران راستین و مسئول و بزرگان‌اندیش. نه با تفنگ و نارنجک، نه با متینگ و داد و قال. نه با سیاست‌بازی‌های رایج و سطحی. نه با انقلاب‌ها و تغییر رژیم‌ها و عوض کردن آدم‌ها و خلق ماجراها و حادثه‌ها و نه با مشغولیت‌های روزمره و نه با مبارزه‌های باب روز و نه در تشبه به موج‌های نو و چپ‌گرایی‌های آخرین مدل و... ما به نتیجه نمی‌رسیم... در یک کلمه ما با کاری پیامبرگونه در میان قوم و در عصر و نسل خویش. در هر گوشه از این جهان که هستیم باید آغاز کنیم. ابلاغ و سلاحش کلمه» (م. آ - ج ۱ - ص ۹۸).

«شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه نسل‌ها که اگر می‌توانی بمیران

و اگر نمی‌توانی بمیر» (م.آ - ج ۱۹ - ص ۱۹۵).

باری، اگر ما دو گفته با دو رویکرد متفاوت فوق شریعتی را در بستر استراتژی با هم مقایسه کنیم، می‌توانیم به عمق این بحران استراتژی در حرکت شریعتی پی ببریم؛ و البته وقتی که این دو رویکرد را در کنار «گفتمان حزبی» شیعه یک حزب تمام او قرار بدهیم، اوج بحران در عرصه سه نوع «گفتمان حزبی» و «گفتمان چریکی یا ارتش خلقی» و «گفتمان خودآگاهی‌ساز جنبشی» او بیشتر برای ما هویدا می‌گردد. بدین خاطر در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از خرداد ۵۵ که این جریان به صورت درونی تکوین پیدا کرده است الی الان) در دو فرایند سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین بر این باور بوده است که تنها راه برون رفت از این بحران استراتژی حرکت شریعتی آن است که «استراتژی تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین در عرصه دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه، به عنوان محور استراتژی قرار دهیم؛ و تنها توسط تبیین استراتژی‌های دیگر شریعتی در بستر این محور استراتژی جنبشی مطالباتی تکوین یافته از پائین است که بحران استراتژی منظومه نظری و عملی حرکت شریعتی قابل حل می‌باشد.»

البته عامل این داوری ما در ۴۳ سال گذشته این است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز بر این باور بوده است که بزرگترین کشف شریعتی در طول حیات سیاسی‌اش کشف «مستضعفین» به عنوان نیروی بالنده و انقلابی و تحول آفرین و جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز می‌باشد؛ و البته شریعتی در کشف این مهم (آنچنانکه در خصوص کشف هجرت در جریان تمدن‌های بزرگ تاریخ هم مدعی است) این کشف از طریق قرآن توانسته است حاصل نماید، بنابراین اگر در چارچوب رویکرد شریعتی به مستضعفین به عنوان هسته بالنده و انقلابی و جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز در دو جبهه بزرگ برابری‌طلبی و آزادی‌خواهی (که وظیفه پیشگام در هر

شرایطی تعیین مصداق این مفهوم در جامعه خودش می‌باشد) بخواهیم «استراتژی اصلی» شریعتی (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران که جنبش‌های خودبنیاد و خودرهائی‌بخش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سه مؤلفه اقتصادی و سیاسی و مدنی در حال اعتلا می‌باشند و تنها نیروی نهادینه شده و غیر قابل سرکوب امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در راستای تغییر موازنه قدرت با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب گر حزب پادگانی خامنه در عرصه میدانی هستند) را تبیین نمائیم، راهی جز «تکیه بر استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه با تعیین مصداق مستضعفین در جامعه امروز ایران برای ما باقی نمی‌ماند.»

نکته‌ای که در این رابطه در اینجا طرح آن ضرورت پیدا می‌کند اینکه تفاوت این استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) با استراتژی‌های دیگر شریعتی مثل استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و حزبی، در این است که تنها استراتژی جنبشی جامعه مدنی «حرکت از پائین می‌باشد» بنابراین دیگر «استراتژی‌های چریکی و ارتش خلقی و حزبی شریعتی، استراتژی‌های حرکت از بالا می‌باشند که با هسته اولیه رویکرد شریعتی، یعنی مستضعفین به عنوان تنها نیروی بالنده تاریخ‌ساز و جامعه‌ساز برابری‌طلب و آزادی‌خواه تناقض محوری دارد» چراکه در تحلیل نهائی باور شریعتی در باب جوهر حرکت مستضعفین همین مضمون تکوین یافته از پائین می‌باشد نه بالعکس. حاصل اینکه:

الف - در رویکرد شریعتی، تئوری اگر محصول پروسه معرفت‌شناسانه عملی باشد و صورت مجرد ذهنی و انتزاعی ارسطوئی نداشته باشد، بدون تردید می‌تواند به عنوان

چشم و چراغ و راهنمای عمل جنبش های خودبنیاد مطالباتی (اقتصادی و سیاسی و مدنی) خودرهای بخش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود.

ب - تنها توسط تئوری «خودمحوری و خودشکنی و خودگری و خودنگری و پرده دری» حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری بزرگ معلم تاریخ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که می توان به صورت تئوریک و فلسفی و نظری جنبش های خودبنیاد و خودرهاساز و خودسامانده و خودسازمان گر و خودرهبر، نهادینه فلسفی و فرهنگی و تئوریک و ایدئولوژیک کرد» پر واضح است که «تا زمانیکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و به موازات آن جنبش های خودبنیاد مطالباتی اقتصادی و سیاسی و مدنی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه به تئوری خودبنیاد و خودگر و خودشکن و خودنگر و پرده دری در محمد اقبال مسلح نشوند، هرگز و هرگز این جنبش های خودبنیاد نمی توانند به صورت نظری و تئوریک و فلسفی، خود را نهادینه نمایند». برای این مطلب بیافزائیم که هر گونه جنبش خودبنیاد تا زمانیکه توسط تئوری خودگر و خودنگر و خودشکن و پرده دری در محمد اقبال مسلح نشوند، «نمی توانند حرکت خود را از ورطه پراگماتیسم و روزمرگی به عرصه پراکسیس سه مؤلفه ای طبیعی و اجتماعی و باطنی هدایت نمایند.»

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد	حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفنت که از خاک جهان مجبور	خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد
خبری رفت زگردون به شبستان ازل	حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد
آرزو بی خبر از خویش باغوش حیات	چشم وا کرد و جهان دگری پیدا شد

زندگی گفت که در خاک نپیدم همه عمر تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

کلیات اشعار محمد اقبال - فصل افکار - ص ۲۱۵ - سطر ۳ به بعد

در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در دوران سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در دوران افقی جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته بر این باور بوده است که تنها توسط تئوری و فلسفه و منظومه معرفتی «خودی» محمد اقبال لاهوری است که می‌توانیم در راستای «نهادینه کردن نظری استراتژی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد شریعتی، هسته فردگرایانه شعار عرفان، آزادی و برابری شریعتی را از بحران تئوریک و فلسفی و نظری نجات بدهیم» و لذا در این رابطه داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که «بدون فیلتر منظومه معرفتی خودی محمد اقبال امکان نجات بحران هسته اولیه تئوری شریعتی چه در عرصه انسانی و چه در عرصه اجتماعی و حتی در عرصه تاریخی وجود ندارد.»

ج - از نظر شریعتی تنها توسط خودآگاهی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی، سنتز انتقال دیالکتیک طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به احساس گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است که می‌توان جنبش‌های خودبنیاد و خودرها ساز و خودسامانگر و خودسازمانده و خودرهبر را به حرکت درآورد و قطعاً بدون خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی، جنبش‌های خودبنیاد گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران صورت خود به خودی پیدا می‌کنند که در تحلیل نهایی همین جوهر خود به خودی بستر ساز رکود و شکست این جنبش‌های خودبنیاد می‌گردد.

د - در رویکرد شریعتی «مستضعفین» به این خاطر تنها نیروی بالنده و جامعه‌ساز و دارای پتانسیل انقلابی می‌باشند که به صورت مستقیم در آتش ظلم ثلاثه «زر و زور و تزویر» قدرت‌های مثلث حاکم می‌سوزند، بنابراین در این رابطه است که از

نظر شریعتی تنها مکتب وم درسه آموزش مستضعفین همان زندگی روزمره آنها می باشد نه کلاس های آکادمیک مجرداندیش، مع الوصف از نظر شریعتی وظیفه پیشگام رهبری مستضعفین نیست، بلکه تنها وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بسترسازی برای مبارزه درازمدت طبقاتی و سیاسی و اجتماعی جنبش های خودبنیاد مدنی و سیاسی و اقتصادی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می باشد.

ه - از نظر شریعتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نه باید پشت سر گروه های اجتماعی مستضعفین حرکت کنند و نه باید بیش از یک گام از جنبش های خودبنیاد تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین در عرصه مبارزه مطالباتی و صنفی و سیاسی و مدنی در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه فاصله بگیرند.

و - از نظر شریعتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چیزی نیستند، مگر بخش آگاه جنبش های گروه های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه.

ز - در منظومه معرفتی شریعتی وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها وسیع کردن بخش آگاه جنبش های خودبنیاد تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در سه عرصه صنفی و مدنی و سیاسی می باشد.

ح - تکیه بر «خودآگاهی» در دیسکورس شریعتی، کلید رمز و موفقیت حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می باشد.

ط - «خودآگاهی» در دیسکورس شریعتی موتور حرکت جنبش های خودبنیاد تکوین یافته از پائین گروه های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه بزرگ برابری طلبانه طبقه زحمتکش شهر و روستا می باشد.

«فکر و عمل دو مرحله پشت سر هم و مقدم و موخر نیست و میان این دو.

رابطه علیت یک جانبه برقرار نیست. بلکه میان این دو، رابطه علیت متقابل و دو جانبه‌ای وجود دارد که به طور مداوم در تأثیر و تأثر از یکدیگرند و چنانکه یکی از برجسته‌ترین متفکران اجتماعی قرن ما بیان کرده است، میان عقیده و عمل یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد» (م. آ. ج ۷ - ص ۲۴).

«رسالت روشنفکر در یک کلمه عبارت است از: وارد کردن واقعیت‌های ناهنجار موجود در جامعه به احساس و آگاهی توده‌ها» (م. آ. ج ۴).

«من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه حلول کرد و او را بیدار نمود. با او زبان و احساس مشترک یافت و حرف زد. این تنها راه ممکن است و تجربه‌های بسیار آن را ثابت کرده است. مبارزه با مذهب تنها نتیجه‌ای که داشته است اسارت بیشتر مردم در چنگ دسیسه‌های سرمایه‌داری غرب بوده است. یک مذهبی که مذهبش را از او می‌گیرند چه می‌شود؟ یک روشنگر می‌شود؟ هرگز» (م. آ. ج ۳۳ - ص ۱۰۳۲).

«این روشنفکر به وسیله مبارزه با مذهب در جامعه اسلامی توده‌ها را از قطب روشنفکری می‌هراساند و می‌رماند و او را برای فرار از دست روشنفکر ضد مذهبی، به عوامل ارجاعی و انحرافی و استعماری (روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی) که به ظاهر حامی مذهب پناه می‌برد و به این شکل رابطه مردم با روشنفکر قطع می‌شود و روشنفکر تنها می‌ماند» (م. آ. ج ۲۰ - ص ۲۸۴).

«روشنفکر ما باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است و اگر به این واقعیت پی نبرد در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد» (م. آ. ج ۲۰ - ص ۲۸۳).

«مبارزه روشنفکران علیه مذهب در جامعه‌های اسلامی بزرگترین خدمت را به اعمال جنایت و ارجاع و دشمنان فریبنده مردم (که همان روحانیت دگماتیست

حوزه‌های فقه‌ای می‌باشد) کرده است. زیرا با مخالفت اینان توده مردم مذهبی دست از دین بر نمی‌دارند. ولی کسانی که (همان روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای) خود را پاسدار دین و وضع خود را منطبق با دین معرفی می‌کنند زیر پایشان محکم‌تر می‌شود و در حمله به نهضت روشنفکری و عدالت‌خواهی و آزادی قوی دست‌ترمی‌شوند. روشنفکر جامعه ما باید این دو اصل را بداند که اولاً جامعه ما اسلامی و ثانیاً اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک است. اگر یک متفکر بتواند نهضت خود را برای بیداری و آگاهی و رشد اجتماعی و فرهنگی توده‌های ما بر این پایه استوار کند موفقیتش حتمی و سریع است» (م.آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۳).

ی - اگر فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) حرکت شریعتی در حسینیه ارشاد اوج حرکت شریعتی در عرصه پراتیک اجتماعی تعریف نمائیم و برای فهم منظومه عملی و نظری شریعتی فرایند جنبش روشنگری ارشاد سال‌های ۴۷ تا ۵۱ محور و ترازو قرار بدهیم، بدون تردید می‌توانیم مضمون و جوهر منظومه عملی و نظری شریعتی، جنبش روشنگری تعریف نمائیم.

ک - شعار استراتژیک جنبش روشنگری ارشاد شریعتی همان شعاری است که شریعتی در کنفرانس «قاسطین، مارقین و ناکثین» در نیمه دوم سال ۵۱ (قبل از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک پهلوی) مطرح می‌نماید؛ یعنی شعار «آگاهی، آزادی و برابری» که در مقایسه با شعار محمد اقبال یعنی «آزادی، برابری و همبستگی» و شعار انقلاب کبیر فرانسه یعنی «آزادی و برابری و برادری» و شعار انقلاب اکتبر روسیه یعنی «صلح، نان، آزادی» این حقیقت برای ما روشن می‌سازد که شریعتی آزادی و برابری را محصول آگاهی و خودآگاهی می‌داند، نه برعکس.

ل - شریعتی موتور حرکت جنبش‌های خودبنیاد، حرکت دیالکتیک طبقاتی و سیاسی و اجتماعی می‌داند که البته توسط آگاهی بدل شده به خودآگاهی طبقاتی

و سیاسی و اجتماعی مادیت پیدا می‌کند.

م - در شعار استراتژیک شریعتی (که همان «آگاهی، آزادی و برابری» می‌باشد) برابری و آزادی در عرصه پراتیک اجتماعی محصول آگاهی و خودآگاهی می‌باشد در صورتی که در شعار استراتژیک محمد اقبال (که همان آزادی و برابری و مسئولیت اجتماعی یا همبستگی می‌باشد) آزادی و برابری محصول همبستگی اجتماعی می‌باشد، بنابراین در این رابطه است که بزرگترین دغدغه محمد اقبال پیوند جوامع مسلمان می‌باشد و باز در این رابطه است که آنچه بیش از هر موضوعی محمد اقبال آزرده ساخته بود، «تفرقه جوامع مسلمان از بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی بود» و اگرچه محمد اقبال در فرایند پسا فروپاشی امپراطوری عثمانی به صورت موقت از دولت - ملت‌ها و به خصوص از حکومت ترکان جوان در ترکیه حمایت می‌کرد، ولی بدون تردید دغدغه نهائی محمد اقبال پیوند جوامع مسلمین در چارچوب دموکراسی و سوسیالیست یا آزادی و برابری بود؛ و مع الوصف در این رابطه است که در شعار محمد اقبال، دموکراسی و سوسیالیسم اجتماعی در جوامع مسلمان تنها سنتز همبستگی جوامع مسلمان می‌باشد و تا زمانیکه جوامع مسلمان نتوانند به همبستگی دست پیدا کنند هرگز و هرگز نخواهند توانست به دموکراسی و سوسیالیسم پایه‌دار دست پیدا کنند.

ن - در دیسکورس شریعتی، آگاهی و خودآگاهی همان کاری می‌کند که همبستگی در منظومه نظری و عملی محمد اقبال می‌کند؛ و البته در عرصه مقایسه دو شعار استراتژیک شریعتی و محمد اقبال است که می‌توانیم به ضرس قاطع به این داوری دست پیدا کنیم که «موتور حرکت منظومه عملی و فکری شریعتی آگاهی و خودآگاهی می‌باشد» و آنچنانکه بر سر در معبد آکادمی افلاطون نوشته شده بود که «کسی که هندسه نمی‌داند، وارد نشود»، بر سر در معبد منظومه عملی و نظری شریعتی نوشته شده است که «کسی که خودآگاهی (سنتز آگاهی‌های طبقاتی و

سیاسی و اجتماعی) نمی‌فهمد وارد این منظومه عملی و نظری نشود.»

س - آنچنانکه همبستگی رمز فهم منظومه عملی و نظری محمد اقبال می‌باشد، خودآگاهی رمز فهم منظومه عملی و نظری شریعتی است.

ع - دو عنصری که باعث می‌گردد تا حرکت نظری و عملی شریعتی صورت جنبشی پیدا کند عبارتند از:

۱ - تکیه بر مستضعفین به عنوان تنها نیروی بالنده و جامعه‌ساز در طول تاریخ بشر.

۲ - تکیه بر خودآگاهی (در اشکال مختلف آن یعنی خودآگاهی طبقاتی، خودآگاهی اجتماعی، خودآگاهی سیاسی، خودآگاهی انسانی و غیره) به عنوان موتور حرکت مستضعفین برای همیشه.

ف - اگر دو عنصر مستضعفین و خودآگاهی را از منظومه نظری و عملی شریعتی جدا کنیم کل خیمه منظومه نظری و عملی شریعتی فرو می‌ریزد.

ص - آنچه که باعث می‌گردد تا ما در تحلیل نهائی رویکرد شریعتی را رویکرد جنبشی تعریف نمائیم، وجود دو عنصر خودآگاهی و مستضعفین در دستگاه عملی و نظری شریعتی به عنوان اصول زیرساختی می‌باشد.

ق - بحران استراتژی منظومه نظری و عملی شریعتی باعث گردیده است که نزدیک به نیم قرن گذشته یعنی در فرایند پسا بسته شدن حسینیه ارشاد توسط ساواک شاه در آبان ماه ۵۱ الی الان دیگر چراغ ارشاد روشن نشود.

ر - بحران استراتژی منظومه عملی و نظری شریعتی باعث گردیده است تا جنبش روشنگری ارشاد شریعتی دیگر توان بازتولیدی خود را از دست بدهد.

ش - تنها تکیه جنبشی به عنوان استراتژی تغییر و تحول در منظومه عملی و نظری

شریعتی است که می‌تواند بحران فلج‌کننده استراتژی در منظومه عملی و نظری شریعتی را حل نماید.

ت - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت درونی و برونی خود چه در فاز سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز جنبشی نشر مستضعفین ایران تمام تلاش نظری و عملی خودش در راستای حل بحران استراتژی منظومه نظری و عملی شریعتی بر همین استراتژی محوری «جنبشی» قرار داده است و در این رابطه تلاش وافر داشته است تا بتواند منظومه نظری و عملی حرکت شریعتی را در چارچوب همین استراتژی جنبشی آفت‌زدائی بکند و توسط آن بتواند بحران استراتژی موجود در منظومه عملی و نظری شریعتی حل نماید.

ن - در این شرایط تندپیچ حرکت جامعه ایران برای اینکه بتوانیم شریعتی را از لای کتاب‌ها و بحث‌های آکادمیک دانشگاهی به صحنه حق و باطل زمان بکشانیم و به جدال و مبارزه با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (که مدت ۴۰ سال است که جامعه ایران را توسط استحمار و استخفاف و استثمار و استبداد زمینگیر کرده است) وادار سازیم و بادبان جنبش روشنگری ارشاد شریعتی را دوباره در عرصه مبارزه با اسلام دگماتیسم فقه‌ای و اسلام خرافه‌پرور روایتی و زیارتی و اسلام استبداد‌پرور ولایتی برافراشته کنیم، باید در چارچوب همین رویکرد استراتژی جنبشی شریعتی حرکت کنیم.

ث - حل بحران استراتژی دستگاه نظری و عملی شریعتی در گرو آن است که حزب جنبشی در دستگاه نظری و عملی شریعتی محدود به «بخش آگاه شده» جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای مدنی و اجتماعی و سیاسی در دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و جبهه برابری‌طلبانه طبقه زحمتکش شهر و روستای اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بکنیم.

خ - حزب در رویکرد شریعتی سنتز جدیدی است که از دل اعتلای جنبش‌های

خودبنیاد مطالباتی تکوین یافته از پائین حاصل می شود و لذا در این رابطه است که می توان داوری کرد که در رویکرد شریعتی هر گونه حزب گرائی از بالا توسط نخبگان نه تنها باعث تحول اجتماعی در جامعه (استبدادزده و فقه زده و تصوف زده و استثمارزده و استعمارزده و استخفاف زده) ایران نمی شود، بلکه بالعکس باعث فرقه گرائی و حرکتهای فرصت طلبانه در جهت مشارکت در قدرت و یا کسب قدرت سیاسی می گردد. بنابراین بدین ترتیب است که می توانیم نتیجه گیری کنیم که در شرایط فعلی که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و جنبش های مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی گروه های مختلف اجتماعی در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه در مراحل اولیه خوان پراتیک جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین قرار دارند و بخش آگاه این جنبش های خودبنیاد هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ سازماندهی در مرحله صغاری و کودکی به سر می برند و طرح مطالبات آنها صورت حداقلی و در حد پرداخت حقوق معوقه و افزایش حداقل حقوق قرار دارند، «شرایط برای حزب سازی نخبگان از پائین و در پیوند با جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه فراهم نمی باشد» و بدین خاطر هر گونه حزب سازی توسط هواداران شریعتی در این شرایط باعث حرکت به راست و گرایش به کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی می شود.

پر پیداست که هرگونه ائتلاف و همگرایی جریان های هوادار حرکت شریعتی در این شرایط باید در عرصه پیوند با جنبش های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی و در راستای اعتلای این جنبش ها صورت بگیرد. یادمان باشد که تمامی جریان ها و احزابی که در تئوری معتقد به استراتژی جنبشی هستند، ولی در عمل به طرف نخبگان و حرکت از بالا گرایش دارند، سرنوشتی جز پراگماتیسم و رفرمیسم و راست روی و کسب قدرت نخواهند داشت.

ذ - حزب نخبگان تنها در شرایطی می‌توانند سمت و سوی جنبشی پیدا کنند و می‌توانند به عنوان نماینده جنبش‌های پائینی جامعه مادیت پیدا کنند که مانند محمد مصدق بتوانند، توسط پراتیک اجتماعی ملی کردن صنعت نفت، شرایط برای بسیج و اعتلای جنبش‌های مطالباتی سیاسی و مدنی و صنفی فراهم کنند. بنابراین تنها در این صورت است که سازمان‌ها و جریان‌ها و احزاب نخبگان می‌توانند در عرصه حرکت افقی پائینی‌های جامعه «مضمون و جوهر اجتماعی پیدا کنند». بر این مطلب بیافزائیم که با اینکه نزدیک به ۳۰ سال است که با فروپاشی شوروی و بلوک شرق رویکرد حزب - دولت لنین (که قرن بیستم را بدل به قرن فاجعه‌ها کرده بود) از سلطه گفتمانی فرو افتاده است ولی به علت اینکه هنوز گفتمان آلترناتیوی دموکراتیک حزبی به صورت تئوریک نتوانسته است در برابر آن مطرح بشود، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا هنوز رویکرد حزب - دولت لنین در قرن بیست و یکم به عنوان یک آفتی تمامی جریان‌های سیاسی مختلف را زمینگیر بکند، بنابراین بدین ترتیب است که در جامعه امروز ایران تمامی جریان‌های سیاسی مختلف اعم از غیر مذهبی و مذهبی و ملی هنوز در آتش آن آفت حزب - دولت لنینیستی می‌سوزند و این همه باعث گردیده است که هنوز شرایط برای نهادهای جدید استراتژی جنبشی و جایگزین کردن استراتژی جنبشی به جای استراتژی حزبی فراهم نشود.

ض - آفت‌های اصلی که رویکرد حزب - دولت لنین به همراه داشته است، منهای حرکت از بالا و منهای جایگزین کردن نخبگان به جای طبقه و به جای جنبش، از همه مهمتر اینکه توسط تزریق یکطرفه حزب از بالا، جنبش‌های خودبنیاد پائینی را قالب‌ریزی می‌شوند و به جای اینکه حزب در خدمت جنبش باشد، جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین، در خدمت حزب نخبگان درمی‌آیند.

ظ - در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «استراتژی جنبش‌گرایی غیر از

استراتژی حزب‌سازی و حزب‌گرایی است.

غ - منهای بحران استراتژی منظومه عملی و نظری شریعتی در عرصه تداخل دو رویکرد حزبی و جنبشی موضوع دیگری که باعث پیچیدگی این بحران استراتژی در منظومه عملی و نظری شریعتی شده است، «ایدئولوژیک کردن جوهر و مضمون استراتژی جنبشی توسط شریعتی است». عنایت داشته باشیم که آنچنانکه فوقا تاکید و تکرار کردیم مشخصه اصلی استراتژی جنبشی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «مطالباتی بودن جوهر این جنبش‌ها در سه عرصه صنفی و سیاسی و مدنی می‌باشد» در نتیجه همین مطالباتی بودن جوهر این جنبش‌ها باعث شده است تا این «جنبش‌ها به جای جوهر ایدئولوژیک مضمون و جوهر اجتماعی پیدا کنند» و البته خود این جوهر اجتماعی جنبش‌ها شرایط برای تولد احزاب سیاسی (نه احزاب ایدئولوژیک) از دل این جنبش‌ها به صورت سنتز جدید فراهم می‌کند.

همچنین شرایط برای ارائه برنامه سیاسی توسط جنبش پیشرو یا بخش آگاه این جنبش‌ها فراهم می‌سازند؛ اما مشکلی که در این رابطه در استراتژی جنبشی شریعتی وجود دارد این است که از آنجائیکه شریعتی توسط تز «تشیع سرخ و سیاه» و یا «تشیع صفوی و علوی» و غیره بستر پیوند دادن تاریخی بین این جنبش‌ها با جنبش‌های ایدئولوژیک گذشته به خیال خود فراهم می‌کند، در نتیجه همین رویکرد شریعتی باعث می‌گردد تا جنبش‌های عدالت‌خواهانه یا برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه موجود جامعه ایران را ایدئولوژیک بکند و همین ایدئولوژیک کردن جنبش‌ها باعث می‌گردد تا:

اولاً فاصله‌ای عظیمی بین جنبش‌های گذشته با جنبش‌های فعلی بوجود بیاید. ثانیاً ایدئولوژیک کردن جنبش‌های گذشته تحت عنوان «شیعه علوی و شیعه صفوی» باعث می‌گردد تا در عرصه استراتژی جنبشی دیگر سخن از برنامه سیاسی به عنوان ستون خیمه احزاب سیاسی در میان نباشد.

ثالثاً این امر باعث می‌گردد تا آنچنانکه شریعتی معتقد بود، چنین باور کنیم که توسط کلاس‌های ایدئولوژیک و تکیه بر جنبش دانشجویی می‌توانیم جنبش روشنگری خود را به صورت فراگیر گسترش بدهیم، در صورتی که برعکس گروه‌های اجتماعی تنها برای زندگی بهتر است که مبارزه می‌کنند؛ و در همین رابطه تنها در بستر زندگی و مبارزه برای زندگی بهتر است که هم به سازمان‌یابی دست پیدا می‌کنند و هم می‌توانند رشد پیدا کنند و هم می‌توانند به همبستگی بین خود دست پیدا کنند.

ژ - با ایدئولوژیک کردن جوهر جنبش در چارچوب رویکرد شیعه‌گری، باعث می‌گردد تا بحران استراتژیک منظومه عملی و نظری شریعتی هزار بار پیچیده‌تر از گذشته بشود.

گ - ایدئولوژیک کردن جوهر و مضمون جنبش‌های مطالباتی باعث گردید تا جنبش‌های حواریون شریعتی در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران (از آنجائیکه روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری خمینی توانستند هژمونی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ را در دست بگیرند) به صورت فراگیر به سمت روحانیت دگماتیستی که هژمونی این جنبش در دست داشتند، حرکت نمایند. بدون تردید اگر به جای جنبش ایدئولوژیک، بر جنبش‌سازی از پائین با مضمون سیاسی در چارچوب همان جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی تکیه بکنیم، دیگر در جریان جنبش‌های ضد استبدادی این جریان‌ها به سمت روحانیت دگماتیسم حوزه‌های فقهاتی حرکت نمی‌کنند و البته حاضر هم نمی‌شوند تا به راحتی رهبری و هژمونی روحانیت در جریان جنبش ضد استبدادی بپذیرند.

